بعون صانع بیچون مکین مکان وفضل خلاق زمین و آسمان

الحمد لله که درین زمان سعادت اقتران رسالهٔ نافعه وصاف حقائق علوم کشافه دقائق اسرار نجوم

ثمرهٔ شجرهٔ نجوم

از افادات خیر المحققین سند المدققین حضرت علیشاه بن محمد بن قاسم الخوارزمی المعروف بالبخاری

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع لکهنؤ مرتبه طبع شد

اطلاع ع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ذیل میں چند صفحہ جو سادے ہیں انمیں بعض کتب رمل و جفر فارسی و اردو وغیرہ درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
کتب علم رمل و جفر فارسی		**کتب نجوم اردو**	
انوار الرمل۔ از عبد الغنی رمال۔	عہ	آئینہ قسمت۔ از تصنیف عالی دماغ	
سراج الرمل۔ از سید روشن علی رمال	۱ر	منشی مہابلی پرشاد کاغذ سفید و خانی۔	۶ر
مصداق الرمل۔ از محمد عطاء اللہ		انتخاب النجوم۔ از منشی مہتاب رائے۔	۲ر
رمال۔	۱۲ر۹	رسالہ دلپذیر مسمی بہ تفاول ہندسی۔	
مجموعہ رسائل رمل۔ شال ششش		از منشی دیبی پرشاد بدایونی کاغذ سفید	۲ پائی
رسالہ یعنے محمود الرمل و اسرار الرمل و		ولد ابرار الرمل معروف بہ آفتاب الرمل	
زبدۃ الرمل و ناد الرمل و زبدہ روشن و		مصنفہ میر غلام حسین صاحب مطبوعہ غیرہ	عہ پ
مرآۃ الرمل۔	۱۰ر	انوار النجوم۔	عہ پ
رسالہ جفر۔ نظم و نثر۔ از محمد نسیم		جنتری کلاں ۱۹۰۱ مع فہرست کتب	۲ر۹
صاحب رمال۔	۶ر۹	فیض پارہ سری۔ حصہ اول ترجمہ	
کنز الحسین۔ مصنفہ میر غلام حسین		پارہ سری مترجمہ پنڈت دھرم نرائن صاحب	۱ر پ
صاحب رمال۔	۱۲ر	ایضاً۔ دوم۔	۱۲ر پ

بعون صانع مکین و مکان و بفضل خلاق زمین و آسمان

الحمد لله که درین زمان سعادت اقتران رسالهٔ نافعه وصاف حقائق علوم کشاف دقائق اسرار مکتوم یعنی

ثمرهٔ شجرهٔ نجوم

از افادات خیر المحققین سند المدققین حضرت علیشاه بن محمد بن قاسم الخوارزمی المعروف بالبخاری

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنؤ مرتبه طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا آفریدگاری را که افلاک دوائر و نجوم سوائر بیافرید و شکر و سپاس واجب الوجودی را که امهات
و ارکان در وجود آورد و از اثر علویات و تاثیر سفلیات مزاجها ساخت و مزاجی که باعتدال نزدیکتر بود
آدمی را داد و بشرف عقل و نطق مشرف گردانید تا بحقائق علوم راه برد و بدقائق اشیا برسید و
درود و تحیت بر سید انبیا محمد مصطفی و بر اولاد و اتباع و اصحاب او باد و سلّم تسلیماً دائماً ابداً کثیراً چنین
میگوید مؤلف این مسوده **علی شاه بن محمد بن قاسم** الخوارزمی المعروف بالبخاری حرسه الله تعالی
عن نوائب الزمان که چون آثار انعام و اکرام خداوند خواجه معظم دستور ممالک العالم شمس الدوله والدین
سیف الاسلام والمسلمین **محمد** بن الصدر السعید **مبارکشاه** اطال الله فی الدولة بقاه در حق این فقیر حقیر
بسیار شد و مخدوم زادگان را که گوهران کان و اختران آسمانند اشارت شده بود تا بعد از وظائف
تحصیلات دیگر چیزی ازین علم شریف حاصل کنند چون از حساب هندی و زیج جدید الخانی و زیج عمده
که منتخب آنست جمع کرده این فقیر فارغ گشتند مجمل اصول احکام که بحکیم کوشیار رحمه الله منسوبست در کتاب
آوردند و چند کرت فرو خواندند گفتند اگر با این مجموعه باشد از احکام شرح و مفصل و از هر چیزی از آنچه

در بالیستی ست جمع در روے موافق بود چون مرچ درخواست کردیم با تمام رسید و مقبول افتاد این التماس تا از نشاید
کرد ع تا گوہر طاق تو شود بہرہ وجفت + اگرچه ملال خاطر بنهایت رسیده بود و نازکی مزاج بنهایت پیوسته
وضعف پیری قوی گشته شفقت پدر فرزندی و مهر بیخ بود و قرابت و مراقبت و حسن ادب و لطف زبان
ایشان جمع بود نگذاشت تا این التماس بر زمین افتد پس آنرا اجابت کرده شد و شرف روزگار خود دانسته
آمد و عزت حقوق ایشان را استقبال نموده گشت و این مختصر تالیف داده شد انه ولی الاجابة **اما بعد**
هیچ شک نیست که هستی همه موجودات از واجب الوجود ست الذاته تعالی و تقدس و وجود هر چیزے را سببے آفریده
که چون این سبب موجود گردد آن چیز ظاهر شود و آن نه فلک هست کرده و چندین هزار کواکب در میان افلاک
نشانده و ازان جمله هفت کوکب را در هفت فلک سیر داده شد و باقی را در فلاک هشتم ثبت کرده و چهار عنصر مختلف پدید
آورده تا افلاک قمر و اجرام علوی را بمرتبه آبا نهاده و اجسام سفلی را بمنزلت امهات نشانده و موالید ثلاثه در وجود
آورده و در میان ایشان چون فرزندے از میان مذکر و مؤنث برانگیخت و بحکمت ازلی و ابدی را از جمله موجودات برگزیده
و مکرم گردانیده و بسعادتهاے آسمانی و قوتهاے نفسانی رسانید و بفضیلت داد بر جمیع موجودات و حرکت و از جهت
کواکب را علت و سبب گردانید تا درین عالم بهر طرفة العین چندین هزار چیز کون و فساد پذیرند که هیچ دیگر مانند
نباشد پس بادشاه بحقیقت اوست و افلاک و انجم نصب کردگان او و مدبران حضرت او و کارکنان
بقدرت و ارادت او تعالی و تقدس پس تاثیرات اجرام علوی در آدمی بیش ازان اثر کند که در دیگر
حیوانات و باز در شخصے این اثر ظاهرتر بود که فیض فضل الٰهی در روے غالب تر باشد و ازین سبب
که احکام نجومی بر شریفان درست تر آید و راست بود **فصل** شرائط صاحب احکام بسیار است آنچه
ازوے ناگزیر بود آنست که مزاج بروج و کواکب نیکو معلوم دارد تا تواند امتزاج دادن و فرق کردن
میان سعد و نحس و قوی و ضعیف و امثال این و از قسم طبیعی با خبر باشد و کثرت تجربه بود با قوت الٰهی
چنانکه بطلیموس گفته است در کلمهٔ بجاے دیگر میگوید که احکام غلبهٔ ظن ست و غلبهٔ ظن میان گمان و یقین باشد پس اگر گمان

ازمیان برخیزد یقین بجامد و یقین حقیقت علم بود نه غلبهٔ ظن و شک نیست که منجم میان رگ زده و زخم خورده فرق
دشوار تواند کردن بلکه نتواند بلکه میان خفته و مرده همچنین فرق اگر کسے گوید فرق توان کردن او از حقیقت این نسبت
خبر ندارد. و پس ثابت شد که احکام غلبهٔ ظن است و غلبهٔ ظن شامل بود صدق و کذب را پس نشاید حکم قطعی کردن
بر چیزے جهت آنکه دانستن کلیات احکام ممکن نباشد و جزویات را نهایت نیست چون این مقدمه دانسته شد
وقتیکه بر طالع مولودے حکم خواهد کردن **ونسب واقلیم وبلد** واحوال دین و دولت او را اعتبار دارند
وصفات پادشاه وقت را همچنین اما اگر حکم در امور عالم کنند واحوال پادشاه واقلیم وناحیت شهر وهواے او
ومزاج قران صغر و اوایل او نگاه دارند که هر اقلیمے وشهرے وقومے را مزاجے دیگر است چون اثر اجرام علوی باجسام
سفلی رسد هر جسمے وموضعے مقدار استعداد خود قبول کند و ساتر شود و هان اگر مانعے نباشد چنانکه آفتاب بر همه کوهها
یکسان تابد اما در کوه بدخشان لعل پرورده شود و در کوه دیگر بوره و گچ پس معلوم شد که اثر کواکب اینجا ظاهر
نیست که استعداد قوی تر است اما اهل مولود را از آن نگاه دارند که بچه پادشاه هرچند بد طالع افتاده بود سعادت
او بیش از بچه پاسبان بود و هواے اقلیم وبلد را از آن اعتبار کنند که دلیلهاے سرما در شهرهاے گرمسیر
همان اثر نکنند که در شهرهاے سردسیر و رنگ و صورت بچگان خطائی همان نباشد که بچگان رومی وهند و احوال
پادشاه را از آن نگاه دارند که رغبت بر دین و روش پادشاه وقت باشد پس بباید دانست که تفاوت
میان احکام طالع سال عالم و مولودان بود آن بعموم خلائق بازگردد و باحوال عالم و این بیک شخص معین پس
هرجا که حکم خواهد کردن اول دلیل آن طلب دارد چنانکه کیفیت آن گفته شود والبته بر یک دلیل هیچ
حکم نکند تا دو دلیل تام بیشتر نباشد بر یک چیز و آنچه گوید از سر علم و فکر و اعتقاد گوید و دیانت و امانت
نگاه دارد و نظافت ظاهر و فراغت خاطر و صفائی ذهن و پاکی سیرت با آن یار کند و شفقت و راستی و رحمت پیش
گیرد و جانب حق را مقدم دارد تا بیشتر احکام او راست افتد و سخن درخور وقت و لائق شخص مناسب آن گوید اما اگر شخصے را
سهم الغیب در درجهٔ طالع افتد یا مشتری با سهم الغیب یا مشتری بجز تدے بود یا در بیت نهم یا صاحب نهم با او بود یا ناظر بود بر و خاصه از خانهاے

علم یا از وتدی یا عطارد در هفتم بود از طالع او یا سعدی آنجا بود خاصه که عطارد و از نهم یا سوم میان سعد ناظر بود
احکام آن شخص غالب است بود و اگرچه درین علم کم بضاعت افتاده باشد اما آن را ... بود و چون بسعد اتصا(?)
معلوم گشت بدانند که این فقیر بنای این کتاب را بر پنج اشجار نهاده و هر شجره را شعبات و شعبه را ثمرات(?)
شجرهٔ اوّل در صفات و منسوبات بروج و کواکب **شجرهٔ دوم** در احکام و قرانات اتصالات دیگر
شجرهٔ سوم در احکام عالم **شجرهٔ چهارم** در احکام موالید **شجرهٔ پنجم** در اعمال تسییرات و او را **اثمار و اشجار**
نام کردم که این اثمار از اشجار بوستان روحانی و عالم الهام ربّانی رسیده بود بسبب عنایت ازلی و تربیت استادان
مشفق و مهربان کریم النفس این فقیر این را ایثار کرد از راه فقر و شکستگی نه از روی پندار و هستی بر همه مردمگان
و دوستان و بعد از این درویش را یادگاری دارند و از خدای تعالی توفیق خواست از اتمام و الله ولی الاجابة والتوفیق۔

شجرهٔ اوّل

در صفات و منسوبات بروج و کواکب و اقسام بروج و ارباع عالم و این شجره بر هفت شعبه است **شعبهٔ اوّل** در صفات و منسوبات بروج ۱۴ چهارده ثمره **شعبهٔ دوم** در طول و عرض ارباع عالم و اوتاد طالع و منسوبات بروج و کواکب ۶ شش ثمره **شعبهٔ سوم** در صفات و منسوبات کواکب ۹ نه ثمره **شعبهٔ چهارم** در ارقام بروج و کواکب ۸ هشت ثمره **شعبهٔ پنجم** در نظرهای کواکب ۴ چهار ثمره **شعبهٔ ششم** در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهای کواکب ۷ هفت ثمره **شعبهٔ هفتم** در احوال الآلات(?) بانواع مختلف ۱۹ نوزده ثمره

شعبهٔ اوّل در صفات و منسوبات بروج ۱۴ چهارده ثمره **ثمرهٔ اوّل** در صفات و منسوبات برج **حمل** برج حمل خانهٔ مریخ است و شرف آفتاب و وبال زهره و هبوط زحل و مزاج گرم و خشک بر طبع آتش بهاریست و مذکر و روزی و مشرقی و منقلب و برنگ سرخ و سفید و خوبصورت است و چهره میگون و سبک روح و ناپارسا و نکاح دوست و تیز شهوت و میانه فرزند و از مردمان دلیل است بر ملوک و امرا و لشکریان و مبارزان و ارباب سلاح و صرافان و ضرابان و آنگه منحوس بود دلیل کند

دزدان و بیوز و اوباش و فتنه انگیز و عیاران و طباخان و قصابان و سلاح سازان و سرهنگان و از جواهر دلیل
است بر مس و آهن و گوشوار و تاج و سربند و از جایها دلیل است بر آتش خانها و کوشکها و جایهای عالی
و مقام مس گران و آهنگران و مطبخها و غل گوسفندان و سلاخ خانها و از خوها دلیل است بر مزاج و تحرک
و معاشرت و تازه روئی و گستاخی و دلیری و تیز خشمی و کینه داری و حاضر جوابی و میانه آوازی و از دواب
دلیل است بر گوسفندان و نخجیران و آنچه سم شگافته بود و سر شاخ دارد و از نباتها دلیل است بر فلفل و دار چینی
و زنجبیل و قرنفل و کبابه و از شهرها دلیل است بر بابل و فارس و آذربایجان و شام و دریای طبرستان و
از اعضا دلیل است بر سر و روی و گوشتهای اعضا و از بیماریها بر درد سر و چشم و سرخ بادو کلی و کوری
و تنگی و کلف روی و برج بهیمی است و نیم آواز **ثمرهٔ دوم** در صفات و منسوبات **ثور** برج ثور خانهٔ زهره است
و شرف ماه و وبال مریخ و حضیض عطارد و مزاج سرد و خشک است بر طبع خاک بهاری مؤنث و شبی است و جنوبی
و ثابت و برنگ سفید و روشن و نکاح دوست و تیز شهوت و کم فرزند بود و از مردم دلیل است بر مردم
بزرگ باش و مغرور و ملکزادگان و وکیلان و عالمان و امردان و انبارداران و خاتونان و مطربان
عفیفه و چون بدحال بود دلیل کند بر مادران مطربان فاحشه و خدمتکاران ایشان و مردم احمق و از
نباتها دلیل است بر آنچه شیرین بود و مغز میوها و سبزیها و آنچه نورسد و ترش بود و از جایها دلیل است
بر شهرها و بستانها و تره زارها و هر جا که دواب نگاه دارند و بکوه نزدیک بود و جایی که انبارها و گنجینه ها
در وی بود و از شهرها دلیل است بر دمشق و بصره و همدان و سواد عراق عجم و اسکندریه و فرغانه و
بلرت و از خوها دلیل است بر حمق و کاهلی و مکر و تهمت و غفلت و نامقبولی دارد و از دواب دلیل است
بر گاو و گاومیش و نخجیران کوهی و از مرغان دلیل است بر کبوتر و فاخته و بلبل و از جواهر دلیل است بر طوق
و حمایل و گردن بند و از اعضا دلیل است بر گردن و حلقوم و رگها و عصبهای گردن و از بیماریها دلیل است
بر درد گلو و آنچه بر اطراف گردن حادث شود و برج بهیمی از طرف گردن پدید آید و بهیمی است میانه آواز و از **ثمرهٔ سوم**

در صفات و منسوبات جوزا **برج جوزا** خانهٔ عطارد است و شرف راس و وبال مشتری و هبوط ذنب و حضیض زحل و اوج آفتاب و زهره و بمزاج گرم و تر است بر طبع باد و بهاریست و مذکر و روزی و ذوجسدین و مغربی و رنگ سفید که بزردی زند و خوبصورت و میانه نکاح و میانه فرزند و در پارسائی میانه و از مردم دلیل است بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و متصرفان و نقاشان و دبیران و نجاران و عمالان و شعرا و اکابر و چون بدحال بود دلیل کند بر طراران و مکاران و کیسه بران و شاعران هذیان گوی و کسانیکه در کارها تعطیل کنند و از نباتها دلیل است بر درختان عالی و میوه دار و درخت جوز و بادام و از میوه ها مغزدار و آنچه درون او را خورند و انواع داروها و از جایها دلیل است بر کوهها و غارها و منظرها و بادگیرها و جاهای بازی گران و دیوان خانها و دبیرستان و مکتبها و خانهای مرغان و از شهر دلیل است بر مصر و رقه و سعید و سودان و گیلان و موقان و اصفهان و کرمان و قزوین و از خویها دلیل است بر جوانمردی و گفتن حکایات و روایات و حکمت و بزرگی جستن و تیزخاطری و و آمیختن با مردم و از حیوانات دلیل است بر جانوران پرنده و مرغان خانگی و قمری و آنچه با مردم انس گیرد و از اعضا دلیل است بر بازوها و دستها و انگشتان و از بیماریها دلیل است بر ریشها بر روی و زخم از بادها و برج بادی است و بلند آواز **ثمرهٔ چهارم** در صفات و منسوبات سرطان **برج سرطان** خانهٔ قمر و شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال زحل و بمزاج سرد و تر است بطبع آب و تابستانی و مونث و شبی است و منقلب و شمالی و رنگ اسمر بسیار نکاح و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیل است بر ملکزادگان و و نایبان و امیران و کشتی بانان و ملاحان و غواصان و شراب داران و اگر بدحال بود دلیل کند حمامیان و سقایان و فقاعیان و از جایها دلیل بر دریا و آبگیرها و رودها و حوضها و آب خانها و سقائها و از شهرها دلیل است بر ارمینیه صغری و چین و مشرق و خراسان و مرو و بلخ و از نباتها دلیل است بر آنچه از آب روید چون قصب و مانند آن و از جواهر دلیل است بر مروارید ریزه و مرجان و مهرهای مینا و از خویها

دلیل است بر بی ثباتی و دنائت و کم همتی و از اعضا دلیل است بر سینه و پستان و شکم و روده
و از بیماریها دلیل است بر کاهش بدن و سرفه و تنگی و کری و کلف و ریختن موی و برص و پیسی و سستی
اعضا و درد پهلو و از حیوانات دلیل است بر آنچه در آب بود چون خرچنگ و [illegible]
و بچه شکست و سبله آواز **ثمرهٔ پنجم** در صفات و منسوبات **اسد** برج اسد خانهٔ آفتاب
و وبال زحل و اوج مریخ و مزاج گرم و خشک بر طبع آتشی و تابستانی ست و مذکر و روزی و شرقی و ثابت
و برنگ سرخ و سفید و روشن و نکات دوست و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم دلیل است بر ملوک
و سلاطین و سروران قوم و نزدیکان پادشاه و جوهریان و صرافان و سکه داران و درم زنان و اگر بدحال
بود دلیل است بر مردم آتش کار و مطبخی و ره و گرد و از خویها دلیل است بر کبر و گردن کشی و بزرگ باشی و
تیز خشمی و کینه داری و طلب جاه و منصب و از جواهر دلیل است بر لعل و یاقوت و زر و مرصعات
و از جایها دلیل است بر تختگاه سلطان و قصرهای عالی و سراهای مذهب و دار الضرب و کوههای با کوه
و کانها و شکارگاهها و از شهرها دلیل است بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین و سمرقند و مکران و دیلم و طوس
و سیستان و بیت المقدس و از جانوران دلیل است بر پلنگ و یوز و شیر و سگان شکاری و گرگ و مار
و آنچه درنده باشد و از نباتها دلیل است بر خربزه و آنچه شیرین باشد و از اعضا دلیل است بر پشت و معده و پهلوها
و عصبها و خصیه ها و از بیماریها دلیل است بر درد معده و درد چشم و پشت و کوژی پشت و گنده دهانی برج
سبعی است و میانه آواز **ثمرهٔ ششم** در صفات و منسوبات **سنبله** برج سنبله خانه و شرف عطارد
و وبال مشتری و هبوط زهره و اوج مشتری و مزاج سرد و خشک ست بر طبع خاک و تابستانی است و جنوبی
و مونث و ذو جسدین و شبی و برنگ گندم گون و خوب صورت است و کم نکاح و کم فرزند و گوینده
عقیم است و در پارسائی میانه و از مردم دلیل است بر وزرا و اصحاب دیوان و دبیران و مردمان کافی
و نانبایان و عوانان و حکما و اهل فضل و تمیز و چون بدحال بود دلیل کند بر وکیلان و دلالان و قسامان

و تاجران و بیاعان و در اصل بر مردم میانه حال و از خوها دلیل است بر خوش گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن کتب و اشعار و دانستن معقولات و حفظ کلام و فلسفه و از نباتها دلیل است بر گندم و جو و ماش و باقلا و آنچه تخم دارد و از جواهر دلیل است بر درم و دینار و چیزی منقش و ملون و از حیوانات دلیل است بر کبوتر و طوطی و دراج و گنجشک و از جایها دلیل است بر سراهای عالی و کاروانسراها و دیوانخانها و انبار غله و حبوب و کشت زارها و زمینهای مربع و بازارها و جای برده فروختن و از شهرها دلیل است بر اندلس و افریقه و اطراف هرات و کوفه و صنعا و چیزی از شام و چیزی از فارس و از اعضا دلیل است بر کمرگاه و میان شکم و جایهای درون و از بیماریها دلیل است بر علتهای شکم و میان و دار الثعلب و ریختن موی و لاغری و کم عقلی و آنچه در جوفها حادث شود و برج آتشی باشد و باید آواز ثمرهٔ هفتم در صفات و منسوبات میزان. برج میزان خانهٔ زهره است و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و مزاج گرم و تر و طبع باد و نیز بادی است و منقلب و مذکر و روزی و برنگ سفیدی که بگندم گون زند و خوردنش است و شیرین و بسیار نکاح و تیز شهوت و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیل است بر نایبان اکابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و شریف و منیر و لطیف و خوش لهجه و مطایبه کننده و طرب دوست و با طاعت و راست کار و راست دل و زبان و اگر بد حال بود دلیل بود بر مطربان و رقاصان و قیادت کنندگان و از خوها بر تفکر و سخاوت و پرستندگی و امانت گزاری و راست طبعی و دوستی و کم صبری و از جایها دلیل است بر بادگیرها و تابخانها و کوشکها و منظرها و جایهای با نزهت و تماشاگاهها و میوه و مجلس خانها و از میوها دلیل است بر آنچه لذیذ باشد و شیرین و خوشخوار و از جواهر دلیل است بر آنچه از وی زینت کنند و کمر و کیسه و میان بند و از شهرها دلیل است بر بلاد روم و اطراف آن و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم و از جانوران دلیل است بر هزار دستان و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر خانگی و از اندامها دلیل است بر سرین و نشستگاه و زیر ناف و رحم و از بیماری دلیل است

بواسیر و ورمها و باد فتق و زرد گشتن روی و کژی دندان و پیچ بادی است و بلغما و از ثمرهٔ هشتم در
صفات و منسوبات عقرب برج عقرب خانهٔ مریخ است و وبال زهره و هبوط قمر و اوج عطارد و میزان
تر است بر طبع آب و تیر باهی است و ثابت و شمالی و خوش نشان و برنگ سرخی که بسبزی زند دلیل
بود و کم نکاح و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیل است بر امرا و لشکریان و سپاهزادگان و دلیران و راهزنان
و سرهنگان و کشتی گیران و اگر وبال بود دلیل بود بر مکاران و ساحران و عزیمت خوانان و سپاهیان
شونده و مخنثان و خادمان سفید پوست و دستکاران و جراحان و دزدان و نادستان و آسیاکشان
و صیادان و خادمان گرمابه و چاه کاران و کسانیکه بخود زخم زنند و آتش نهند و خود را رنجه دارند و احمق بوده
و کاهل و از خویها دلیل است بر خدیعت و دروغ گفتن و حیلت ساختن و ترش روئی و کینه داری و از
جایها دلیل است بر گذرهای آب و چشمهای گنده و جایهای پرآب و آنجاها و آب نهرها و جویها و جایهای
حزان و زندان و سیاستگاه و قمارخانه و خرابات و از شهرها دلیل است بر بلاد حجاز و دشت عرب و
یمن و جزر و قومش و خوزه و آمل و صحاری و نهاوند و تبریز و از نباتها دلیل است بر قصبها و درختانیکه
بی میوه بوند و بر لب رود بوند و بر ادویهٔ مسهل و از آلات دلیل است بر چاق و گرزه و سنج و عصا
و از جانوران دلیل است بر حیوانات آبی و خوک و اژدها و خزندگان مضر و ماران آبی و از اندامها دلیل
است بر ذکر و فرج و خصیه و مقعده و مثانه و میان ران و از بیماریها دلیل است بر سستی قضیب و بیماریها
در رحم و احتباس بول و جراحتها و آب رفتن چشم و لکنت زبان و کری و کوری و کلی و برجی گنگ است بی
آواز و پیچیده گفتار از بروج است ثمرهٔ نهم در صفات و منسوبات برج قوس قوس خانهٔ مشتری است
و شرف ذنب و هبوط راس و وبال عطارد و اوج زحل و حضیض آفتاب و زهره مزاج گرم و خشک بر
طبع آتش مشرقی است و مذکر و روزی و ذو جسدین و تیر باهی است و در پارسائی میانه و برنگ سفیدی
که بزردی زند یا کافوری و کم نکاح و کم فرزند و از مردم دلیل است بر ائمه و قضات و فقها و وزرا و صحابان

صفه و اگر بدحال بود دلیل کند بر نانبایان قاضی و زرگران و مس‌گران و فلس‌گران و بیطاران و دواب
داران و ریاضت دهندگان ستوربانان و پایمان برده و ستور و در اهل مردم میانه‌حال دلیل است و از
خوها بر نصب کردن در کارها و خادمی مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی و از جواهر دلیل است بر زر و نقره و
برنج و قلعی و چیزهای مرکب و از نباتها دلیل است بر آنچه شیرین باشد چون خرما و امرود و انگور و سیب
و انگبین و از حیوانات دلیل است بر اسب و اشتر و دراز گوش قیمتی و شتران تیزرو چون ناقه و حمازه
ای حنظل ۱۲
و از شهرها دلیل است بر قهستان و عراق و دینور و بغداد و نیشاپور و جرجان و اصفهان و از جایها دلیل است
بر دارالضرب و دارالقضا و صوامع و مساجد و جایهای اسپان و برده فروشان و حمام و از اندام دلیل
است بر رانها و رگها و عصبها و از بیماری دلیل است از افتادن از دواب و زخم خوردن از چهارپایان
و بیماری که متفرقه شود میان اجزا و تهی است و اول او آتشی است و برج با آواز ثمرهٔ دوم در صفات
و منسوبات جدی برج جدی خانهٔ زحل است و شرف مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری و مزاج او سرد
و خشک بود به مزاج نمناک و جنوبی است و زمستانی و منقلب و مونث و شبی و برنگ سیاه و روشن و لجاج
دوست تیزشهوت بسیار فرزند و از مردم دلیل است بر قلعه‌داران و نگهبانان و لشکرکشان و دادا و مردم پیر
و مشایخ طریقت و اهل صحرا و جبال و دهاقین و خاندانهای قدیم و اگر بدحال بود دلیل کند بر گله‌بانان و
صیادان و مزدوران و بزرگان و بندگان و خادمان سیاه و خاک‌بیزان و گل‌کاران و گورکنان
و مجاوران تربتها و از خوها دلیل است بر دوراندیشی و دروغ گفتن و لجاج و فراموشی و بخل و امساک
و حیلت‌گری و رازداری و کم‌همتی و از شهرها دلیل است بر هند و مکران و شرقی خراسان و روم و اهواز
و از جایها دلیل است بر قلعها و حصنها و کوههای خشک و سنگستانها با خار و شورستانها و جایهای
سیاست و زیر زمین و زندان و سنگ‌خانها و گورستانها و جایهای خراب و کهن و از نباتها دلیل
است بر آنچه حیوانات خورند بر انواع داروها و درختان بی‌میوه خشک و از جواهر دلیل است بر سرب

وسنگ مقناطیس و سنگ خاره و گچ و نوره و شوره و از حیوانات دلیل است بر گوسفندان و بز کوهی
و گاو کوهی و خرگوش و بوزینه و موش و سگان و سوسمار و از حشرات زمین آنچه مضر باشد و قوی و از اعضا
دلیل است بر زانوها و پیوند زانوها و عصبها و از بیماریها بر گنگی و کلی و لنگی و کری و یبسی و زشت صورت
و برج بهیمی است و ضعیف آواز و بعضی گویند سبعی است **ثمرهٔ یازدهم** در صفات و منسوبات برج
دلو دلو خانهٔ زحل است و وبال آفتاب و حضیض مریخ و بمزاج گرم و تر و بطبع باد و زمستانی است و ثابت
و مغربی و مذکر روزی و برنگ عسل گون که بسیاهی زند و کم نکاح و اندک فرزند و از مردم دلیل است بر مالکان
قدیم و حاکمان و رئیسان و حکما و مشایخ طریقت و پیران پیش قدم در کارها و متعلمان و عقلا و اصحاب ارصاد و
کواکب و اگر بد حال بود دلیل کند بر غریب خوانان و طلسم سازان و افسون گران و فال گیران که پری در
جام بلور و در آب نمایند و آب کشان بادیه و مشک و کاریز کنان و شراب فروشان و تربت نشینان
و در اصل بد مردم فرومایه و از خوها دلیل است بر عقل و تمیز و رسیدن بغور چیزها و باریک نظری و ترسندگی
و صبوری و از شهرها دلیل است بر کوفه و حوالی آن و قزوین و بادیهٔ عرب و حجاز و غزنین و اطراف مغرب و
بعضی از فارس و چیزی از گیلان و از جایها دلیل است بر حصارها و کوشکهای عالی و آسیاها که از باد گردد
و یا خانها که آنجا رصد کواکب کنند و خانهای فقیران و گورخانهای بلند و منارهها و خانقاه و زاویهٔ درویشان
و بیشهها و چشمهها و آشیان مرغان و کشت جو و دان و از نباتها دلیل است بر بلیلها و خیار چنبر و خرمای هندی و
میوهای تیز و از حیوانات دلیل است بر سنجاب و سمور و روباه و کلاغ و فراسترک و لقلق و عقاب و بوم و جغد
و جانوران آبکش و از جواهرها دلیل است بر مهرهای سفالین و قلادهٔ دواب و پیرایه که بر مرده
کنند و از اعضاها دلیل است بر ساقها و استخوانهای ساق و عصبها و آنچه بدان ماند و از بیماریها
دلیل است بر لنگیها و عیبها از افتادن از بلندیها و درجات و بوی اندام و هر علت که از فکرت
پدید آید و برج آبی است و بلند آواز **ثمرهٔ دوازدهم** در صفات و منسوبات **حوت** برج حوت

خانهٔ مشتری ست و شرف زهره و وبال و هبوط عطارد و حضیض مشتری و بمزاج سرد و تر بر طبع آب و شمالی است و مؤنث و شبی و زمستانی و ذو جسدین و نکاح دوست و بسیار فرزند و تیز شهوت و در پارسائی میانه و از مردم دلیل است بر علما و قضاة و حکام و اشراف و اهل ورع و صوفیان و اگر بد حال بود دلیل کند بر غواصان و ملاحان و کشتی بانان و ماهی گیران و مردم زهد فروش و منافق و فرومایه و سالوس و از جایها دلیل است بر مدرسها و رباطها و خرابها و سرایهای عالی و مسجدها و آنجا نها و سردابها و کوهها که در دریا و جزیرها بود و ساختهای معمور و صیدگاه و صوامع و از شهرها دلیل است بر سمنان و طبرستان و مازندران و بخارا و شام و دریای یمن و مشرق زمین هند و از خوها دلیل است بر خوش خوئی و کشاده روئی و سخاوت و لطف و عفت و حماقت و دلیری و از نباتها دلیل است بر نیشکر و قصب و سیب و آبی و شفتالو و آلو و میوه‌های شیرین و خوشخوار و از حیوانات دلیل است بر مرغان آبی و ماهیان بزرگ و فیل و گاو و از جواهر دلیل است بر صدف و دانهٔ بزرگ و عقیق و مرجان و از اعضا دلیل است بر سرهای پا و کعب و از بیماریها دلیل است بر نقرس و بسیار خفتن پایها و اختلاجات و سستی در پایها و این برج گنگ است و بی آواز بعضی گفته اند سبعی است ثمرهٔ سیزدهم در کیفیات درجات بروج و در هر برجی ازین دوازده برج خالی نباشد که بعضی را نیره و مضیه خوانند و بعضی مظلمه و مدخنه و بعضی راقیم خوانند و بعضی را خالیه و بعضی را مذکر و بعضی را مؤنث و بعضی را سعد و بعضی را نحس و آنها که باتفاق نحس داشته اند آنها را آبار خوانند اهل بابل و ازان جاهها خواسته اند و در صفات درجات خلاف بسیار است پس آنچه سعد اند و نحس باتفاق آنرا یاد کردیم و آنچه در وی خلاف بسیار است بگذاشتیم اما درجات سعد از حمل — ی (۱۰) — کد (۱۹) و از ثور — ج (۳) — ز (۷) — و از جوزا — یه (۱۵) — ک (۲۰) — و از سرطان — ا ب (۲) ج (۳) و (۶) یه (۱۵) — و از اسد — ه (۵) ز (۷) ید (۱۴) و از سنبله ب (۲) یب (۱۲) یه (۱۵) ج (۳) — و از میزان — ج (۳) ه (۵) کا (۲۱) کب (۲۲) — و از عقرب — یب (۱۲) ک (۲۰) — و از قوس — یج (۱۳) ک (۲۰) کج (۲۳) — و از جدی — ب (۲) یب (۱۲) یج (۱۳) یا (۱۱) ید (۱۴) کج (۲۳) — و از دلو — ز (۷) یو (۱۶) یز (۱۷) ک (۲۰) — و از حوت — یب (۱۲) ک (۲۰) کز (۲۷) — پس اگر درجات طالع یکی ازین

درجات افتد یا درجهٔ عاشر یا موضع نیری بود از دو نیر یا موضع سهم السعادت یا موضع صاحب طالع یا موضع مستولی بر طالع یا عاشر مولود سعادتهای عظیم رسد از طبیعت آن برج با آن دلیل و یکی از آن سعادتها که بعضی از اصحاب احکام از آن غافل باشند اینست امّا درجات نحس که آثار را آبار گفته اند از حمل پنج است — و یا یز یج کط — در ثور شش است — ه ح یح که کو — در جوزا پنج است — ب یج یز کن ل — در سرطان شش است — ب یب یز کج کو ل — در اسد هشت است — و ط یه یز کب کج کح — در سنبله پنج است — ز یج یو کج که — در میزان چهار است — ا ز ک ل در عقرب شش — ط ی یز کب کج کز — در قوس شش است — ز یب یز کو کط ل در جدی هشت است — ب ج د ز یز کب کد کح در دلو پنج است — ا ب یز یج کط — در حوت شش است ز ط یط کد کج کح — اینست آن درجات که آبار گفته اند ایشان را اصطلاح اهل بابل پس اگر یکی ازین درجات در درجهٔ طالع افتد یا مرکز عاشر یا موضع آفتاب یا ماه یا سهم السعادت یا موضع دلیل دیگر مولود هیچ سعادتی نرسد و توقع مضرت بود هرچند که دلیل قوی افتاده بود عکس آنچه در درجات نیّر گفتیم و در اختیارات البته نشاید که قمر درین درجات بود یا درجهٔ طالع ازین درجات کنند یا درجهٔ بیت

غرض ثمرهٔ چهاردهم در صفات و منسوبات بروج از طریق مرکب از اوّل حمل تا آخر سنبله بروج شمالی اند و آن را عالیه و زائده خوانند از آنکه روز افزون بود بر شب و از اول میزان تا آخر حوت جنوبی اند و آن را منخفض و ناقصه خوانند از آنکه شب افزون بر روز است امّا از اول جدی تا آخر جوزا معوج الطلوع اند کوتاه مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس مستقیم الطلوع اند دراز مطالع امّا بر جهای آتشی دلیل اند بر معادن و گرما و بر جهای خاکی دلیل اند بر نباتات و سرما و بر جهای بادی دلیل اند بر حیوانات از آدمی و غیره و جستن بادها و بر جهای آبی دلیل اند بر حیوانات آبی و آبها و بارندگیها امّا بر جهای آتشی دلیل اند بر مردم عالی همت و گردن کش و بارگیر و بروج خاکی دلیل اند بر مردم عاقل و احمق و ممسک و دروغ گو

و بروج بادی دلیل است بر مردم شریف و عاقل و ممیز و عالم و بروج آبی دلیل است بر مردم
خسیس و کاهل و تعطیل کننده در کارها اما بروجی که بصورت آدمی اند بر جمله بادی اند و سنبله
و نیمهٔ اول قوس و برج با عیب حمل است و سرطان و عقرب و جدی و بروج زشت صورت ثور است
و جوزا و قوس و جدی اما بروج خوبصورت و با جمال حمل است و سنبله و میزان و عقرب و حوت و بروج
بریده اندام که ایشان را مقطوعه خوانند حمل است و ثور و اسد و حوت اما بروج دواب که بهیمی است
گویند حمل است و ثور و نیمهٔ آخرین قوس و نیمهٔ اول جدی —

شعبهٔ دوم در طول و عرض و ارباع عالم و اقالیم و طالع منسوب ببروج و منازل قمر شش ثمره **ثمرهٔ اول** در طول و عرض و ارباع آن طول عالم باصطلاح ایشان از اقصای مغرب است تا اقصای مشرق و
آن صد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک است و ابتدا و بقول متقدمان از جزائر خالدات است و بقول متاخران
از ساحل بحر اوقیانوس که آنرا بحر مغرب خوانند و ما بین این دو ده درجه است اما عرض عالم از خط استوا است تا قطب
شمال و آن نود درجه بود درست اما ازین نود درجه شصت و شش درجه معمور است اما موضعی که طول او بیش از نود درجه
بود که نصف طول عالم است و عرض او سی و سه درجه که نصف معمور است آنجا را اوسط آبادانی خوانند و طول
قبه گویند اما موضعی که طول او نود درجه بود و عرضش بیش از سی و سه درجه باشد آن موضع را ربع
مشرقی شمالی خوانند و او منسوب بود بمثلثهٔ آتشی و شهرهای معروف او بلاد مشرق است و ترکستان
و فرغانه و شاشی و خجند و خوارزم و بلغار و خزر و دشت قبچاق و دمشق و ارمنیهٔ صغری اما موضعی
که طول او بیش از نود درجه و عرضش کمتر از سی و سه درجه باشد آن موضع را ربع مشرقی جنوبی خوانند و او
منسوب است بمثلثهٔ خاکی و شهرهای معروف از بلاد هند است از افق مشرق و جزیرهای هند و زمین
سند و مکران و بعضی از خراسان و کرمان و عمان و فارس و یمن و بادیهٔ عرب اما موضعی که طول او کمتر از
نود درجه باشد و عرض او کمتر از سی و سه درجه آن ربع را مغربی جنوبی خوانند و او منسوب است بمثلثهٔ بادی

شهرهاے او معروف است اجزیرهٔ سیاهان است ازجملهٔ انگلستان وکناره دریاے مغرب و زمین مصر و شام و هر شهرے که آن را المغرب بازخوانند اما موضعے که طول او کمتر از نود درجه باشد و عرض بیشتر از سی و سه درجه آن ربع را مغربی شمالی خوانند و او منسوب بمثلثهٔ آبی و شهرهاے معروف او اندلس است و ترخان و افرنج و صقالیه و روميه کبری **ثمرهٔ دوم** در دانستن اوتاد طالع بیج طالع و عاشر و سابع و رابع را اوتاد گفته اند و ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مائل الوتد گویند و ثالث و سادس و تاسع و ثانی عشر را زائل الوتد گویند باز دوم را از طالع و ششم و هشتم و دوازدهم را ساقط گفته اند پس چهار بیج اوتاد اند و چهار مائل الاوتاد و چهار زائل الاوتاد و ازین چهار که ساقط اند دو از مائل الوتد اند و آن دوم و هشتم است و دو از زائل الوتد و این ششم و دوازدهم است و این چهار را ساقط ازبهر آن گفته اند که بطالع نظر ندارند **ثمرهٔ سوم** در نسبت طالع بارباع او و فصول عمر مولود درجهٔ طالع دلیل مشرق است و درجهٔ عاشر دلیل شمال و درجهٔ سابع دلیل مغرب و درجهٔ رابع دلیل جنوب و مابین درجهٔ طالع و عاشر دلیل است بران ناحیت که میان مشرق و شمال است و این ربع را مذکر و مائل خوانند و او دلیل است بر عمر مولود در عهد صبا اما از درجهٔ عاشر تا غارب دلیل است بران ناحیت که میان شمال و مغرب است و این ربع را مؤنث و زائل خوانند و او دلیل است از عمر بر وقت جوانی اما از درجهٔ غارب تا رابع دلیل است بر آن ناحیت که میان مغرب و جنوب است و این را ربع مذکر گویند و او دلیل است از عمر مولود بر زمان کهولت اما از درجهٔ رابع تا درجهٔ طالع دلیل است بر آنچه میان جنوب و مشرق است و این ربع را زائل و مؤنث خوانند و او دلیل است از عمر مولود بر زمان پیری اما بیج طالع مذکر است و ثانی مؤنث و ثالث مذکر است و رابع مؤنث و همچنین با دوازده خانهٔ طالع اگرچه در اصل مؤنث افتاده باشد **ثمرهٔ چهارم** در نسبت ارباع عالم به بروج و کواکب مطلع حمل و میزان در منتصف عمارت حمل و شمس و زحل منسوب است و مغیب مرد و میزان و قمر و مریخ منسوب است اما آنچه مابین مطلع و مغیب است از طرف شمال بسرطان

مشتری منسوب است و آنچه مابین مغیب و مطلع است از جانب جنوب بجدی و زهره منسوب است
و عطارد و با هر یک مشارک ازین کواکب دران جهت اما قول متقدمان آنست که برج سرطان و مشتری
دلیل عراق عجم اند و برج میزان و زحل دلیل روم اند و برج عقرب و زهره دلیل عرب اند و برج جدی
و عطارد دلیل هند و برج اسد و مریخ دلیل ترک اما شمس دلیل مشرقین است و قمر دلیل مغربین و زهره
و حوت دلیل ماوراء النهر و حمل و شمس دلیل خراسان و سنبله و مریخ دلیل فارس و جوزا و عطارد دلیل شام و قوس
و مشتری دلیل عراق عرب و زهره و حوت دلیل خوارزم و سنبله و عطارد دلیل ختا و دلو و زحل دلیل بابل
ثور و مریخ دلیل دشت قپچاق **ثمرهٔ پنجم** در احوال منازل قمر بیست و هشت منزل است درین دوازده
برج هر یکی از چند کوکب که آنها را منازل خوانند. و نامها اینست + شرطین + بطین + ثریا + دبران +
هقعه + هنعه + ذراع + نثره + طرفه + جبهه + زبره + صرفه + عوا + سماک + غفر + زبانا + اکلیل + قلب +
شوله + نعائم + بلده + ذابح + بلع + سعود + اخبیه + مقدم + مؤخر + رشا + پس هفت ازین منازل در
ربعی اند از ارباع فلک البروج اند و بتفصیل از فصول سال منسوب است و بجهتی از جهات عالم چنانکه
هفت اول که نسبت به برج ربیعی دارند شمالی اند در ربعی از ارباع عالم آن ربع که میان مشرق و شمال
است بدین هفت منسوب است اما آن هفت دوم نسبت به برج صیفی دارند شمالی اند و هابط اند و آن ربع
که میان شمال و مغرب است بدین هفت منسوب است اما هفت سوم نسبت به برج خریفی دارند جنوبی
اند و هابط و آن ربع که میان مغرب است و جنوب بدین هفت منسوب است اما هفت چهارم نسبت به برج
شتوی منسوب است جنوبی و صاعد اند و آن ربع که میان جنوب و مشرق است بدین هفت منسوب است [illegible]
[illegible] نود درجه هر ربعی را از فلک البروج بر هفت منزل قسمت کرده اند و هر منزل را دوازده درجه و پنجاه و یک
دقیقه و [illegible] افتاده است اما بعضی ازین منازل سعد اند و بعضی نحس و بعضی ممتزج [illegible] و بعضی مونث
بعضی [illegible] و بعضی سرد و بعضی تر و بعضی خشک اما قول بعضی آنست که هر هفت که بعضی منسوب اند بربع آن

بویها آنچه بترشی مائل بود و بلغمی است و از حسها بصر و ذوق دارد و از اعضا جانب چپ و راست و معده و
شش و گرده و پستان و پوست نرم و از سنها سن طفولیت و از بیماریها آنچه از ماده بلغم تولد کند و از مردم
دلیل است بر خلفا و ولی عهدان و ملکزادگان و اگر منحوس بود دلیل کند به پیکان و جاسوسان و مردم سفله و
عوام خلق و کودکان خرد و از صورتها دلیل است بر روی خوب و چشم و ابروی پیوسته و دندانهای
گشاده و کجی در سر و روی دلیل است بر بادران و دایگان و کنیزان و از خویها دلیل است بر مردم
سلیم و آمیزنده و حریص در حق زنان و مردان و مردم سخن چین و دوستی و ارثه و تیج و از نباتها دلیل است
بر قصب و پنبه و کتان و خیارین و آنچه نوشند و بکار دارند و از جانوران دلیل است بر مرغان آبی و
دراج و قمری و از معادن دلیل است بر انواع مهرها و زینج و مروارید ریزه و نقره و از جایها آنچه بر اندام
بود و در کار دارند و از جایها دلیل است بر آبگیرها و سرابها و رودها و حوضها و حایطها و باغها و از دنیا دلیل است
بر بیت بیتی و از اقلیم هفتم او راست و شهرهای او بلغاریست و قسطنطین و جابلقا و سقلاب و روس و
اقصای روم و بلغار و بر طرف مغرب تا بدریای محیط ثمرهٔ دوم در صفات و منسوبات عطارد
کوکبی ممتزج است با هر کوکب که بیامیزد طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج سبج گیرد و از افلاک دوم تا بد و
مزاج خاص او گفته اند سرد و خشک است و بادانگیز و برنگ ملون است و بوی آن آمیخته باشد و ترشی است و از
حسها حس ذوق داشته باشد و از اندامها دلیل است بر زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیل
است بر اصحاب دیوان و دبیران و متصرفان و متکلمان و اهل حکمت و منجمان و مهندسان و فرزندان و اگر بدحال
بود دلیل کند بر شاعران و بندگان امرد و مردم بیهوده گوی و فال گیر و از خوها دلیل است بر بزرگی و عقل
و فکرت و حفظ و حرص در دوستی و ثنا و طلب ساختن کر و حاضر جوابی و سخن فروشی و از سنها دلیل است بر سن پیش
از بلوغ و وقت تعلیم و از نباتها دلیل است بر آنچه ساق ندارد و بوی تیز ندارد و ماش و باقلا و کدو و کشنیز
و درختان با میوه و آنچه او را از جایی بجایی نگردانند و کلک و نی و از حیوانات دلیل کند بر سگان

شکاری و استر و رباه و طوطی و چیغ و بوزینه و از طیور آنچه در شهرها قرار کنند و بیاموزند لعب و از معادن دلیل
است بر گوهرها و مهرها و زرنیخ و آهک و سیماب و رودسنه و جامهای منقش و آلتهای کتابت و از لباسها
دلیل است بر فوطه و جامها با طره و عبا و عمامه و از بیماریها دلیل است بر ریختن موی و صرع و دیوانگی و لکنت
زبان و کشف سیاه و برص و خفقان و وسواس و مالیخولیا و سرفه و قی و از جایها دلیل است
بر دیوان خانها و عبادت خانهای بالا و آدینها دلیل است بر دین حکما و اقلیم ششم او راست و شهرهای
او کوه یأجوج و مأجوج و جابرسا و زمین البحیر و ستان و منشا و غولان و اطراف ترکستان و چرکس و بردع و
بعضی از بلاد شام و مصر تا بدریای مغرب ثمرهٔ سوم در صفات و منسوبات زهره زهره سعد اصغر
است و از فلک سوم تابد و بمزاج سرد و تر است و مؤنث و شبی و برنگ سفیدی روشن و از طعام چیزی
و شیرینی که لذیذ بود و از خلطها رطوبت غریزی دارد و از حسها حس شم چیزهای خوش بوی و از اندامها
آلت شهوت و رحم و گرده و ابروی سیاه و سیاهی و سفیدی در چشم و سیاهی موی و ساعد و دست و کف
و از سنها سن بعد از بلوغ و از مردمان دلیل است بر خاتونان و زنان جوان و خوبصورتان و اهل طرب
و زینت و خادمان و چون بد حال بود دلیل بود بر مخنثان و جامه‌شویان و مشاطگان و قوادگان و بدکاران
و از خوها دلیل است بر خوش خویی و گشاده رویی و سخاوت و معاشرت و طرب و لهو و لعب و هزل و مزاح و طلب
سرود و شعر و زدن سازها و موسیقی و عشق بازی و دلیل است بر بسیاری نکاح و راندن شهوت و بکار
داشتن عطرها و رقاصی و دلیل کند بر باوران و دایگان و صورتهای فربه و آبادان تن و ستبر سرین و ران
و ساق و خرده دست و پای و باریک میان و دراز پشت و کوتاه پا و آواز با تنها بر آنچه خوشبو باشد و شیرین
مغز میوها و انگور و شفتالو و آبی و انجیر و از معادن دلیل است بر چرغ و زبرجد و مروارید و سنگ یشم و
فیروزه و لاجورد و آنچه بدو آرایش و زینت کنند و از لباسها دلیل است بر آنچه از ابریشم سازند و
آنچه سفید بود و از جایها دلیل است بر سرابهاده و تارها و سبزها و گلزارها و مهرجاها که تماشا را شایسته بود و از

بیماریها دلیل است بر آنچه از مادهٔ بلغم تولد کنند و از راندن شهوت حادث شود و بیماری عشق او ضعف دل و دماغ و درد معده و رنج گرده و مثانه و درد مقعد و بواسیر و احتباس بول و از حیوانات دلیل است بر خرگوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزار دستان و بلبل و کبوتر و آنچه خوش صورت و خوش آواز بود و از دینها دلیل است بر دین اسلام و اقلیم پنجم او راست و شهرهای معروف او سرخس است و زمین تبت و ختن و کاشغر و فرغانه و شاشی و خجند و سمرقند و بخارا و نسب و ترمذ و خوارزم و ارمینیه و روس و عرب و بابل و حجاز و آذربایجان تا بدیار مغرب

ثمرهٔ چهارم در صفات و منسوبات آفتاب

آفتاب نیر اعظم است و از فلک چهارم تابد و بنظر مودت سعد است و بنجوم نحس و بمزاج گرم و خشک است و مذکر و روزی و متوسط میان علویان و سفلیان و برنگ نارنجی است رخشان و بطعم تیز و لطیف است و از حواس بینائی دارد و از اندامها دلیل است بر جانب راست و دل و سینه و معده و دهان و چشم راست و از سنها سن وقوف و از مردم دلیل است بر پادشاهان و حاکمان و سروران و پیش وایان و کریمان و چون بد حال بود دلیل کند بر معماران و بر رئیسان و استادان و پرستان و رقیبان و از صورتها دلیل است بر مردم تناور و بزرگ سینه و قوی آواز و طرف بالا سطبر و از خوها دلیل است بر خرد و فهم و ترفع و کبر و حرص و غلبه جستن و طلب ریاست و سرعت غضب و سرعت رضا و جمع کردن مال و همت عالی و از بیماریها دلیل است بر آنچه از گرمی و خشکی حادث شود و بدل تعلق دارد و درد چشم و دلیل است بر پدران و اتابکان و از نباتها دلیل است بر نیشکر و ترنگبین و عسل و انار شیرین و انگور و خرما و از معادن دلیل است بر یاقوت و لعل و زمرد و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیل است بر اسپان قیمتی و گوسفند کوهی و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و سنقر و زنبور عسل و از جامها دلیل است بر معدنها و قصرها و سراها و تختگاه پادشاه و از آلتها دلیل است بر کلاه و سربند و تاج و کمر و طوق مرصع و جامهای پر زر و از دینها دلیل است بر دین نصاری و بعضی گفته اند

بر آتش پرستی و اقلیم چهارم او راست و از شهرهای او بلاد کشمیر و چین و کوه بلور و بدخشان و غور و غرجستان و بلخ و زمین خراسان و مازندران و کوه دماوند و الموت و قزوین و قصر سیاه کوه که آنرا شهر همدان خوانند و شهر زور و رقه و بیت المقدس و قاهره تا بدریای مغرب **ثمرهٔ پنجم** در صفات و منسوبات **مریخ** مریخ نحس اصغر است و از فلک پنجم تابد و مزاج گرم و خشک است بافراط و بطئ الحرکت و نیر و مذکر و روزی است و بعضی گفته اند مؤنث و شبی است و برنگ سرخ و تیره و بوی ناخوش دارد و صفراوی است و از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیل است بر زهره و رگهای ناجهنده و ساقها و گوشتها و از مردم دلیل است بر امرا و لشکریان و ملوک و ارباب سلاح و چون بد حال بود دلیل کند بر اهل شر و فتنه و رندان و دزدان و مفسدان و خونیان و از خوها دلیل است بر دلیری و شجاعت و دروغ و خلاف و سبکساری و بدعهدی و از صورتها دلیل است بر مردم بلند بالا و بزرگ سر و اشقر و چشم و گوش و سرخ موی و آبله زده رو و زخم خورده و علامت بر روی و دندان و از سنها آخر سن وقوف و اول کهولیت و از بنیانها دلیل است بر درختان با خار و حب القلم و عود و سفندان و گندنا و سیر و پیاز و ترب و انواع زهرها و از معادن دلیل است بر مقناطیس و آهن و مس و از آنها انواع اسلحه و زین و ستام و هر آلت که از آهن کنند و از حیوانات دلیل است بر گوسفند و خرگور و ببر و یوز و گرگ و شغال و کوربار و افعی و عقرب و خارپشت و از جایها دلیل است بر آتشکدها و لشکرگاه و جاهای سیاست و مطبخها و مسلخ و هر جا که حیوانات کشند و از بیماریها دلیل است بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و تبهای پیوسته و جراحتها و سوختن و ریشها و کش زرد و آنچه بداغ و شق محتاج بود و درمست جگر و برآمدن خون و هر علت که از گرمی و خشکی پیدا شود و از جامها آنچه در حرب بپوشند و از دینها آتش پرستی و بعضی گفته اند بت پرستی و اقلیم سوم او راست و شهرهای او از یک طرف کشمیر است و بهار و قندهار و جبال او عمان و جبال عمان و بعضی از غور و غزنین و زابل و کرمان و شیراز و اطراف اصفهان و خوزستان و بغداد و کوفه و بصره و بادیه عرب و بلاد مغرب تا

بساحل **ثمره ششم** در صفات و منسوبات **مشتری** مشتری سعد اکبر است و از فلک ششم تابد و مزاج
گرم و تر است بطبع هوا اندکی گرم است و روزی و برنگ سفیدی است که بسبزی یا زردی زند و بطعم شیرین و خوشبوی
و از مردم دلیل است بر پادشاهان عاقل و عادل و مردم شریف و ائمه و قضات و وزرا و زهاد و بازرگانان
و توانگران و از مردم با دیانت و امانت و رقیبان و خزینه داران و چون بدحال بود دلیل کند بر زاهدان
زرق فروش و مردم منافق و خویشتن ستا و کسانیکه بهت اندک چیز نفاق بسیار کنند و خود را نیک نمایند و از خوها
دلیل کند بر تلطف و حلم و زهد و پارسائی و امانت و امر معروف و نهی منکر و راستی و اصلاح کارها و از جایها
دلیل است بر آنچه از روی نفرت نباشد و آماسها و بادها که رنگ بگرداند و از نباتها دلیل است بر گندم و
برنج و جو و نخود و کنجد و ترطم و سیب و انار شیرین و از معادن دلیل است بر زر و سیم و الماس و برنج و حجرهای
شریف و از حیوانات دلیل است بر آنچه بخورند و حلال بود و طاوس و لقلق و هما و از جایها دلیل است
بر عبادت خانها و مساجد و صوامع و منبرهای عالمان و واعظان و مقامهای عالی و خزینه و از صورتها
دلیل است بر صورت شیرین و چشمهای فراخ و میوهای خوش رنگ و از اندامها دلیل است بر خون طبعی و نطفه
و مغز و جگر و ملتقوم و زهره و رگهای جهنده و از حواس کولیت دارد و از حسها حس لمس و از لباسها آنچه
کبود بود و عالمان دارند و خطوط دیباهای پاکیزه و از بهر دینها دلیل بود از روی علم و عدل و پاکی و بعضی
گفته اند بر دین ترسائی و از اقلیم دوم او راست و شهرهای او کرمان است و سیستان و طرف خراسان
و حد و دریای فارس و بحرین و لحسا و یمن و مکه و مدینه و اطراف مغرب **ثمره هفتم** در صفات و منسوبات
زحل زحل نحس اکبر است و از فلک هفتم تابد و مزاج سرد و خشک است بافراط بر مزاج مؤنث و مذکر است
در روزی و گویند خصی است و بطعم ترش و رنگ او سیاه و بوی او ناخوش و از مردم دلیل است بر ملکان قدیم
و ارباب خانهای قدیم و مردم قلعه دار و رئیس و دهاقین و مشایخ و اگر بدحال بود دلیل کند بر زاهدان
بی علم و مشایخ سیه کار و بندگان و مزدوران و گل کاران و خسیسان و مردم سوائی و حبشی و از اعضا

دلیل است بر سپرز و استخوان و روده و پوست و پشم و ناخن و بلندی پشت و از بیماریها دلیل است بر آنچه دراز کشد
بود چون استسقا و نقرس و سستی در اعضا و سیاه گشتن و گرانی در اندام و بلغمهای خام و علتهای باطن
و آنچه در پیری حادث شود و سبب آن سردی و خشکی باشد و از حسها دلیل است بر حس سمع و گران شدن
و از خویها دلیل است بر جهل و ترس و بخل و فکر و وسواس و صبر و تنها کاری و کاهلی و از صورتها که زشت بود
و بزرگ سر باشد و خرد چشم و پیوسته ابرو و فراخ دهان و سطبر لب و سخت آواز و از سنها دلیل است بر سن
پیری و دلیل است بر پدران و جدان و نیاکان و دایه و از حیوانات دلیل است بر آنچه بارکش باشد
و نخجیر کار و شتر مرغ و عقاب و کلاغ و بوم و جغد و مگس و ملخ و هر آنچه بزیر زمین خانه دارد چون موش و مار
و مانند آن و از جامها دلیل است بر آنچه از پشم و موی سازند و پوستینها و خرقه ها و از دنیا تنها دلیل است
بر عقاقیر و تخمها و داروها که قابض باشد و هرچه کهن و گنده باشد و از معادن دلیل است بر سرب و
روی و آهن کارنا کرده و سنگهای بی قیمت و از جایها دلیل است بر کوههای خشک و بلند و
غارها و مقامهای خراب و بناهای قدیم و شارستانها و شورستانها و قلاع و از دینها دلیل است
بر دین یهودی و اقلیم اول او راست و شهرهای او از سرندیب و اقصی سند و جزایر دریای جنوب و حبشه و زنگبار
تا بدریای مغرب اما در پنج اقلیم خلاف کرده اند چنانکه صاحب مجمل آورده است که اقلیم دوم شمس راست
و اقلیم سوم عطارد را و اقلیم چهارم مشتری را و اقلیم ششم قمر را و هفتم مریخ را و در اول و پنجم خلاف نیست و قول
اول را اصح گرفته اند **ثمرهٔ هشتم** در دلائل سعادت و شقاوت کواکب از روست دلیل قمر بر سبیل
کارهای عالم کون و فساد است و دلیل موجودات و اهل دنیا و تغییر حالات هر یک از دلیلها نشانه ترا است
نفس انسان و سهم السعادت بدو منسوب است و دلیل سعادتهای ظاهری است چون مال و جاه و شمس
دلیل امور آخرت است و اهل شرف و رسیدن موجودات بکمال و تمام شدن انسان و بهجت در عالم خاک و نفس
انسان و سهم الغیب بدو منسوب است و دلیل سعادتهای باطنی است چون راستی و تدبیر و امثال آن

که موضوعات شرائع برادو اثر شمس و قمر نهاده اند امّا زحل دلیل نحوست کارهای دنیاوی چون رأی و تدبیر
از روی شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و سختی در آن کارها و مریخ دلیل نحوست کارهای
دینی است از فسق و فجور و قتل و دزدی و هر فسادی که سبب شقاوت آخرت باشد امّا زهره دلیل امور
دنیاوی است و دلیل سعادتهای این عالم از ناز و نعمت و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و زینت و نکاح
و توالد و تناسل و مشتری دلیل امور دینی است و انتباه آخرت و طلب کارهای آخرت و پسندیده
و حسن اخلاق و ادب و پاکی و راستی و صحت دین و صدق و ورع و تقوی و جستن آنچه سعادتهای
آخرت است امّا اگر دو نحس مستولی باشند بر مولودی و بدحال بوند دلیل بود بر ظهور فسادها و شقاوتها
در دنیا و آخرت و اگر نیک حال باشند صفتهای هر دو نحس بقوت باشند امّا بفعل نیاید و اگر این نحسان
در خطوط سعدان بوند یا سعدان بدیشان نگرند این صفتها موجود نشود از مولود دیگر مگر اندک یا از قوت بفعل
نیاید یا در صورتی بفعل آید که مستحسن نماید و باتفاق بود امّا اگر هر دو مستحسن مستولی شوند بر مولودی
و بدحال بوند دلیل کند بر موجود شدن اندکی از سعادتهای دنیاوی و آخرت و قناعت کند بدان
و اگر نیک باشد دلیل کند بر تمام شدن دنیاوی و اخروی باشد و اگر سعدان در خانهای نحسان بوند
یا نحسان بدان ناظر باشند دلیل ضعف این سعادتها بود و بی ثباتی در آن و امتزاج سعادت یا شقاوت
در امور دنیاوی و آخرتی امّا عطارد مزاج سعود و نحوس قبول کند و یاری دهد سعادت و شقاوت از
دنیائی و آخرتی هر یک را و آن متعلق است بهر دو طرف پس حکم او بر مستولی بر موضع وی کند تا
بدان کوکب که بدان ناظر باشد یا او در خانهٔ آن کوکب بود **ثمرهٔ ششم** در صفات و منسوبات **رأس و
ذنب** گفته اند رأس گرم و تر است و بمزاج مشتری سعد است و زیادت کننده است و او را عقدهٔ
شمالی و جوزهر خوانند و ذنب سرد و خشک است بر مزاج زحل و نحس است و کم کننده و او را عقدهٔ جنوبی
خوانند دلیل است بر دیو و عفاریت چون قمر در عقدهٔ راس آید عرض او بطرف شمال افتد و از منطقة البروج

وچون در عقدهٔ ذنب آید عرض او بطرف جنوب بود واین راس وذنب دو موضع است که تقاطع کرده اند
فلک ممثل وفلک حامل را که بقمر منسوب اند وعقدهٔ ذنب پیوسته در مقابلهٔ راس باشد وبعد میان هردو
شش برج بود درست۔

شعبهٔ چهارم در اقسام بروج بر کواکب هشت ثمره ثمرهٔ اول در قسمت خانها

این دوازده برج را بر هفت کوکب قسمت کرده اند بچندین نوع واز آن جمله یک نوع قسمت خانه است چنانکه آفتاب
وماه را هر یک را خانه ایست وپنج دیگر را هر یک دو خانه وبنا بر این قاعده بر آنست که شمس پادشاه
کواکب است واسد پادشاه بروج وثابت است ومزاج آفتاب بی اشرف عناصر است پس خانهٔ
آفتاب او را شایسته تر بود وماه را برج سرطان لائق تر بود واز بروج دیگر آنا گفته اند از اول اسد تا
آخر جدی بر توالی حیز آفتاب است واز اول دلو تا آخر سرطان حیز ماه واین هر دو حیز را ولایت نیز
خوانند وهر یک از این خمسهٔ متحیره را در حیز آفتاب یک خانه نصیب افتاده است ودر حیز ماه یک خانه
چنانکه زحل را جدی در حیز آفتاب است ودلو در حیز ماه ومشتری را قوس از حیز آفتاب است وحوت از حیز
ماه ومریخ را عقرب از حیز آفتاب است وحمل از حیز ماه وزهره را میزان از حیز آفتاب است وثور از حیز ماه
وعطارد را سنبله از حیز آفتاب است وجوزا از حیز ماه از حیز آفتاب است بر توالی افلاک وبر خلاف توالی
واز حیز ماه بر خلاف توالی ونیز گفته اند بسبب سعادت ونحوست کواکب این اقسام است وشکل افتادن
خانهای ایشان با این دو نیر چنانکه در خانهٔ زحل چون در مقابلهٔ دو خانهٔ نیرین اند ونظر مقابله تمام نحس
است کیفیت آن گفته شود پس زحل را نحس اکبر گفته اند چون هر دو خانهای مشتری در تثلیث خانهای
نیرین اند ونظر تثلیث تمام سعد است پس مشتری را سعد اکبر خوانند وچون هر دو خانهٔ مریخ در تربیع
خانهٔ نیرین اند ونظر تربیع نیم دشمنی است پس مریخ را نحس اصغر گفته اند وچون هر دو خانهٔ زهره در تسدیس
هر دو خانهٔ نیرین اند ونظر تسدیس نیم دوستی است پس او را سعد اصغر گفته اند وچون هر یکی چون خانها

عطارد ساقط افتاده استعداد سعادت و نحوست وارد و ممتزج خوانند. اما گفته‌اند هر کوکب که در حیّز آفتاب
بود در قوّت و تربیت او باشد یا در آن نصفت بود و چون در حیّز ماه بود در قوّت و تربیت ماه بود یا در آن
نصفت بود اما بقول دیگر سعادت و نحوست کوکب بسبب قرب و بعد افلاک است از فلک آفتاب و
ماه و آن چنان است که یقین است که اعتدال مزاج علت سعادت است و افراط سبب نحوست پس
چون فلک مریخ نزدیک‌تر است با آفتاب از زحل و مشتری در مزاج او گرمی و خشکی با فراط است و
ساقط است از آفتاب پس او را نحس گفته‌اند خرد اما فلک زحل دورترین افلاک است از آفتاب مزاج
او سرد و خشک گفته‌اند با فراط خاصه در سردی زیرا دور تربیع آفتاب است او را نحس اکبر گفته‌اند اما فلک
مشتری چون در تسدیس آفتاب است و مزاج او گرم و تر گفته آمد پس او را سعد گفته‌اند بزرگ چون این
سه کوکب علوی‌اند سعادت و نحوست ایشان بسبب آفتاب بود و زهره سعد اصغر است بدلیل
مشتری و مزاج زهره موافق قمر بود و در حد وسط از قمر و تسدیس او پس او را سعد اصغر گفته‌اند اما عطارد
چون از قمر ساقط است بفلک او را نیز راجع منسوب کرده‌اند اما بسبب سرعت و تغیّر گفته‌اند مزاج با دارد
و ممتزج باشد چون دو کوکب سفلی‌اند حالات ایشان بقمر تعلق دارد و علویان را با آفتاب اما از روی حقیقت
در کوکب هیچ مزاجی نتواند بود و جهت آنکه بسیط‌اند لیکن حالات ایشان در علامت وجود مزاجها بود در مرکبات
اما صداقت و عداوت که هست میان این کوکب و علت آن افتادن شکل خانهاست چنانکه در سعادت
و نحوست گفتیم با نیّرین پس هر کوکب که خانهٔ او دوازدهم خانهٔ دیگری افتاده است آن هر دو کوکب دشمن
یکدیگر و حکم تربیع و مقابله همین است و هر کوکب که خانهٔ او در تثلیث یا تسدیس خانهٔ دیگر باشد دوست همدگر باشد
مثلاً سنبله دوازدهم میزان است و ثور دوازدهم جوزا پس میان زهره و عطارد دشمنی باشد و چون سنبله با عقرب
و حمل با جوزا در تسدیس افتاده‌اند میان عطارد و مریخ دوستی باشد و همچنین میان زهره و مریخ دشمنی بود و میان
زحل و عطارد دوستی بود و میان نیّرین و زحل دشمنی و با مشتری دوستی بود و با مریخ دشمنی بود و با زهره

[illegible]

دوستی بود و با عطارد نه دوستی و نه دشمنی میان مشتری و عطارد دشمنی میان مشتری و زحل دشمنی و میان مریخ
و زحل دوستی آفتاب را با عطارد دشمنی و ماهتاب را دوستی **ثمرهٔ دوم** در قسمت خانهاے و شرف هر کوکبی
را برجی شرف است بدرجهٔ معین چون دران خانه نقل کند قوت شرف او ابتدا کند و چون بدان درجه رسد
غایت قوت باشد چون ازان درجه بگذرد آغاز نقصان قوت پدید آید و بتدریج کمتر میشود تا بیرون رود
پس آن قسمت چنان است که برج سرطان شرف مشتری است به پانزده درجه و حمل شرف آفتاب است
بنوزده درجه و جدی شرف مریخ است در بیست و هشت درجه و میزان شرف زحل است در بیست و یک
درجه و ثور شرف قمر است در سه درجه و حوت شرف زهره است در بیست و هفت درجه و سنبله شرف
عطارد است در پانزده درجه و قوس شرف راس است در سه درجه و جوزا شرف ذنب است در سه درجه
اما این قسمت بدین سبب چنین افتاده است که سرطان طالع عالم است و مشتری دلیل حیات است و شرف
او درین خانه لائق تر بود و آفتاب پادشاه فلک است و دهم سرطان که برج حمل است شرف او موافق تر
بود و زهره کوکب لذات است شرف او در نهم سرطان بهتر بود و سنبله خانه سوم و خانهٔ سوم تعلق بعلم دارد و عطارد
کوکب علم شرف او آنجا افضل بود و ثور یازدهم خانهٔ دوستی و تحصیل مال شرف ماه در آنجا اولی بود و مریخ چون دلیل
شدت است و هفتم سرطان جدی است بشرف او در خورتر بود و زحل چون دلیل کشت و زرع و عمارت
است و چهارم سرطان که میزان است شرف او را شایسته تر بود اما از روے دیگر آنست که چون طالع و
اوتاد او بروج منقلب اند و آفتاب و هر سه کوکب علوی بشرف در اوتاد اربعه اولی تر بودند اما چون قمر
خلیفهٔ آفتاب است و از مائل الوتد هیچ کدام قوی تر از یازدهم نیست و آن ثور است بس شرف قمر در وے
موافق است و چون زهره سعد است و دلیل پاک و حوت خانهٔ سعد و موافق مزاج نهم سرطان است از حوت
بایسته تر باشد و چون عطارد دلیل عقل و علم است و سنبله برج خاکی و خانهٔ او شرف عطارد در وے سزاوار
تر باشد پس شرف قمر در تسدیس زهره و سعد است و در تثلیث عطارد و مریخ و عطارد و در تسدیس مشتری و

تثلیث مریخ و مقابلهٔ زهره است و زهره در تثلیث مشتری و تسدیس مریخ پس از این اوضاع آن معلوم شد که بیشتر
این کواکب از خانها بهم نگرند ناظراند خاصه خانهٔ سفلیات بعلویات اما چون راس از کواکب نیست خانهٔ شرف
او از ساقط و ثابت است و از جوزا است شرف ذنب بعکس و آن قوس است و اما هر کوکب را خانهٔ است
که آنرا خانهٔ وبال خوانند خانهٔ مریخ در حمل است و آن خانهٔ هفتم بود از خانهٔ آن کوکب مثلاً زحل را اسد و سرطان
هر دو وبال است از ان سبب که اسد هفتم دلو است و سرطان هفتم جدی است و وبال آفتاب دلو است و وبال
قمر جدی مریخ از حمل میزانست و از عقرب ثور و وبال زهره از میزان حمل است و از ثور عقرب و بال مشتری از قوس جوزا است و از حوت سنبله و وبال عطارد
از سنبله حوت است و از جوزا قوس پس تا کوکب در وبال بود در ریخ بود و ضعیف حال باشد اما وضع
دیگر هبوط است و خانهٔ هبوط برج هفتم بود از خانهٔ شرف مثلاً هبوط مشتری در جدی است بپانزده درجه
و هبوط آفتاب در میزان بنوزده درجه و هبوط مریخ در سرطان است به بیست و هشت درجه و هبوط زحل
در حمل به بیست و یک درجه و هبوط قمر در عقرب بسه درجه و هبوط عطارد در حوت بپانزده درجه و هبوط زهره
در سنبله به بیست و هفت درجه و هبوط راس در قوس و هبوط ذنب در سه درجهٔ جوزا و تا کوکب در هبوط
باشد در زندان و بند باشد و بنیک ضعیف بود ثمرهٔ سوم در قسمت ارباب مثلثات این قسمت بنا بر نسبت
که هر سه برج را که بریک طبع اند آن را مثلثه خوانند پس چهار مثلثه باشند بعدد عناصر و هر مثلثه را بسه کوکب
داده اند و آن کوکب را ارباب این سه برج خوانند و اصل این قسم آن است که مثلثهٔ مذکوره را ارباب
کواکب مذکر اند و مثلثهٔ مونث را ارباب کواکب مونث بنا بر آنکه مثلثهٔ آتشی که حمل و اسد و قوس اند در طالعهای
روزی رب اول آفتاب است و ثانی مشتری و در طالعهای شبی رب اول مشتری و ثانی آفتاب و
شریک هر دو بروز و شب زحل و مثلثهٔ بادی در طالع روزی بزحل داده اند و عطارد و در طالع شبی
اول عطارد انگاه زحل و شریک هر دو بروز و بشب مشتری و مثلثهٔ آبی در طالع روزی بزهره داده اند
و مریخ و در طالع شبی اول مریخ و انگاه زهره و شریک هر دو بروز و بشب قمر و مثلثهٔ خاکی در طالع روزی

ببرج زهره داونده قمر و در طالع شبی اول قمر را داشتند و ثانی زهره را و شریک هر دو بروز و شب مریخ اما بنیر یکسان در طالع روزی زهره را مقدم داشته اند ولیکن مقدم داشتن مریخ بقیاس نزدیکتر است پس دو مثلثه مذکر اند آتشی و بادی و کواکب ایشان مذکر اند و دو مثلثه مؤنث اند خاکی و آبی و کوکب ایشان مؤنث

ثمرهٔ چهارم

در قسمت حدود به خمسه متحیره اقسام حدود به چند وجه است آنچه مستعمل اهل روزگار است مصریست و بطلمیوس را اعتبار کرده اند و آن را حدود اهل مصر خوانند و آن چنان است که هر برجی را بخمسه متحیره قسمت کرده اند باقسام مختلفه و اقل آن دو درجه است و اکثر دوازده درجه و آخر هر برج حد دو نحس افتاده است در این قسمت او و ترتیب یاد کرده اند بجدول نموده شد

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ی ٦	ک ٨	ل ٦	ح ٧	ی ٦	د ٧	ل ٦	ح ٧	ی ١٢	د ٧	د ٧	ک ١٢
ک ٦	د ٦	ی ٦	ک ٦	ک ٥	ک ١٠	د ٨	ک ٤	ک ٥	ی ٧	ک ٦	ی ٤
د ٨	ی ٨	ک ٥	د ٦	ل ٧	ی ٤	ی ٧	د ٨	د ٤	ک ٨	ی ٧	د ٣
ح ٥	ل ٥	ح ٧	ی ٧	د ٦	ح ٧	ک ٧	ی ٥	ل ٥	ل ٤	ل ٥	ح ٩
ل ٥	ح ٣	ل ٦	ل ٤	ح ٦	ل ٢	ح ٢	ل ٦	ح ٤	ح ٤	ح ٥	ل ٢

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ح	د	ی	ک	ل	س	ر	ح	د	ی	ک	ل
س	ر	ح	د	ی	ک	ل	س	ر	ح	د	ی
ک	ل	س	ر	ح	د	ی	ک	ل	س	ر	ح

ثمرهٔ پنجم در قسمت وجوه هفت کوکب این قسمت چنان است که هر برجی را بسه قسم کرده اند هر قسم را ده درجه و بکوکب داده اند بر توالی بروج چنانکه ده درجه اول حمل نصیب مریخ است و ده درجه میانه نصیب شمس و ده

درجهٔ آخر نصیب زهره و از ثور ده درجهٔ اول نصیب عطارد و ده میانه نصیب قمر و ده آخر نصیب زحل بر همین قیاس و ترتیب تا آخر حوت با هر برج رسد و این قسمت را وجوه خوانند و این نیز بجدول نموده آید در جدول حدود و نهم ثمرهٔ ششم در قسمت فرح کواکب این قسمت بطالع تعلق دارد چون صورت طالع معین شود افراح معلوم گردد و آن چنان است که چون عطارد کوکب عقل است و نطق فرح او در طالع باشد و قمر نیر اصغر است و دلیل حرکت و مصالح این چنان فرح او در ثالث بود و زهره چون کوکب طرب است و عشق و سعد اصغر است فرح او در پنجم است و مریخ چون نحس اصغر است و دلیل شر و فتنه ساقط اولی تر فرح او در ششم باشد پس نیر اصغر و سعد اصغر و نحس اصغر را فرح از طالع تحت الارض افتاد آفتاب چون نیر اعظم است و چون خانهٔ نهم دلیل سعادتهای آخرت است و سفر فرح او در نهم باشد و مشتری سعد اکبر است دلیل رجا و اصدقا فرح او در یازدهم بود و زحل چون نحس اکبر است و دلیل رنج و مشقت و سختی فرح او در دوازدهم بود پس نیر اعظم و سعد اکبر و نحس اکبر را خانهای فرح فوق الارض بود اما هر دو نیر در مقابلهٔ یکدیگراند و در تثلیث و تسدیس طالع و هر دو نحس در مقابلهٔ یکدیگر ساقط از طالع و فرح در مقابلهٔ فرح باشد ثمرهٔ هفتم در اثنی عشریات بروج و کواکب این عمل هم بطالع نسبت دارد و آن چنان است که هر برجی را بدوازده قسم کرده اند و هر قسمی دو درجه و نیم پس قسم اول صاحب بیت را بود و قسم دوم که بهرهٔ صاحب برج دوم تا بدوازده داده شود و طریق عمل آنست که چون اثنی عشریهٔ طالع خواهند بنگرند تا طالع چند درجه است آن درجات را در دوازده ضرب کنند و از طالع سی کان سی کان بیفگنند آنجا که کمتر از سی بماند اثنی عشریهٔ طالع آنجا بود و حکم همین بود و این عمل در استخراج ضمیرها بکار دارند هر جا که اثنی عشریهٔ طالع وقت افتد ضمیر آنجا افتد و این بجای نظیر طالع است اما اثنی عشریهٔ کواکب را بنگرند تا کوکب در برجی که بود چند درجه قطع کرده است آن درجات را در دوازده ضرب کنند و سی کان سی کان از برج کوکب طرح کنند آنجا که کمتر از سی بماند اثنی عشریهٔ کوکب آنجا باشد مثال زهره در حمل بپانزده درجه و چهار دقیقه پس از ضرب یازده در

دوازده صد و سی و دو درج حاصل آید و از ضرب چهار دقیقه در دوازده چهل و هشت دقیقه از برج
اسد باشد پس یکصد و هشت درجه قسمت سی گانه تا سرطان آخر شد و دوازده درجه و چهل و هشت
دقیقه اما اگر همین یازده درجه و چهار دقیقه بچهار برج و هند دو و نیم حمل و دو و نیم ثور و دو و نیم جوزا و دو و نیم سرطان
برقاعدۀ اول که شرح دادیم تا درجه متفرق شود و یک درجه و چهار دقیقه باقی ماند پس یک درجه را دوازده دقیقه
حساب کنند و از چهار دقیقه چهل دقیقه این نصیب اسد باشد و مناسب عمل اول اما حکم اثنا عشریه آنست که
اگر کوکبی در اثنا عشریه کوکبی افتد چنان بود که صاحب اثنا عشریه ناظر بود یا در خطی از خطوط او و بود دلیل
اثنا عشریه کوکبی را در برجی چنان باشد که صاحب اثنا عشریه در آن برج بود و اثنا عشریه هر کوکب مزاج
صاحب خود دارد و بعضی کسان دلائل را بدو تدبیر رانند اگرچه اهل روزگار را در اکثر استعمال کنند و بکار ندارند
اما یاد کردیم تا کتاب بی فایده نماند اما اقسام دیگر هست چون نه بهر و هفت بهر و نیم بهر و دریجان و آدریجان و
جان بختیار و مانند این و این قسمها بیشتر بر قول اهل هند است و درین عهد متروک ما نیز یاد نکردیم تخفیف سواد را

ثمرۀ هشتم در نسبت ایام بکواکب شبانروزی یکدور فلک مستقیم است و اول روز بقول اهل شرع طلوع
صبح صادق است و بقول اصحاب احکام از طلوع نصف آفتاب و نزدیک قومان از دایرۀ نصف النهار
اما اول شب باتفاق از غروب قرص آفتاب است و طلوع سیاهی از افق مشرق پس این شبانروز را
بیست و چهار قسم کرده اند و هر قسمی را ساعتی خوانند و ساعات بر دو نوع است معوج و مستوی و مستوی
آن است که یک جزو از بیست و چهار جزو دایما پانزده درجه مطلع باشد بدین سبب او را ساعات مستوی خوانند
اما عدد او در روز و شب مخالف باشد و او را ساعات معتدله نیز خوانند اما ساعات معوج آنست که یک جزو
باشد از دوازده جزو روز و شب پس اگر روز درازتر یا کوتاه‌تر باشد عدد او از دوازده بیش و کم نگردد اما نفس
او زیادت و کم شود از پانزده درجه مطلعی و بسبب زیادت و نقصان از زمان او را معوج خوانند و زمانی
نیز گویند اما از هفته هر روزی را بکوکبی نسبت کرده اند و هر شبی را بکوکبی و ساعات اول آن روز را

از ساعات معوج بدان که کوکب هر روزی چنانکه روز یکشنبه منسوبست بآفتاب پس ساعات اول این روز از او راست و ساعت دوم زهره را که تحت اوست و سوم عطارد را و چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم شمس را و نهم زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را چون دوازده ساعات روز یکشنبه بزحل تمام شود و ساعات اول از شب دوشنبه مشتری را بود و ساعات دوم مریخ را بهمین قیاس بگیرد تا ساعت دوازدهم از شب دوشنبه بعطارد رسد و ساعات اول روز دوشنبه قمر را بود و دوم زحل را برین قیاس شب سه‌شنبه زهره را بود و روز سه‌شنبه مریخ را و شب چهارشنبه زحل را و روز چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه آفتاب را و روز پنجشنبه مشتری را و شب آدینه قمر را و روز آدینه زهره را و شب شنبه مریخ را و روز شنبه زحل را و شب یکشنبه عطارد را و ساعت دوازدهم از شب مریخ را و اول ساعات از روز یکشنبه آفتاب را هم برین ترتیب دوره یکند اما اهل بابل و بزرگان که تتبع ایشان کرده اند چون استحوکندی و ابومعشر بلخی و دیگران بناء استخراج ضمیر ارباب ساعات نهاده اند و در قرانها و طالعها ابتدای او و از صاحب ساعات کنند و مختار بود در هر روزی کاری که بکوکب او منسوب بود و در ساعتی که بصاحب او تعلق دارد مثلا روز یکشنبه بآفتاب منسوبست دیدار پادشاه و آنچه بآفتاب تعلق دارد و حکم شب و هر ساعتی از روز و شب همین باشد اما هفتم

شعبهٔ پنجم در نظرهای کواکب بعضی ببعضی چهار ثمره ثمرهٔ اول در کیفیت نظرهای

هفت کوکب را در دوازده برج با همدیگر نظرهاست وان پنج نوع است هشت قسم قسم اول قران است چون دو کوکب در یک برج بیک درجه و یک دقیقه جمع شوند آن را قران گویند و دوم تسدیس این است و سوم تربیع این چهارم تثلیث این پنجم مقابله است و یک تثلیث و یک تربیع و یک تسدیس بود که از نهم بطالع و از یازدهم و اتصال این و الیسر تفوق است اما قران سعدین سعد است و قران نحسین نحس چنانکه گفته شد اما از مقابله آن است که کوکبی در برج هفتم از کوکبی دیگر افتد و در درجات و دقیقه برابر شوند و حد او حد و مقابله او ... است یعنی شمس برج که مقیم و در فلکست پس چون هر یکی را در خانهٔ خصم یگر افتد ... مقابله این نظر نحس و تمام

دشمنی گفته اند اما نظر تثلیث از برج پنجم کوکبی بود و جدا و صد و بیست درجه است که ثلث دور فلک است و البته
تثلیث از دو برج اتفاق افتد که بر یک طبع باشد چون از حمل باشد یا بحمل قوس بسبب آن موافقت او را سعد
خوانند و تمام دوستی گفته اند اما نظر تربیع از برج چهارم کوکبی افتد و جدا و نود درجه بود که ربع دور فلک است
و چون همه معاملات او را نیم دشمنی گفته اند اما نظر تسدیس از برج سوم کوکبی افتد و جدا و شصت درجه افتد که سدس
دور فلک است و او نیمهٔ نظر تثلیث باشد او را سعد و نیم دوستی گفته اند **ثمرهٔ دوم** در انواع اتصالات
و اوضاعی که کواکب را اتفاق افتد و کیفیت آن اوضاع کواکب در صورت اتصالات بسیار نوع است
الحال آنچه این مختصر است و بیشتر واقع شود و بکار دارند **دوازده نوع است** قبول — رد —
دفع قوت — رفع طبیعت — انکار — نقل النور — انتکاث — بعید الاتصال — خالی السیر — وحشی السیر — تربیع طبیعی —
دستوریه — اما نظر قبول آنست که کوکبی در حظوظ کوکبی دیگر بود و آن خانهٔ او است یا شرف یا مثلثه یا حد یا
وجه و با صاحب آن حظ اتصال کند پس آن صاحب حظ او را قبول کند چون در حظوظ خود بیند او را و این نظر دلیل است
بر روا شدن حاجات و یافتن امیدها و تمامی صحت دو کس چون قمر در میزان باشد یا زهره نظر کند هر دو او را قبول
کنند و اگر قمر در عقرب باشد مریخ او را انکار کند از سبب ضعف قمر در هبوط **دوم رد** و آن آنست که کوکبی
ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا هبوط خود بود یا راجع یا محترق پس نظر کوکبی را که بوی پیوندد از خود دور کند
که قوت قبول ندارد و مثل شخصی که با خود دردمند بود یا بعلتی یا زحمتی شخصی دیگر خواهد که با او تدبیری کند که او را
از خود دور کند و حکم این حد قبول باشد از نیامدن حاجات و نایافتن از پیش بزرگان و فرو ماندن از کارها
اما دفع قوت آنست که کوکبی در حظوظ خویش بود و کوکبی دیگر او را بیند صاحب نظر او را قوت دهد اگر هر دو در
حظ خود باشند هر یک قوت خود بدیگری دهد چنانکه قمر در سرطان و زهره در ثور و این غایت دفع قوت بود و دلیل
باشد بر دوستی میان دو کس از هر دو طرف و تمام شدن کارها بی جد و جهد اما دفع طبیعت آنست که
کوکبی در حظ کوکبی بود و دیگری در حظ آن کوکب و یکدیگر را ببینند پس هر یک طبیعت خود بدیگری دهد

و بعضی کسان آنرا دفع قوت خوانند و این وضع قوی‌تر از دفع قوت بود و اثر او در سعادت و عطیت امیدها
و رسانیدن بامور کلی زیادت از همه اوضاع باشد اما انکار آنست که کوکبی کوکبی دیگر را به بیند از وبال
یا هبوط او پس آن کوکب این را انکار کند چون در وبال یکدیگر باشند انکار از هر دو جانب باشد
و اثر او ضد اثر طبیعت باشد اما نقل النور آنست که کوکبی سبک رو کوکبی گران رو را به بیند و چون از وی
منصرف شده باشد و دیگری را به بیند پس نور کوکب اول به ثانی دهد اگرچه آن دو کوکب از یکدیگر
ساقط باشند و این بمثابت اتصال بود میان آن دو کوکب مثال آن بود که کوکبی در حمل بود و دیگری
در عقرب و کوکبی سبک روتر از هر دو در سرطان باشد اول آن کوکب را بیند که در حمل باشد و هنوز از وی
منصرف نشده باشد بدان کوکب بپیوندد که در عقرب است پس نور کوکب اول را بدوم نقل کرده باشد
و این دلیل بود بر توسط کارها و رسالت میان کسان و مصالحت و امثال این اگر نظر نیک باشد و اگر نحس
بود دلیل نمامی و بد باطنی و نفاق اندرونی اما انتکاث آن است که کوکب سبک رو خواهد که گران رو را به بیند
هنوز مرکز بمرکز نرسیده بود که کوکب سبک رو راجع شود و اتصال نکند و تمام نشود یا راجع بود خواهد که بگران رو به پیوندد
مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن عهد بود و پشیمانی از کارها و نومید شدن از جایگاهی که امید
بوده باشد اما بعید الاتصال آنست که کوکبی در اوائل و اواخر برج کوکبی را به بیند و در این حال ضعیف باشد این
دلیل تعویق و تعطیل کارها باشد و کارها امروز بفردا انداختن و تقصیر کردن و دلیل مراجعت مسافران و خلاف افتادن
میان نیز باشد اما خالی السیر آنست که کوکبی در اول برج کوکبی رسد و هیچ کوکبی نپیوندد در آن برج و این قوت
نیز کوکب ضعیف باشد و بدتر آن بود که آن کوکب نحس بوده باشد اما وحشی السیر آن است که کوکبی در برجی آید
و بیرون رود و هیچ کوکب نپیوندد و این حال قمر را بسیار افتد و او نحس بود و بدتر آن بود که این حال قمر را در
قوس افتد که او از برجهای غریب در قوس از همه ضعیف‌تر است از جهت آنکه از هبوط بیرون می‌آید و روی
بوبال دارد و از برجهای غریب بهتر از جوزا نبود که از شرف بیرون می‌آید و روی بخانه می‌نهد اما مرتع

عکس این باشد درین دو خانه و این حال دلیل بود بر فرو ماندگان کارها و نقصان مال و کسب[۱۱] و پیش آمدن
کارهای بخیر و نفع و این همه حسب خانهای طالع بود و نظرهای مودت و عداوت اما ترجیح طبیعی آنست
که عطارد در جوزا بود و کوکبی را ببیند که در سنبله باشد و یا در سنبله بود و کوکبی را ببیند که در جوزا باشد و این ترجیح بقوت
چون تثلیث باشد و این حال مشتری را نیز باشد در قوس و حوت اما دستوریه[۱۲] چهار نوع است یکی بعید است
که بطلمیوس او را مواجه خوانده است و یکی نیک ضعیف اما بعید آنست که صاحب مجمل یاد کرده است پس دو
نوع دیگر هست که نزدیکتر است یکی آنست که کوکبی در وتدی باشد و آن وتد خانه یا شرف او باشد
و کوکبی دیگر را ببیند که آن کوکب هم در وتدی بود و آن خانه یا شرف او بود دوم آنکه صاحب عاشر
در طالع و صاحب طالع در عاشر بود و اما دستوریه بکمال قوت و دلیل سعادتهای بزرگ و حکم او به سلطنت باشد
و حکومت و شهرت و توانگری و بلندی قدر و جاه و کمال سعادتهای خارجی و داخلی **ثمرهٔ سوم** در اتصالات
محل این اتصالات غیر اتصال نظر است و او را تناظر خوانند و اتصالات طبیعی گویند و بجای اتصالات
نظر یکی دارند و اگرچه باهم ناظر نباشند و این اتصالات سه نوع بود تسدیس و تربیع و مقابله و نسبت او از
دو نوع بود یکی نسبت موافقت مطالع دوم بسبب درازی و کوتاهی روز و آن چنان بود که بعد دو کوکب از نقطهٔ
اعتدال برابر افتد و آن بجای نظر نشیند مثال آنکه کوکبی در بیست درجهٔ حمل بود و دیگری در ده درجهٔ حوت میان
هر دو تسدیس بود که این هر دو موافق اند در مطالع جهت آنکه بعد هر دو از نقطهٔ حمل مساوی است به توالی حمل و
خلاف توالی حوت پس اگر دو کوکب درین دو برج باشند بجای تسدیس نشینند و همچنین اجزای ثور با دلو زیرا که
موافق اند ثور به توالی و دلو بخلاف توالی و آن تربیع بود که بجای تثلیث نشیند و اجزای جوزا با جدی موافق اند به
توالی و خلاف توالی و این بجای مقابله نشیند همچنین اجزای سرطان با قوس و اجزای اسد با عقرب و اجزای سنبله
با میزان و اگر ابتدای این قسمت از میزان کنند حکم همچنین باشد اما آن اجزا که موافق نباشند در درازی روز بعد
ایشان از دو نقطهٔ انقلاب برابر باشد چنانکه اجزای سرطان با جوزا سرطان به توالی و جوزا بخلاف توالی پس

اگر کوکبی در بیست درجهٔ سرطان بود و دیگری در ده درجهٔ جوزا میان هر دو تسدیس باشد بهمان طریق که
در دو بعد از نقطهٔ اعتدال گفته شد جهت آنکه درازی روز بیست درجهٔ سرطان همانست که ده درجهٔ جوزا همچنین
اسد را با ثور و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب را با دلو و قوس را با جدی و اگر از نقطهٔ جدی آن را
ابتدا کنند حکم همان آید اینست حقیقت اتصال **ثمرهٔ چهارم** در حدود اتصالات و اجرام کواکب از پیش و
از پس اتصالات را حدیست که تا بدان حد نرسد اتصالات آغاز نشود و حدی دیگر است که تا از ان
نگذرد باطل نشود و بنای آن بر اجرام کواکب است که هر کوکبی را مقداری جرم معین کرده اند از پیش
و از پس و آن را انوار نیز خوانند پس نور جرم آفتاب است پانزده درجه و نور جرم ماه دوازده درجه و نور
جرم زحل و مشتری هر یک را نه درجه و نور جرم مریخ هشت درجه و زهره و عطارد هر یک را هفت درجه عقده
راس و ذنب هر یک را دوازده درجه اما اتصالات را سه حال بود هرگاه که نور کوکبی بکوکبی رسد آغاز
اتصال بود و چون بعد میان هر دو نصف جرمین رسد آغاز قوت اتصال بود و چون مرکز بمرکز رسد
غایت قوت اتصال بود و چون جرم از جرم منقطع شود تمامی اتصال بود اما اعتبار نصف جرمین بود در
جمیع اتصالات و بعضی گویند نصف جرمین کمتر معتبر باشد مثال آنست که جرم مشتری نه درجه است
و جرم قمر دوازده درجه با جمع کنند بیست و یک درجه باشد نصف هر دو ده درجه و نیم باشد پس هرگاه
که میان ماه و مشتری بیست و یک درجه بعد باشد نور هر دو بهم رسد و آن آغاز اتصال باشد و چون ده درجه
و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و چون مرکز بمرکز رسد اتصال تمام غایت قوت بود و چون نصف جرمین رسد نهایت
قوت انصراف بود و چون بیست و یک درجه بعد شود قمر منصرف گشته باشد اما اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند
چون چهار درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و قول اول محکم تر این است حدود و خمسهٔ اتصالات ..

شعبهٔ ششم در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهای کواکب هفت ثمره **ثمرهٔ اول** در شهادتها
اصحاب این صناعت گفته اند که خداوند حظ را زعیم گویند و شاهد گویند و قوت او را در حظ خود شهادت خوانند

و شهادت از پنج نوع است و هر یک را مقدار نموده اند چنانکه گفته اند صاحب خانه را پنج شهادت است یعنی پنج قوت از روی تقدیر و صاحب شرف را چهار است و صاحب مثلثه را سه و صاحب حد را دو شهادت است و صاحب وجه را یکی شهادت و درین خلافهاست آنچه حکیم کوشیار گفته است آنست که صاحب خانه را چهار قوت و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثهٔ اول را دو و صاحب حد را یکی و مستعمل اهل روزگار همین است اما اگر کوکب در خانهٔ خود بود شهادت او که پنج است مضاعف گردد یعنی ده شود و صاحب شرف و دیگر شواهد را حکم همین است اما گفته اند که هر برج که صاحب وی در وی بود چنین بود زنده از و هر چه لائق او بود طلب کند حاصل باشد و هر برج که صاحب وی در وی نبود چون مرده بود بیجان و اگر کوکبی خود در وی باشد هر چند نا مقبول بود قوت دهد و اگر ارباب حظوظ او کوکبی بدو ناظر بود قوت قوی تر بود

ثمرهٔ دوم در قوتهای ذاتی کواکب قوتهای کواکب در حصر نیاید اما آنچه در حصر در آورده اند شصت و شش نوع اند از ذاتی و عرضی و قوی و ضعیف و میانه و آنچه از آن مبلغ عظیم الاثر است سیزده [۱۳] نوع است ذاتی و قوت ذات آنست که کوکبی در خانهٔ خود بود یا در شرف یا در مثلثه یا در حد یا در وجه خود و مستقیم بود و علویان مشرقی باشند و سفلیان مغربی و کوکب در حیز خود بود و کوکب مذکر در برج مذکر و مونث در برج مونث و زائد بود در مسیر و صاعد بود در فلک خود اما زائد آن است که بهت او در شتاب زود و تیز از حرکت وسط بود و صاعد آن است که از نقطهٔ حضیض روی با وج دارد یا در ذروهٔ فلک تدویر و حیز آن است که کوکب روزی بروز بالای زمین و کوکب شبی بشب بالای زمین باشد اما تقسیم را سبب آنکه از قوتها نهاده اند و تقسیم آنست که بعد کوکب کمتر از شانزده درجه و دقیقه بود وقتی که در مرکز او با مرکز آفتاب در احتراق تا این مقدار بگذرد و مرکز آفتاب و این هردو تقسیم بود و تقسیم عطارد قوی تر بود که بمثابت شمس باشد و این درجه اتصالات بود و کوکب را اما گفته اند قوتهای ذاتی کواکب دلیل سعادتهای باطنی باشد در مولود چون فهم اصل و ادراک و فراست و ذکا است و مانند آن **ثمرهٔ سوم** در قوتهای

عرضی قوتهای عرضی آنست که بسبب طالع پدید آید چنانکه اتفاق افتد و کواکب در وتدی بود از اوتاد طالع و از
همه قوی تر طالع است پس طالع عاشر پس سابع پس رابع و چون کوکب در وتد بود قوت او از روی تقدیر
دنیاوی بود و در مایل الوتد چهار دانگ و در زایل الوتد دو دانگ پس اگر در مایل الوتد بود چهار دانگ قوت
دارد و از همه قوی تر حادی عشر است و باز خامس و اگر زایل الوتد بود دو دانگ قوت دارد و از همه قوی تر
تاسع است باز ثالث و ساقط را مقدار ننهاده اند اما وجهی دیگر آن است که کوکب در حظوظ سعدان بود یا
سعدان بدو ناظر باشند بنظرهای مودت و بودن کوکب در فرح هم قوت عارضی بود و این قوتها دلیل
سعادتهای ظاهری بود چون مال و جاه و حرمت و عشرت و شهوت و مانند آن اما وقت باشد که کوکب
را هم قوت ذاتی بود و این قوتها دلیل سعادتهای ظاهر بود چون مال و جاه و حرمت و عشرت و هم قوت
عارضی چنانکه طالع حمل بود و مریخ در جدی که خانهٔ شرف اوست و عاشر است از طالع قیاس دیگرها همین
باشد و این دستوریست **ثمرهٔ چهارم** در ضعفهای کواکب چنانکه قوتهای کواکب در حصر نیاید ضعفها
نیز نیاید اما آنچه در حساب آورده اند پنجاه و پنج نوع گفته اند آنچه از آن مبلغ ظاهرتر است هیجده نوع است
و آن چنان است که کوکب در وبال خود بود یا در هبوط یا راجع یا محترق یا تحت الشعاع و مهر و نیر در خسوف
یا کسوف باشند یا در عقدهٔ ذنب و بودن قمر در طریقهٔ محترقه و آن نوزده درجه میزان است تا سه درجه
عقرب یا قمر خالی السیر یا وحشی السیر بود یا کوکب در عقدهٔ ذنب بود یا ناقص در سیر یا هابطه در افلاک
خود یعنی از اوج یا از ذروهٔ فلک تدویر روی بحضیض دارد یا در طالع بخانهٔ بد افتاده یعنی خانهای ساقط
یا در وبال یا در هبوط کوکبی بود خاصه که آن کوکب که بدو ناظر باشد خاصه بنظر عداوت یا در ربعی یا در برجی
افتد که بخلاف مزاج او باشد و یا در حظوظ نحسان بود یا نحسان بدو ناظر بود خاصه بنظر عداوت اما اگر کوکبی
در وتدی از اوتاد طالع افتاده بود و آن موضع وبال یا هبوط او باشد این ضعف او زیادت از قوت
عارضی او باشد **ثمرهٔ پنجم** در تشریق و تغریب کواکب هر کوکب که پیش از آفتاب بر آید مشرقی

خوانند و چون بعد از آفتاب فرو شود او را مغربی خوانند و حد تشریق و تغریب کواکب علوی شصت درجه است یعنی چون آفتاب از احتراق ایشان بگذرد تا بتسدیس ایشان نرسد ایشان مشرقی باشند و چون شصت درجه بعید تا آفتاب بایشان رسد در حد تغریب آیند و بیرون ازین حدود نه مشرقی باشند و نه مغربی اما حد تشریق و تغریب زهره چهل و پنج درجه است و حد تشریق و تغریب عطارد بیست و یک درجه و بعضی نیز گفته اند و حد قمر دوازده درجه **ثمرهٔ ششم** در دانستن کوکب مستولی بر موضع طالع و دانستن کوکب هر جزو و مستولی آن کوکبی باشد بر موضعی از دوازده خانه که در حظ خود بود و از آنچه نموده ایم یا ناظر بود بر جزو مطلوب و اگر مریخ ارباب حظوظ در برج مطلوب بوند یا ناظر باشند زیادت ترین بشهادت مقدم بود در استیلا و دیگران شریک او و اگر چهار یا سه یا دو باشند آن را که سعادت زیادت بود مقدم دارند اما اگر هیچ کوکب از ارباب حظوظ دران خانه نبود یا ناظر نباشد آن جزو را مستولی نبود و اگر کوکبی غریب دران خانه افتاده بود او مستولی باشد و او را دلیل آن برج خوانند و اگرچه دران خانه ضعیف و نامقبول باشد و اگر کوکب غریب هم نباشد در وی و هم از وی ساقط آن برج همچون بی نصیب بروج بود چنانکه گفته شد اما اصحاب احکام را اعتماد بر مستولی باشد بر همه اجزا بر همه دوازده خانه طالع فلک نه بصاحب بیت خاصه که صاحب بیت ساقط افتاده بود اما مثال آنکه کوکبی غریب در برجی شاید که مستولی بود مثال آن است که اگر شخصی در خانه شخصی دیگر بود حکم او را بود بدان خانه یا در وی تصرف باشد و اگر ناظر باشد بدان ماند که شخصی خانه شخصی را محافظت کند اما مستولی ان کوکب بود که در صورت طالع از آستانه باشد بقوتهای ذاتی و قوی ترین آن بود که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب شرف طالع در طالع یا ارباب حظوظ دیگر یا صاحب حادی عشر یا صاحب شرف او در وی بود یا همچنین یا صاحب عاشر در عاشر یا صاحب شرف وی و صاحب سابع در سابع یا صاحب شرف وی و صاحب رابع در رابع یا صاحب شرف وی در تاسع یا خامس یا ثالث اما اگر کوکبی قوتهای ذاتی دارد و از طالع ساقط بود او را هم باشد اما وقت باشد که چند کوکب شایسته بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران را شریک

یعنی قوت ذاتی داشته باشد ۱۲

او کنند پس مدار احکام کلی طالع بر شتبر باشد بعد از ان بر مستولی بعد از ان بر صاحب طالع اگر آنجا بود و بعد از ان
بر کوکب که ناظر باشد اما مستعلی آن کوکب بود که در وقت قران بدرجهٔ فلک ت. و یا با وج خود نزدیک تر
بود یا عرض او در شمال بیشتر از ان کوکب دیگر بود که بر وسط بگذرد یا کوکبی در عاشر طالع افتاده بود و او
مستعلی بود بر آنکه در حادی عشر یا ثانی عشر طالع افتاده باشد و مدار احکام در قران بر کوکب مستعلی باشد و کوکب
متبر و مستولی بر جز و قران **ثمرهٔ هشتم** در امتزاج کواکب بطریق تشبیه و تمثیل آنچه اسرار احکام است امتزاج کواکب
است و آن چنان است که بعضے کواکب علت گرمی است و بعضے علت تری و همچنین سردی و خشکی و سعادت
و شقاوت و امثال این پس چون دو و سه یا بیشتر از دلایل جمع آیند در طالعے یا جاے دیگر واجب کنند
که امتزاج دهند تا از ان همه مزاجے معلوم شود که از همه نسبت دارد و از ان همه نباشد و این را مثال آن است
که اگر پارهٔ شیر بانده کے عسل و قدرے خون با آب یا میز ند رنگے و مزاجے از ان حاصل آید که بهر چهار منسوب
بود و بهر چهار نماند و نا پدید ان مزاج مائل تر بود که او غالب تر بوده باشد از هر چهار مثال این از کواکب آن است
که اگر مولودے را زحل در طالع اتفاق بود و مشتری و مریخ و زهره زحل دلیل سیاهی است و ترش روئی و
بدروئی و سرد و خشک است و مشتری سفیدی است که بزردی زند و کشاده روئی است و نیک خلقی و گرم و تر است
و زهره دلیل سفیدی است روشن و لطیف طبع و معاشرت و خوبی صورت و سرد و تر است و مریخ دلیل سرخی است
و غضب و خیانت و تندی و گرم و خشک است پس واجب کند امتزاج این چهار دلیل که رنگ مولود سرخ
و سفید بود که گندم گونی زند و حلم و صبر و غضب و تندی در اعتدال باشد و پاکیزه باشد و نیک اعتقاد بود در
دین و خوش طبع باشد و عشرت و خیانت کند در نهان و آن را مستور دارد و متعصب بود و شیرین صورت
و مزاج معتدل باشد مائل بخشکی و بر جے که در وے بوند دلائل آن نیز اعتبار کنند که موافق مزاج هر کوکب باشد
دلایل آن ظاهر تر گردانند و از ین کوکب هر کدام که شهادت بیش دارد اثرا و ظاهر تر بود و اگر دو یا سه قوی تر
باشند آن دلیل بقوت یکدیگر پامیزند و هر کدام که ضعیف بود نامقبول اثرا و کمتر باشد و نهان تر اما اگر در برجے

یک کوکب بود مزاج کوکب با برج بیامیزد و اگر کواکب با و ناظر باشند بقدر قبول در و امتزاج دهند و اگر کوکب همچنین
در خانهٔ مال اتفاق افتد چون منسوبات هر یک را از نبات و از جواهر و حیوانات نموده ایم پس اطعمه و اشربه و مال
و یاری کردن او را از انجا استدلال کنند و باقی بیوت دیگر را قیاس همین دانند و حقیقت آن است که هرکجا
که اعتدال نیست دلیل نحوست است و مرض **مثال دیگر** و تشبیه آن است که اگر زهره در ثور بود چون خانهٔ تو
بود مطرب با حرمت در سرای خود و اگر قمر با او بود چون ملک زاده بود در مملکت خود که با او طرب میکند و اگر
آنجا عطارد نیز بود چون ندیمی بود و وکیلی یا ملاحی و اگر مریخ آنجا بود چون رند عربده کننده بود و در خصومت
افتاده پس از اجتماع معلوم شود که نیکی باشد در سرای مطربی ملک زادهٔ آن ناحیت را و آن هر دو
باهم مایل بوند و دوست جهت آنکه هر دو درین موضع قبول دارند چون عطارد صاحب پنجم و دوم
از ثور هر دو را بهجت و ندیمی در فرح میدارد و دخل و خرج ایشان را می شناسد چون مریخ صاحب دوازدهم
و هفتم است دشمن و ضد ایشان هستند و شری می انگیزد و از آن خود و زحمت می افتد و هر دو او را
تقویت میکنند اما اگر آفتاب ساقط بود از ایشان از پادشاه یا پدر خایف بوند و اگر مشتری با ایشان بود یا ناظر
بنظر مودت از پادشاه ایمن باشند و از ایشان خشنود بود و اگر مشتری از ایشان ساقط بود از قاضی
و محتسب بیم باشند و اگر با ایشان بود یا ناظر بنظر مودت از محتسب و قاضی ایمن باشند و اگر زحل ناظر بود
بود خایف شوند و مجلس کم طرب باشد اما اگر زحل با ایشان بود هم داستان بود با ایشان و اگر ناظر بود بنظر
مودت رعایت حال ایشان کند و اگر بنظر عداوت نگرد قصد پریشانی بزم ایشان کند **مثال دیگر** آن است
که اگر مریخ در عقرب بود و زهره با او چون قحبه بود در مانده بدست امیری یا ترکی یا لشکری و اگر عطارد با
ایشان بود چون دوستی بود آن مرد را و دشمنی آن قحبه را و اگر قمر آنجا بود چون مسافری بود که در آن
میان محبوس مانده بود پس سبب وبال و ضعف زهره است که او چون قحبه ایست و سبب قوت و
قبول مریخ است که او چون امیریست و عطارد چون صاحب خانهٔ یازدهم عقرب است دوستدار مریخ

و چون خانهٔ دوازدهم زهره است عطارد زهره را دشمن میدارد و چون قمر صاحب نهم عقرب است مانند مسافر در بین خانه و چون در هبوط است محبوس است و درمانده و کواکب دیگر را هم بنسبت تخانه و دار و در سه مثال و تشبیه نسبت شرح طریق امتزاج کواکب پس تأمل و تفکر واجب دارند از سر و بهین و اعتقاد تمام تا فائده حاصل آید و بیشتر احکام درست رود والاحکم بر قصد افتد۔

شعبهٔ هفتم در احوال دلائل با نواع مختلف ـ نوزده اثمار **ثمرهٔ اوّل** در کلیات اصول احکام احکام نجوم دانستن خیر و شر است پس هرجا که نحسان غلبه کنند یا ناظر بوند دلیل فرو ماندن کار بود و افتادن خلل در مصالح و ورود افتادن غرض و پیش آمدن دشواری در امور و هرجا که سعدان غلبه کنند یا ناظر شوند دلیل بود بر برآمدن کارها و امید ها بآسان ترین وجوه فی الجمله سعدان دلیل سعادت اند و نحسان دلیل شقاوت **ثمرهٔ دوم** تثلیث و تسدیس دلیل دوستی بود و تربیت و آسانی و برآمدن کارها و مقابله و تربیع دلیل دشمنی و دشواری در امور و نظرهای قبول دلیل تمام شدن کارها بود و دلیل خوشی خاصه از دوستی نظرها و نظرهای ناقبول دلیل فرو ماندن کارها باشد خاصه از زوال اوتاد یا ساقط **ثمرهٔ سوم** نظرهای عداوت کواکب سعد را ضرر نبود چنانکه نظرهای مودت کواکب نحس را نفع نبود **ثمرهٔ چهارم** دلیل های یک امر اگر با همدگر ناظر باشند بنظرهای مودت دلیل بر تمام شدن آن امر و مودت ایشان او بود به احسن و اگر بنظر عداوت نگرند دلیل تمام شدن بعضی بود و از آن هم سختی و دشواری **ثمرهٔ پنجم** اگر سعد ضعیف بود چنانکه راجع باشد یا محترق یا در جایگاه بد بود فرو ماند از رسیدن سعادت و از اینجا گفته اند که سعد مقبول مثل شخص کریم و توانگر بود و سعد نامقبول مثل شخصی کریم و درویش باشد و اگر نحس قوی بود چنانکه در خانه یا شرف یا حظ و خود و مستقیم نحوست و بدی دور کند پس نحس مقبول بهتر از سعد نامقبول باشد **ثمرهٔ ششم** اگر بر جایگاه امن و جاه کوکب سعد مستولی شود نیکی و سعادت رسد از مردم نیکوکار و از کسانی که امید باشد بوجه آسان و اما اگر نحس مستولی بود مکروه رسد از قوم بدکار و از کسانی که توقع نداشته باشد **ثمرهٔ هفتم** اگر بر جایگاه خوف بجز سعد مستولی گردد اندوه رسد از جماعت نیکوکار

که طبع بدی نباشد از ایشان و اگر نحس مستولی گردد بدی و غم رساند کسان ظالم که توقع بدی باشد
از ایشان ثمرهٔ هشتم اگر در طالع مولودی بموضعی که آنجا نحس افتاده باشد در دیگر طالع مولود هم
در آن جزو سعدی افتاده بود این هر دو خصم یکدیگر باشند و آن شخص که نحس در طالع او بود بدان
شخص دیگر بدی و شر رساند و آنکه سعد در طالع او بود بدان دیگر خیر و نفع رساند اما اگر در هر دو سعد در یک
موضع افتاده بود میان ایشان مودت و محبت باشد و همدیگر نیکی رسانند اما اگر هر دو را نحس در طالع یک
جزو افتاده بود و قاصد یکدیگر باشند و همدیگر ضرر رسانند چنانکه اگر سعد و نحس هر دو در خانهٔ مال افتاده بود نفع و ضرر
بدو دیگر سبب مال بود و معاش [illegible] اگر در خانهٔ [illegible] افتاده بود ضرر [illegible] هر دو را [illegible] مال بود و معاش و بروج [illegible] قیاس کن
ثمرهٔ نهم اگر در [illegible] مولود آفتاب در [illegible] میان آن دو شخص [illegible] دو حکم [illegible] و اگر در تثلیث یا تسدیس افتد
دوستی [illegible] میان آن دو کس و اما اگر در مقابله [illegible] دشمنی پیدا آید و حکم تربیع [illegible] باشد اما [illegible] سهم السعادت
در یک برج از دو مولود [illegible] میان هر دو [illegible] سبب [illegible] ثمرهٔ دهم اگر طالع زن [illegible] طالع مرد افتد
یا طالع خدمتکار [illegible] طالع [illegible] یا طالع معشوق یا زوجه طالع عاشق میان ایشان [illegible] موافقت و محبت [illegible]
رسد و [illegible] با همدیگر [illegible] بیابند ازیکدیگر و اگر دلایل ضد این افتد حکم عکس [illegible] شود قیاس
باقی بروج همین است اما اگر هر دو شخص را با همدیگر پیوستگی شود و سبب اتفاق [illegible] از انواع و طالع
هر دو از یک [illegible] باشد چنانکه طالع یکی حمل بود و دیگری اسد یا قوس باشد میان ایشان در اغلب [illegible] موافقت
بود [illegible] یکدیگر [illegible] چنانکه طالع حمل را از قوس فایده [illegible]
باقی را قیاس همین است ثمرهٔ یازدهم آفتاب را نحوست و زیان از مقارنهٔ مریخ بود و از مقابلهٔ زحل و ماه را
نحوست و زیان از مقارنهٔ زحل بود و مقابلهٔ مریخ ثمرهٔ دوازدهم بدترین نحسها آن بود که هر دو
نحس پیش از آفتاب برآیند بوقتی که تحت الشعاع بوند یا بعد از ماه برآیند بوقتی که ماه نور بدیشان رسانیده بود ثمرهٔ
سیزدهم نحس شرقی دلیل کند [illegible] نحس غربی دلیل کند بعلت و آفت آن بود که ناگاه حادث شود که سبب فساد بود

یا بتن یا بمال یا بجاه و علت آن بود که چیزے پدید آید در بدن که سبب بیماری شود و عارضه که در تن پدید باشد

ثمرهٔ چهاردهم کواکب علوی بتثلیث قوی تر اند و کواکب سفلی بتسدیس قوی تر اند **ثمرهٔ پانزدهم** پیوستن کواکب بکوکبے دلیل کند بر ابتدای کارها و رغبت کردن چیزها و در طلب آن بودن چنانکه اگر صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند بر مائل شدن بخدمت سلطان و اکابر و مهتران مولود را فرمودن عمل اگر کوکبے دیگر بصاحب طالع پیوندد قیاس همبرین باشد یا صاحب طالع بدیگرے اما از پیوستن آن خواهم که کوکب سبک رو بگران رو رسد و تدبیر با وے دهد و ازین جهت است که کوکب سبکرو را دافع تدبیر نامند و کوکب گران رو را قابل تدبیر خوانند و اگر او نباشد صاحب طالع را قابل تدبیر گویند **ثمرهٔ شانزدهم** اوتاد طالع دلیل کند بر قوت و ظهور چیزها و باتمام رسیدن آن خاصه طالع و عاشر و مائل الوتد دلیل کند بر توسط چیزها یا بیشتر چیزها و باتمام رسیدن نصفی یا بیشتر آن خاصه حادی عشر و خامس و زائل الوتد دلیل کند بر پوشیده ماندن امیدها و آنچه باطل گشته بود و یا خواهد گشت زائل الوتد دلیل کند بر طمع چیزها و امیدواری و ظهور اندک و ساقط دلیل کند بر پوشیده ماندن چیزها و امیدها و ظهور نیامدن هیچ از آن و باطل گشتن ارادات **ثمرهٔ هفدهم** در دلالات از وجه خاص و عام دلالات چیزها بر دو قسم است عام است و خاص عام آنست که برج اسد و آفتاب دلیل پادشاه اند و ثور و زهره دلیل ازدواج و زنان و برج حمل و مریخ دلیل لشکرها بر همین قیاس چنانکه در منسوبات بروج و کواکب یاد کردیم اما خاص آنست که طالع اتفاقا بیت عاشر و صاحب او دلیل پادشاه بود و هفتم او دلیل زنان و ازدواج است پس اگر طالع دلو افتد هفتم که دلیل ازدواج و زنان است اسد باشد و آفتاب و این دلائل خاص همین طالع تعلق دارد یا طالع جدی بود برج میزان و زهره دلیل پادشاه باشند پس طالع که دلائل خاص و عام او موافقت کند مولود را بکمال رساند و این دلیل ظهور و مدار او بود و تمامی و بقاء او و غایت و نهایت مثال مولودے که طالع او عقرب افتد اسد عاشر او بود پس آفتاب و اسد که دلیل پادشاه اند از روے عام و از روے خاص

خاص و دلیل پادشاه اند پس دلیل عام و خاص موافق کرده باشند و اگر آفتاب درین خانه بود دلیل سلطنت
کند و سروری و طول مدت و بقا اما خانهٔ هفتم عقرب و ثور بوده است و زهره صاحب او اینجا نیز
دلیل خاص و عام موافقت کرده اند و اگر زهره اینجا بود دلیل سعادت و برخورداری اند و سے زنا و مناکحت
قیاس بروج و کواکب دیگر همین است **ثمرهٔ هیجدهم** در اثرهای کواکب اثرهای کواکب علوی عظیم
تر است و مدت او مدیدتر خاصه در بروج علویان و بروج ثابت و اوتاد طالعها و اثر کواکب سفلی حقیر
تر است و مدت او قصیرتر خاصه در بروج سفلیان و بروج منقلب و زوائل الاوتاد طالعها اما گفته اند اثر
کواکب علوی بعد از امتزاج پدید آید چه افلاک ایشان دورتر است ازین عالم و اثرهای کواکب سفلی
زودتر ظاهر شود که افلاک ایشان بدین عالم نزدیک تر است اما آنچه در مدت روزگار خود تجربت
شده است آن که همه احوال کواکب پیش از امتزاج اثر میکنند و آنچه عظیم اثر است زودتر حادث میشود
و دیرتر میماند و آنچه حقیر اثر تر است چون با امتزاج نزدیک تر میرسد ظاهر میشود و زودتر منقطع میشود و هیچ
شک نیست که اثرهای زحل پیش از امتزاج می افتد و حادث میشود و آنچه از امتزاج توقع می باشد
و ابو الحامد غزنوی میگوید و در کفایت التعلیم آورده است که زحل از پیش اثر میکند در حوادث و از پس
تر میکند و ما را تجربه قول او محقق شده است و اگر کسی این قول را قبول نکند تجربه کند تا او را بی شبهت
اثر مریخ پیش از همه زحبت ظاهر میشود و ازان جهت که او پیش میرود واقعات را اما چون اثر کواکب علوی مدتی
مدید است و اثر ایشان بعد از وقوع می بینند گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج باشد و چون اثر سفلی این قدر
مدت است گفته اند اثر ایشان قبل از امتزاج بود و حقیقت آن است که گفته شد همه احوال کواکب که اثر [illegible]
ایشان قوی است پیش از امتزاج می بینیم بعد تا بقدر قوت و در آن امتزاج نمی بینیم اما اثر آن می بینیم [illegible]
و بعد از آن نیز بعد تا بقدر قوت آن امتزاج و چهار قران علویین و مثلثه هوائی و در قران نحسین [illegible]
قرانات دیگر از سعدین و نحسین و بروج دیگر و چنین [illegible]

که اثرهای ایشان از پیش دیده شده است و بعد از آن نیز آنچه حقیقت آن که از استادان بما رسیده آن
و در اندک عمر تجربه افتاده **ثمرهٔ نوزدهم** در احوال علامات شهب که زیر فلک قمر حادث شود آتشها
که در هوا پیدا آید هفت نوع باشد و آن را توالی نجوم خوانند و همه را ذوات الاذناب خوانند و هر یکی را علیحده
نامی است مناسب صورت او چنانکه اول را نیزک خوانند و دوم را شهاب و سوم را عمود و چهارم را
براق و پنجم را خابیه و ششم را ذوذوابه و هفتم را ذوذنب و این همه نحس باشند و در هر شهری و ناحیتی
و اقلیمی که یکی ازینها ظاهر شود سبب فتنه و حرب و قتل و موت سلاطین و اکابر بود و در آنجا قحط شود
و بیماریها حادث شود و وبا پدید آید و علت این آن بود که چون مریخ بسببی از اسباب بران ناحیت یا
شهر مستولی شود آن زمین را خشک گرداند و آبها در آن زمین کم شود بخارهای دخانی بسیار خیزد و غلیظ
باشد و چون بفلک اثیر رسد بیفروزد و از وی صورتی ظاهر شود از آنچه گفته شد و در کشت و زرع نقصان
افتد که لابد قحط پدید آید و چون غذاها متفاوت شود بیماریها حادث شود و چون هوا بسته باشد وبا افتد
و اما از استیلای مریخ قوت غضبی بر خلائق غالب شود و مردم مایل شوند بافعال بد چون خیانت
و بداعتقادی و دزدی و شر انگیختن و بسبب تغییر مزاجها حربها قائم شود و لشکرهای بیگانه قصد آن اقلیم
و ناحیت کنند و بادهای مضطرب بسیار جهد و ولایتها و شهرها ویران شود و ملوک و سلاطین آن ولایتها
باطل شوند و مردم درویش گردند و از این هفت صورت ذوذوابه چون سطر دل بود از وی چون گیسوها
آتش پدید آمده و اما ذوذنب آتشی بود گرد با دم باشد و گفته اند که از هر طرف که دم او باشد فتنه از آن
جهت خیزد و بعضی گفته اند که آن جهت خراب شود که دم او بود و گفته اند ذوذوابه هر آینه در صبح طالع
شود در جهت مشرق بود و ذوذنب در مغرب شبانگاه پدید آید و خلاف این هم دیده اند و هر دو
بسر باشد پس این هر دو هر کدام که ظاهر شود اگر درنگ او بیشتر باشد فتنه بسیار بود و سخت تر و بزرگی
و خردی او این حکم دارد اما اقران پنج دیگر اندک تر باشد بدان سبب که بقای او کمتر بود و گفته اند طلیعگان

و ثابتان کواکب اند این آنچه در عالم اجسام طبیعت ایشان مثل کواکب بود ذو ذوابه و ذو ذنب
بر طبع زحل و مریخ اند و عطارد شریک ایشان و اثر ایشان مثل اثر این کواکب بود زیر فلک قمر در فسادهای
عالم باقی شرح این گفته شود از آنجا مشاهده افتاده است در شعبهٔ آثار علوی۔

شجرهٔ دوم

در احکام قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات و احتراقات و مجاسدات با
راس و ذنب و سایر احوال قمری کواکب دوازده شعبات **شعبهٔ اوّل** در احوال قرانات
چهار اثمار **شعبهٔ دوم** در احکام قرانات کواکب با زحل چهار اثمار **شعبهٔ سوم** در احکام قرانات
با مشتری چهار اثمار **شعبهٔ چهارم** در احکام قرانات کواکب با مریخ چهار اثمار **شعبهٔ پنجم** در احکام
قرانات عطارد با زهره ـ چهار اثمار **شعبهٔ ششم** در احکام قرانات سعدین و نحسین ـ دو اثمار
شعبهٔ هفتم در احکام تثلیثات و تسدیسات ـ چهار اثمار **شعبهٔ هشتم**
در تربیعات و مقابلات سه اثمار **شعبهٔ نهم** در احتراقات پنج اثمار **شعبهٔ دهم** در احکام مجاسدات
شش اثمار **شعبهٔ یازدهم** در قرانات قمر با کواکب هفت اثمار **شعبهٔ دوازدهم** در طرحات قمر شش اثمار
شعبهٔ اوّل در احوال قرانات ـ چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در ذکر ادوار باید دانست که
احوال کلیات عالم دو دلیل است یکی ادوار دوم قران مشتری و زحل اما ادوار چهار قسم است
اعظم و اکبر و اوسط و اصغر **دور اعظم** آنست که هزار سال شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج انتها و
این برج را انتهای الوف خوانند و الوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند الوف حملی یا ثوری صاحب
برج را مدبر الوف خوانند و صاحب درجهٔ تسییر را قاسم الوف خوانند اما **دور اکبر** آنست که هر صد
سال شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج انتها و آن درجه را درجهٔ قسمت کبری خوانند و این برج را انتهای مائین
و مائین را بنام برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتم **دور اوسط** آنست که هر ده سال شمسی یک درجه

تسییر کنند و یک برج انتهاے این دورست امّا دور اصغر آنست که در یک سال شمسی یکدرجه تسییر کنند و یک برج انتها و این دور را در طالعها بکار دارند امّا دورے دیگرست و آن چنانست که سیصد و شصت سال شمسی را بیک دور نهاده اند و چنانکه سال را چهار فصل هست این دور را نیز چهار فصل هست پس تبدل شدن دورے بدورے دلیل باشد از گشتن دولت قومے بقومے و تبدل شدن فصل بفصل دلیل باشد بر انتقال دولت از خویشی بخویشے در همان دولت قائم امّا چون دور بدور بدل شود اگر کواکب سعود مدبران دور باشند در مدت آن دور پادشاهان عادل و منصف پیدا شوند و خلائق آسوده حال گردد اگر کوکب نحوس مدبّر آن دور باشند در مدت آن دور پادشاهان جبّار قاهر پیدا آیند و مردم در شدت افتند و حکم تبدل شدن فصل همین باشد امّا کمتر از دور بود و اگر در وقت تبدل شدن دور قرانے اتفاق افتد این دور کوکب علوی را اثر آن دور بکمال رسد در خیر و شر و حکما اوائل ادوار اعتبار کرده اند خاصهٔ اهل هند و ما برین قدر ختم کردیم **ثمرهٔ دوم** در شرح قرانات بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات عظیم ترست و موثرترین قرانات قران مشتری و زحل هست و قران این دو کوکب از چهار نوع بود اعظم و اکبر و اوسط و اصغر امّا قران اعظم آنست که نخست قران کنند در اوّل حمل و بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند در مدت دو هزار و نهصد و چهل سال شمسی در چهار مثلثه بسه دفعه هر دفعه چهل و نه قران و گاه بود که بیشتر و کمتر بسبب کسورها پس در هر مثلثه دوازده قران کرده باشند در بعضے سیزده و تفصیل اینست که چون در اوّل درجهٔ حمل قران کنند قران دوم در دو درجه و نیم قوس افتد جهت آنکه هر قران در دو درجه و نیم بیشتر افتد پس قران سوم در پنج درجه اسد بود و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل رسد همچنین تا در یک مثلثهٔ آتشی دوازده قران تمام شود در مدت دویست و چهل و پنج سال بتقریب و از قرانے بقرانے مدت بیست سال باشد بتقریب قران سیزدهم در مثلثهٔ خاکی نقل کنند و آن از اوّل ثور باشد پس این قران اوّل در مثلثهٔ خاکی بود **قران اوسط** خوانند و درین مثلثهٔ خاکی نیز دوازده قران کنند و باشد که بسبب کسور سیزده قران کنند در مثلثهٔ بادی نقل کنند و قران اوّل را نیز درین مثلثه قران اوسط خوانند و همچنین دوازده یا سیزده قران

کنند در مثلثهٔ بادی و مثلثهٔ آبی نقل کنند و قران اول را قران اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه قرانها کرده باشند مبلغ
چهل ونه قران بود در مدت نهصد و هشتاد سال شمسی باز ابتدا از اول اسد پس آن قران را قران اکبر خوانند
که اول قرنست در مثلثهٔ آتشی و یکبار چهار طبع را قطع کرده اند و آن کرت ثانی هست ابتدا از مثلثهٔ آتشی کرده اند
قران در دو درجه و نیم حمل افتد و سوم در پنج درجهٔ قوس و چهارم در هفت و نیم اسد بر همان قیاس دوازده یا سیزده قران
کنند و باز باول سنبله نقل کنند و همچنین هر چهار مثلثه قران کنند تا باول قوس رسد قریب چهل ونه قران دیگر کرده
باشند و از اول محرم تعبد الکنند که انهم از قران اکبر باشد و بهمان ترتیب قران میکنند تا در هر چهار مثلثه قرانها تمام کنند و باز باول
حمل رسند دران مدت که گفتم پس قران اول حمل هم قران اعظم است و هم اکبر است و هم اصغر است و هم اوسط
و چون آغاز از مثلثهٔ آتشی است اکبر است و چون نقل قران در اول مثلثه است اوسط است و چون یک
قران است از دوازده قران اصغر است پس هر یک قران اعظم سه قران اکبر است و دوازده قران اوسط از مبلغ صد و
چهل و هفت قران اصغر و این همه بحرکت اوسط است اما آنچه از قران واقع شود آن را التقویمی گویند و عدد
مدت ایشان بیش و کم ازین نباشد اما وقت باشد که سه چهار و پنج کوکب در برجی بود آن را اجتماع گویند و ممکن
است که هر هفت جمع آیند اما در یک درجه سخت نادر بود و اگر باشد در وقت قران اعظم بود و آتش کوکب در میزان بیم

غیر مریخ و شش درجه‌ی غیر قمر و بکرات سه چهار و پنج دیدیم در برج شش گانه و شعرا آن وقت
یاد کرده اند آن را السبب آنکه حکم او بر طوفان باد نزدیک تحویل دوری افتد یا فصلی اثرش عظیم باشد
یا از بهره طالع آن برج افتد پادشاهی در حکم آورده و قیاس آنست که چنگیز خان دران وقت اجتماع زائیده
است بر طالع میزان و بر اینجا حجت و دلائل بسیار است که چنین است از روی تجربه و قیاس و از تاریخ
آن اجتماع **ثمرهٔ سوم** در تاثیر این چهار قران اثر قران اعظم آنست که طوفان حادث شود و احوال عالم متبدل
گردد و خرابیها متبدل شود تا باد انی و آبادانیها خراب گردد و هیات و خلقت و رسوم مردم بر نسق دیگر پدید
آید مناسب صورت طالع قران اعظم و مستولی و دلائل دیگر و بیرون آیند پادشاهان جبار و دعویهای
بزرگ کنند و کارهای قوی همت ایشان بکنند و اثر این قران بماند تا قران اعظم دیگر و آن مدت دو هزار
و نهصد و چهل سال شمسی بود بتقریب اما اثر **قران اکبر** آنست که بعضی احوال عالم تبدیل پذیرد
و بیرون آیند کسانی که دعوی پیغمبری کنند و ملت و شریعت نو نهند و بیشتر از اقالیم مطیع ایشان
شوند و بعضی از رسوم و قواعد قران اعظم را نگاه دارند و اثر این قران نیز با قران دیگر انداز و آن مدت
نهصد و هشتاد سال بود بتقریب و چهل و هفت کس پادشاهی کنند بتقریب اما اثر **قران اوسط**
آنست که بیرون آیند پادشاهانی که کمتر از اقالیم را در حکم آرند و بر دین و شریعت صاحب قران کبرا
روند اگرچه رسوم پادشاهی نهند بمقتضی قران اوسط تاثیر این قران دویست و چهل و پنج سال بود بتقریب
دوازده و سیزده کس پادشاهی کنند اثر **قران اصغر** آنست که دولت و حکومت از خاندانی قدیم
بخاندانی نقل کند در همان قبیله که دولت او قائم بود چنانکه از برادر ببرادر و از عم بعم زاده و مانند این
چنانکه یاد کردیم در سه قران و مدت تاثیر او در حوالی بیست سال بود اما اگر قران اصغر قوی افتد در بعضی
دلائل موافق دلائل اصل با موافق دلائل شخص بود دولت بدان شخص قرار گیرد و انتقال نکند بخویشان
دیگر و اگر ضد این باشد خارجیان غلبه کنند دران قران و فتنها خیزد و حربها افتد خاصه که مریخ دران قران

دلیل حرب افتاده باشد و احکام کردیم قرانی را که در برج دلو شد کرت دوم که آن قران ششم است با مراوسط
و چهارم است بحکم تقویمی درین مثاله **ثمرهٔ چهارم** در طالع قران طالع زمان قران اصل است و طالع سال قران
بدل او پس هیچ وقت و هیچ چیز بدل بکار ندارند تا اصل متعذر نبود پس چون طالع وقت قران را دریافتن
ممکن نیست بسبب یار اسباب طالع سالی را که قران در وی بود طالع قران نهادند و هیچ شک نیست که این
طالع مستعار است اما خلاف بزرگان نتوان کرد و بر قول ایشان اعتراض نمود و آن چنان نیست که طالع
آن زمان را در نتوان یافت غرض آنست که بتحقیق در نتوان یافت پس اعتماد را نشاید پس بنا در طالع
سال قران باید نهاد اما چون قران واقع شود بنگرند که مستعلی کدام است از زحل و مشتری پس او مدبر احوال
قران بود و بنار قران بر مستعلی باشد و مستولی بر جزو قران و صاحب برج قران چنانکه گفته شده است بعد از آن
بطالع بنگرند و دلائل او و کوکب متبر و مدبر و قابل تدبیر هر یک و امتزاج دهند دلائل طالع را با دلائل قران و
احکام کنند بر مقتضای آن پس اگر احوال مضطرب بود و البته انتقال دولت کند بسبب نزلج قران
و اگر بر خلاف این بود حکم نشاید کرد بنقل دولت و نیکو معلوم کنند که هر کدام کوکب برست از این دو کوکب
یعنی کدام در طرف شمال است از آن دیگر بعرض و قبول ور و هر یک را بنگرند در برج قران و در طالع سال قران
و طالع اجتماع و استقبال مقدم بر هر یک بحسب احوال این دلائل احکام کنند پس اگر مستعلی زحل بود دلیل
کند بر شدت و زحمت خلائق در مدت آن قران خاصه در سال قران و ناایمنی و تنگی و بسیار بهاسکه در از
کش ملک در مملکت و فساد حال اکابر وقت و اگر طالع سال و دلائل بد حال باشد خاصه زحل کار بتر باشد
و اگر زحل مقبول بود قحط پدید آید و وبا و اگر دلائل طالع سال قوی افتاده باشد فساد کمتر بود و بنا شد اما اگر مشتری
مستعلی بود دلیل کند بر بسیاری راحت و فراخی و سعادت حال مردم و امن و فرحت و اگر دلائل طالع
با او موافقت کنند سعادت حال عالم و مردم بکمال رسد اما تا قران دیگر واقع نشود حکم حالهای عالم آینده
قران و دلائل او کنند و هر سال بنگرند برج انتها و سال خداه تا چندم برج است از این برج قران سال خدا

کجا افتاده است و قوی است یا ضعیف و در وقت چگونه بوده است و چه نسبت است او را در صورت قران و از انجا احکام سال کنند چنانکه گفته شود اما در اوّل هر قرانی احوال عالم روی بفساد نهد و اضطراب احوال سلاطین و اکابر پدید آید از ان جهت که عالم کون و فساد است و هیچ کون بی فسادی نبود و هیچ فسادی بی کون نبود و چون زحل دلیل فساد است و مشتری دلیل کون از امتزاج هر دو کون و فساد واجب کند و واجب شود هر چه اندک سبب فساد بسیار ظاهر گردد و در ان چیز اثر کند چون او مستعد شده است قبول آن را مثال شخصی که مزاج او مستعد شده است عارضه را هر چه اندک چیزی بکار دارند که مقوّی آن عارضه بود بسیاری زیادت کند دران نتیجه این آنست که هرگاه مدت قوت قرانی با آخر رسیده باشد و قران دیگر خواهد شد قوت آن قران بفساد خواهد انجامید تا قوت این قران دیگر موجود شود پس مستعد شده باشد فساد را و سعادت آن کسان که دولت ایشان دران قران قائم بوده باشد درین وقت مستعد فساد شده باشد پس چون این قران خواهد که قوت او ظاهر شود و کون پدید آید مدلول او باشد پس هر چه روی بفساد نهاده باشد و ضعیف تر بود باطل گردد و آنچه استعداد او فساد او در وسط بود دیرتر باطل شود و آن را که اندک تر باشد باطل نشود مگر بعد از ان وقت اسباب دیگر افتد که آن را باطل گرداند و الا چنانکه باشد بماند مثال آنکه شخصی رنجور شده باشد و فساد مزاج یکی در حد کمال بود و از آن دیگری در حد وسط و از آن یکی در حد اوّل چون فصل سال بگردد و هوا مختلف شود زودتر آن شخص باطل گردد که فساد مزاج او در حد کمال بوده بعد از ان دیگری که در حد وسط بوده باشد بعد از ان ثالث اگر سببی دیگر حادث شود باطل شود و الا در ان ایام یا مزاج فصل خوار شده باشد صحت پذیرد یا چنان بماند و سر آنکه اثر فساد آنجا ظاهر تر بود که دولت آن قران بیشتر و قوی تر شده باشد و ازین جهت است که فساد انقلاب بر پادشاهان زند و نزدیکان او و انگاه بقوم دیگر و بدین سبب است که چون دولت شخصی روی بترقی نهد هر حکم سعادت که بروی کنند راست آید و چون روی بانحطاط نهد هر حکم فساد که بروی نهند راست آید۔

شعبهٔ دوم در احکام قرانات کواکب با زحل - چهار ثمار **ثمرهٔ اول** در قران کواکب با زحل در مثلثهٔ آتشی قران مشتری و زحل دلیل کند بر خروج کسانیکه از دین و شریعت سخن گویند و انتقال دولت بود و فرو رفتن سفلگان و تشویش در اکابر و اشراف و حکام و بگشتن هوا و تفاوت نرخها و بودن بیماریها و خشکی سال و تفاوت نقود و تغییر بعضی عادتها و این تاثیر اغلب در مشرق بود و در اقلیم دوم **قران مریخ و زحل** دلیل کند بر تشویش و جمعیت و تفرقه لشکرها و افتادن حرب و بزرگ شدن فرومایگان و ساختن سلاحها و خرابی جایها و حرق و موت اکابر و زدن درم قلب و فلس و نقصان بازرگانی و مکروه سلاطین و معارف و ظلم و تاریکی هوا و بگشتن مزاجها و خوف و هراس خلایق و بیماریهای خونی و قتلها و تاثیر او بیشتر در مشرق بود و اقلیم سوم **قران زهره و زحل** دلیل کند بر سرما در وقت و آفت و بیماری در زنان و خادمان و اصحاب طرب و برآمدن نکاحها بزور و دشواری وضع حمل و بودن خصومتها میان زنان و شوهران و اهل اسلام و تفاوت نرخها و بودن ابرهای سیاه و فساد بعضی میوهها و لهو و طرب در مشایخ و اهل صحرا **قران عطارد و زحل** دلیل کند بر بگشتن هوا و فساد دبیران و اصحاب دواوین و نوشتن خطوط ناحق و افتادن اراجیف و دون فلوس و رنج و صعب و گران و کسادی بازارها و تازه شدن سخنان گذشته و آمدن کاروانها و بودن بازرگانان بی نفع و تغییر هوا و سرما و رعد و برق در وقت و فساد کشت و زرع و تفاوت نرخها و بیماریها از انواع صرع و بیع غلامان و عقاقیر **ثمرهٔ دوم** در قران کواکب با زحل در مثلثهٔ خاکی قران مشتری و زحل دلیل کند بر بزرگ شدن خداوندان عقار و ضیاع و قوت حال مشایخ و سعادت خاندانهای قدیم و فراخی طعام و رغبت مردم بزراعت و عمارت و بودن انتقال دولت و افتادن زلزله و بودن اراجیف و توسط بارندگیها و فساد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت و بیماریهای دراز کش خاصه در بهائم و این تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد **قران مریخ و زحل** دلیل کند بر بدی احوال امرا و لشکریان و خاستن فتنه و قوت کردن فرومایگان و بدی احوال

دزدان و راه داران و خائنان و بیماریهاے بد و قطع اعضا و قتلها و حرب و مصادره و موت اکابر و شدت
و هراس در مردم و نقصان بارندگیها و آبها و فساد اشجار و فروعها و حیوانات و بیم زلزله و خسف باشد
و پیدا آمدن مور و ملخ و بسیاری اراجیف و قصد بهم دیگر و اغلب این تاثیر در اقلیم سوم بود و زمین روم **قران**
زهره و زحل دلیل کند بر رنج زنان و سختی و اندوه خادمان و بیماری درین طبقه و بسیاری وضع حمل و
ناسازگاری زنان با مردان و رغبت مشایخ بطرب و نکاح و زینت و فساد نباتات و میوه و ثمارها و تفاوت
نرخها و سرما در وقت و تاریکی هوا و کمی باران و ارزانی برده و عطرها و این تاثیر در اقلیم پنجم بود و آذربیجان
و دشت عرب **قران عطارد و زحل** دلیل کند بر مکروه خاطر دبیران و ارباب قلم و عمال و تجار و
وکیلان و متصرفان و اصحاب حرف و افتادن اراجیف و سخنان دروغ و تهمت و غمز و بودن رنج ضیاع
و عقار و بدی احوال کارها و کسادی بازارها و فساد کشت و زرع و تفاوت نرخها و تغیر هوا و سرما
و باد در وقت و بیماریها از انواع صرع و موت ناگاه و فساد غلامان و دزدان والله اعلم ثمرهٔ سوم در قران
کواکب با زحل در مثلثهٔ هوائی **قران مشتری و زحل** دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان و رفتن سخنان
در دین و مذهب در برج دلو بحث و مناظره بود در علوم دقیق و تفاوت نرخها و اگر در برج جوزا بود علم خط و بلاغت
و نجوم فاش گردد و خروج مدعیان بود و شعر و فضلیات بسیار شود و بادها جهد و بیماریها افتد در اشجار و اگر در برج
میزان بود دنگی پدید آید بحث علم موسیقی و خواندن شعر و فضلها بسیار شود و کم عزتی مردم شریف باشد و بارندگیها
باندازه بود و پادشاهان عادل پدید آیند و خاندانهاے قدیم رونق پذیرد و اغلب تاثیرات در مغرب بود
قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و حرب و اراجیف و بگشتن هوا و بیماریهاے خونی و افتادن
بدا و تهما و خطا شدن معالجتها و احکام نجوم و خواست ظلم و هراس و بیم در خلائق و ضرب و قتل در معارف
و بزرگان و خشکی سال و رفتن آتشها در هوا و رفتن بادهاے بد و فساد اشجار و خرابی جاهاے
و فساد حال دزدان و بدکاران و سستی مردم در کار دین و بودن سرما در وقت و تفاوت نرخها

وکسادی بازارها و اغلب تاثیر در زمین مغرب بود و اقلیم سوم **قران زهره با زحل** دلیل کند بر کثرت
زنان و خادمان و افسونگران و ناسازگاری زنان با شوهران و فساد عطاران و بزازان و بر آمدن ابرهای
سیاه در وقت و بارندگیها و سرما و شبخواری و وضع حمل و فاش گشتن اصوات و … و فساد اهل طرب و …
پرده عشق آوردن مشایخ و بر آمدن نکاحها **قران عطارد و زحل** دلیل کند بر بیماریهای بزرگان
و علما و اهل فضل و موتهای ناگاه و شدت در اهل دیوان و متصرفان و عمال و تجار و محاسبه
وکیلان و متصرفان مال و بودن از حسیب و گواهی دروغ و کسادی بازارها و گرانی اطعمه و آمدن
کاروانها و فساد نباتها و اشجار و بودن سرما و بادها و بارندگیها در وقت و میل کردن مردم بعلوم
دقیق و درست رفتن احکام **ثمرهٔ چهارم** در قران کواکب با زحل در مثلثهٔ آبی **قران مشتری و زحل**
دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه و سفله و نقل دولت بمردم عوام و دون و خلاف کردن قومی با
ملوک و بزرگان خود و بسیاری آبها و تفاوت نرخها و فساد مسافران دریا و کشتیها و بودن سرما
و بارندگیها و خرابی از آبها و بارانها در وقت و اغلب تاثیرات در جهت شمال **قران مریخ
و زحل** دلیل کند بر فتنه و خرابی و تشویش و خلاف قومی با بزرگان خود و جنبش مردم سفله و دست بالای
کردن و قتل بزرگان خود و افتادن حرب و ترس خلائق و پریشانی مردم و خرابی جاها و نکبت نمایان و دزدان و
فساد کشتیها و مسافران دریا و بدکاری لشکریان و اگر برج سرطان بود کار بدتر باشد و مدعیان سفله خروج
کنند و باطل شوند و اگر عقرب بود از دزدان خرابی باشد و لشکرهای بیگانه و فرومانده قوت کنند و
رحمت رسد بخاندان قدیم و بزرگان و مردم صحرانشین و جزیرها و ساحلها و آبهای دریا و اگر برج حوت
بود وزرا و عمال و قضاة را زیان رسد و مسافران دریا و بارانها خراب کننده بارد و فساد هوای آبی
باشد و اغلب تاثیر در اقلیم سوم بود بر طرف شمال **قران زهره و زحل** دلیل کند بر غلبه کردن
آبها و قوت سرما در وقت و شکستن کرباورزان … و … و بیماریها از سردی و خراب

گشتن جاهای از آب و علتها در زنان و بسیاری کشت و زرع و فراخی طعام و اگر برج حوت بود زحمت خاتونان بود و اہل نسب و توبهٔ اہل طرب و اگر عقرب بود فساد حال زنان بدکار باشد و در سرطان خلاص محبوسات باشد و سفرهای دریا **قران عطارد و زحل** دلیل کند بر ابرهای سیاه و بارندگیها و سرما در وقت و زیان نباتات و فساد مسافران دریا و کشتیها و آمدن کاروانها و کسادی بازارها و افتادن اراجیف و رونق آب کاران و شراب فروشان و دہاقین و بستانبانان و بیماریها در ارباب قلم و تجار و زحمت این طایفه باشد که خشک سال بود و دبیران شواهد و نرخها تفاوت کنند و خطوط دروغ نویسند و گواہی ناحق دہند۔

شعبهٔ سوم در احکام قرانات کواکب با مشتری۔ چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام قرانات کواکب با مشتری در مثلثهٔ آتشی **قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر قوت ارباب سلاح و امرا و جمع آمدن لشکرها و تعصب دینی و قصد وزرا و قضاة و ائمه و اشراف و توانگران و افتادن قتلها بوجه قصاص و عدل پادشاه و زدن دراہم و گرمی ہوا و فراخی طعام و بیماریها از حرارت و اغلب تاثیرات در مشرق بود و خراسان و عراق و اقلیم دوم و سوم **قران زہره و مشتری** دلیل کند بر عفت و صلاح زنان و توبهٔ اہل طرب و برآمدن نکاحها و امانت در مردم و قوت دین و اسلام و بودن لهو و طرب و زینت در علما و قضاة و وزرا و راستی در عدول و اجابت دعا بود و اعتدال ہوا و تندرستی خلائق و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و آمدن مسافران از اطراف **قران عطارد و مشتری** دلیل کند بر رونق کار ضرابان و صناعان و مستوفیان و دبیران و متصرفان و تجار و راستی و امانت درین طبقات و آمدن کاروانها و بیع جواہر و افتادن اخبار خوش و نوشتن خطها و مثالها و بیع و شری با نفع و ارزانی و درست رفتن معاملات و احکام و گفتن سخنهای سخت و حق **ثمرهٔ دوم** در قرانات کواکب با مشتری در مثلثهٔ خاکی **قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر فتنه در بزرگان و اراجیف و نکبت معارف و ائمه و قضاة و فساد اطعمه و اشجار و

بگشتن هوا از حرارت و زیان زرع از ملخ و دیگر حیوانات و بیماریها از گرمی و خشکی و قوت ارباب سلاح
و قوت راهداران و اگر برج ثور باشد فساد نباتات بود و اگر سنبله باشد فساد و اعوته بود و مکروه علما
و دزدیها و اگر برج جدی بود قوت حال لشکریان و امرا و زیان بزرگان و ائمه **قران زهره و**
مشتری دلیل کند بنیکوئی احوال اهل طرب و زینت و علما و فقها و میل زنان طائفه بلهو و طرب و برآمدن
نکاحها و عقدها خیر و اجابت دعاها و فراخی و بسیاری نعمتها و شیرینی ها و ملبوسات و اعتدال هوا و تندرستی
خلائق و امن و نیکی کشت و زرع و عمارتهای خیر و راستی کردن در امور شرعی **قران عطارد و مشتری**
دلیل کند بر روائی بازارها و فراخی و ارزانی و نیکی نباتات و قوت حال وزرا و دبیران و ائمه و اطبا
و اهل تنجیم و صناعان و بازرگان و بیاعان و اهل بازار و آمدن کاروانها و اخبار خوش و سخنان حق و راستی
در متصرفان و عمال و مستوفیان و ایمنی راهها و مباحث علوم و نقصان بارندگی و وزیدن بادهای
ناموافق **ثمرهٔ سوم** در قران کواکب با مشتری در شاشه بادی **قران مریخ با مشتری** دلیل کند
بر فتنه و ارجیف و خصومتها میان اکابر و وزرا و علما و قضاة و اشراف و بگشتن هوا و رفتن بادهای
ناخوش و بیماریها از سرخ باد و آبله و مانند این و افتادن قتلها و فساد و میل حکام بخیانتها
و فساد اطعمه و رفتن آتشها در هوا و توسط بارندگی و خیانت عدول و کاتبان و خطا
شدن فتوها **قران زهره و مشتری** دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان خاصه اسلامیان و جمعیتهای خیر
و رفتن بزیارهای متبرک و اجابت دعاها بود و راستی و امانت در مردم و لهو و طرب در اشراف خلق و قیمت عطر و ملبوسات
و رفتن بادهای خوش و تندرستی مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی و بارندگی در وقت و دست
آمدن احکام شرع و علاج اطبا **قران عطارد و مشتری** دلیل کند بر سعادت حال وزرا و دبیران و
مستوفیان و عمال و تجار و اهل بازار و بسیاری بحث و مجادله مدرسها و آمدن کاروانها و آوردن برده و رفتن بادها
و اعتدال هوا و تندرستی خلائق و نیکی اشجار و اطعمه و راستی حکام و علاجها و رونق کار متکلمان و فضلا و راستی در

عدول و رفتن سخنان حق و گواهی راست بواسطه کارهای خیر **ثمرهٔ چهارم** در قرانات کواکب با مشتری در
مثلثهٔ آبی **قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر بدی سفرهای دریا و قصد جاهلان بر وزرا و ائمه و توانگران
و اگر برج عقرب بود قوت حال لشکریان و راه داران و اگر در سرطان بود خلاص محبوسان باشد و قصد مدبران
و قوت فرومایگان و سفلگان و اگر حوت بود فساد حال قضاة بود و بگشتن آبها و فساد کشتی ها دلیل کند
بر مخالفت میان اکابر و ائمه و قضات و اشراف و افتادن فتنه ها **قران زهره و مشتری** دلیل کند
بر قوت حال وزرا و ائمه و قضات و اشراف و خاتونان و خادمان و بسیاری بارندگی و آبها و اعتدال هوا
و تندرستی خلائق و ایمنی و فراخی و ارزانی نرخها و نیکی سفرها و نیکی نباتات و میوه ها و طعام و در حوت دلالت
کند بر جمعیتهای خیر و نیکی حال خاتونان و اهل نسب و اجابت دعاها و نکاحها بزرگان و رونق دین اسلام
و عدل پادشاه و اگر عقرب بود دلیل کند بر توبهٔ بدکاران و خلاص محبوسان و در سرطان دلیل
کند بر صلاح وزرا و نیکی حال عوام و مسافران **قران عطارد و مشتری** دلیل کند بر خوبی احوال
مسافران دریا و اهل بازار و بیع و شکر و نباتات و کاغذ و ادویه و جواهر آبی و رونق اطبا و راست
رفتن معالجات و خشکی هوا و بارندگی و ارزانی نرخها و فراخی طعام و میوه ها و قوت نباتات و افتادن اخبار
خوش و بیع ضیاع و آب کاریز و اجتماع بزرگان جهت صلاح کارها و بحث و مناظره و دعویها و خلاص
محبوسان و نیکی حال دبیران و مردم آبکار۔

شعبهٔ چهارم در قرانات کواکب با مریخ ـ چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در قران سفلین با مریخ در مثلثهٔ
آتشی **قران زهره و مریخ** دلیل کند بر فساد میان زنان و شوهران و غضب و ضرب و قتل
و بودن فسق و فجور و رغبت مردم بکارهای ناستوده و آشکارا شدن فواحش و بیماری خونی و اسقاط
حمل و نکاحها بزور و ناپسندیده و دلیری زنان بیکار و نقصان بارندگی و بدگشتن هوا و غلبهٔ دزدان
و تغیر هوا **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر ساختن آلات حرب و حرکت لشکرها و غضب

وغارت

وسفاهت در مردم و زحمت بر ارباب قلم و تجار و اهل بازار و غمز و تهمت و خیانت متصرفان و محاسبان و بسیاری
اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و زدن فلس و درم قلب و فساد قلب کاران و طراران و لهو کیمیاگران
و داغ دواب و غلبهٔ دزدان و راه داران و خشکی و بدی هوا **ثمرهٔ دوم** در قران سفلیین با مریخ در مثلثهٔ خاکی
قران زهره و مریخ دلیل کند بر دلیری کردن دزدان و بسیاری فسق و فجور و فاش گشتن لهو و
طرب و فساد نباتات و بد گشتن هوا و تاریکی و تغییر و تفاوت نرخها و بیماری زنان و ناسازگاری با شوهران
و طلاق و فراق بسبب عاشقی و اگر برج ثور بود فساد دزدان بود و بدکاران و اگر جدی بود قوت حال
امرا و لشکریان باشد و گرفتن ولایتها و برده کردن و اگر سنبله باشد فساد اطعمه بود و رنج زنان فاضله و خدم
و دبیران و تجار و عطاران و خیاطان **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر خروج فضولان و بدی اینها
و غلبهٔ دزدان و طراران و فساد حال تجار و زروعها و اطعمه و نباتات و آمدن کاروانها و افتادن اراجیف
و بدحالی متصرفان و وکیلان و محاسبهٔ اهل دیوان و آفت در دواب و نقصان بارندگی و اگر برج جدی
بود دلیل کند بر تربیت کارهای لشکر و ظهور حکما و اگر در سنبله بود ظلم و خصومت بود و فساد زرع و اگر ثور بود
فساد حال زنان و نباتات و دواب باشد **ثمرهٔ سوم** در مثلثهٔ بادی **قران زهره و مریخ** دلیل
کند بر فساد حال مغنیان و فسق و فجور و خصومت میان زنان و خادمان و آفت نباتات و اشجار و میوها و درد و
بیماری در مردم و اسقاط حمل و برآمدن خون و فساد بزرگان و وقوع نکاحها بجبر و زور و زفاف و اختلاف
هوا و آشکارا شدن فواحش و دلیری زنان بدکار و بد دیدن ایشان و اگر برج میزان بود فساد کمتر باشد و
بادها جهد **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر زحمت دبیران و مستوفیان و اهل بازار و متصرفان
و عمال و تجار و اندوه اهل فضل و شعرا و گفتن هجا و سخنان دروغ و بسیاری اراجیف و بیع دواب
و برده و بد گشتن هوا و بیماری در دواب و زحمت مردم از حرارت و یبوست و از سرخ باد
و صرع و برانداختن خون و بودن دزدیها و طراریها و نوشتن خطهای دروغ و اگر برج جوزا

بود و بدی کمتر باشد و فساد حال خطاطان و نقاشان باشد و اشجار و اگر دلو بود ظهور حیلہا و طلسمات بود و اگر میزان
بود فساد حال اہل طرب بود و اہل فضل و زنان و خادمان و ندیمان **ثمرۂ چہارم** در مثلثۂ آبی **قران**
زہرہ و مریخ دلیل کند بر فساد حال آبہا و حیوانات آبی و بدی حال زنان بدکار و سقط شدن کودکان
و فساد حال نکاحہا و بودن سرما و بارندگی در وقت و اختلاف ہوا و آفت نباتات و اگر برج سرطان
بود خلاص محبوسان باشد و اگر عقرب بود خلل زنان بدکار بود و اگر حوت بود تہمت محارم باشد و اہل نسب
و فساد مسافران دریا **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر فساد کشتی ہا و متصرفان و فساد آبہا و فقدان
ارزینت و خاستن بخارہا و تاریکی و بیماری ہا و سست شدن اعضا و کندی زبان و رطوبت دماغ و ظلم
و غوست و غمز و تہمت و اگر برج حوت بود بدتر باشد کار سفر دریا و رنج دبیران و ظلم و اگر عقرب بود بدی حال
کشتی ہا بود و اگر سرطان بود دزدیہا و خیانت با لبیا را فتد خاصہ در سفر دریا۔

شعبۂ پنجم در قرانات عطارد با زہرہ — چہار اثمار **ثمرۂ اول** در مثلثۂ آتشی **قران عطارد**
و زہرہ دلیل کند بر رونق کار زرگران و پیرایہ گران و نقاشان و عطاران و بزازان و اہل بازارہا
و بسیاری بیع بردہ و دواب و جواہر و اعتدال ہوا و بخارہا و تاریکی و رعد و برق و افتادن عداوتہا
و فتنہا و غضب و خصومت میان خلائق و ارزانی گوشت و دواب **ثمرۂ دوم** در مثلثۂ خاکی **قران**
عطارد و زہرہ دلیل کند بر بسیاری بیع و شرے و اطعمہ و حیوانات و شیشہا و جامہا و نیکی
نباتات و غلہ و ارزانی و فراخی و نیکی کشت و زرع و آمد و شد کاروانہا و مسافران و افتادن
اخبار خوش و بسیاری خصومت و عداوت و بدی حال وکیلان و متصرفان و بودن مشعبدگران
و بازیگران و کمی سرما و باران و بودن در وقت و اگر سنبلہ بود اطعمہ سخت ارزان شود **ثمرۂ سوم**
در مثلثۂ بادی **قران عطارد و زہرہ** دلیل کند بر رونق مستوفیان و دبیران و عمال و تجار و
بسیاری بحث علوم و تیزی بازار بردہ و عطر و جامہا و رواج کار شعرا و اہل فضل و اجتماع زنان

و کودکان و نوشتن مشق نامها و نیکوئی احوال اشجار و میوه‌ها و وزیدن بادهای خوش و ابرها **ثمرهٔ چهارم** در مثلثهٔ آبی **قران عطارد و زهره** دلیل کند بر آمدن مسافران دریا و بسیاری بیع جواهر و ساختن باغ و بستان و سرا و تغیر هوا و بسیاری آبها و بارندگی و سرما در وقت و رونق کار شراب داران و ملاحان و غواصان و خمر فروشان و لهو و طرب میان عوام و مردم فرومایه و عداوت و انگیزه در مردم سفله و اگر برج عقرب بود لواطه و فاحشه رود و اگر برج سرطان بود بیع جواهر آبی بود و طرب عوام و اگر برج حوت بود نیکی حال کشتی‌ها باشد و صلاح حال درماندگان و سلیطه شدن زنان و بارندگی‌ها۔

شعبهٔ ششم در احوال قران نحسین و سعدین ـ دو اثمار **ثمرهٔ اول** در قران نحسین از قرانات دو قران مؤثر باشد بعد از قران علویین یکی قران مریخ و زحل در سرطان دوم قران زهره و مشتری در حوت اما نحسین در حوالی هر دو سال واقع شود در هر برجی و باشد که در برجی سه قران اتفاق افتد بوقتی که مریخ راجع شود و بدترین قران نحسین آن باشد که در سرطان کنند در حوالی هر سی سال یکبار و بدی او جهت آن بود که هر دو در سرطان بدحال و نامقبول اند که یکی در هبوط است و یکی دیگر در وبال و باز هر نحسی نحسی دیگر مبتلا شود و اثر فساد نحس وقتی ظاهر است که ضعیف است و بدحال نامقبول از اینجا گفته اند که نحس بدحال مار دم بریده را ماند و نحس مقبول گرگ آموخته پس تاثیر قران این دو نحس در سرطان آن باشد که مدعیان بیرون آیند و مردم دون و سفله قوت کنند و غوغای عام شود و مردم بزرگ و شریف را نکبت رسد و فتنه‌های عظیم انگیزد و زود باطل شود و اضطراب احوال ملوک و سلاطین باشد و اکابر و متعارف و حربها و قتلها رود و خرابی‌ها شود و این قران در حد هر کدام کوکب که افتد فتنه از قومی خیزد که بدان صاحب منسوب باشد و بدان کسان نکبت رسد اما اگر این قران نزدیک انتقال دوری یا فصل دوری افتد یا نزدیک انتقال دولتی یا نزدیک قران علویین اثر او عظیم تر باشد و دیرتر و خونها بسیار افتد در آن وقت و ما احکامی کرده‌ایم قران نحسین را که در شهور سنهٔ ثمان و تسعین

و ستاره نخواهد شد و آخر احکام قران که علویین را در دلو خاست شدن **ثمره دوم** در قران سعدین این
قران در حوالی هر سالی یکبار افتد در هر برجی و باشد که در برج سه کرت اتفاق افتد و قوی ترین این قران
آن است که در جوت بود و آن در دوازده سال یکبار بود و بهترین قرانها است ازان جهت که هر دو سعد در
جوت مقبول اند یکی را خانه است و دیگر را شرف و اگر این قران نزدیک انتقال دور یا فصل یا انتقال
دولتی یا آخر قران اتفاق افتد دلیل رحمت و آسایش خلق بود و عدل پادشاهان و امن و فراخی و
رفاهیت خلق —

شعبهٔ هفتم در احکام تثلیثات و تسدیسات — چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در اتصالات کواکب با
زحل **تثلیث و تسدیس مشتری با زحل** دلیل کند بر الفت میان ملوک و اعیان دولت و
وزرا و صلاح پذیرفتن امور و رغبت پادشاهان بعدل و میل خلائق بخیرات و فراخی طعام و امن و رحمت
مشایخ و خاندانهای قدیم **تثلیث و تسدیس مریخ با زحل** دلیل کند بر ترحم ملوک بر سروران و
اکابر بر زیردستان ضعفا و رغبت فقرا و رونق کار احتساب و پدید آمدن حق از باطل و عمارت حصنها
و دوستی کردن اهل فتنه با مشایخ و گوشه نشینان و خشکی هوا و توسط حال ماکولات **تثلیث و تسدیس
آفتاب با زحل** دلیل کند بر یافتن ریاست مردم فرومایه و اهل صحرا و رونق خاندانهای قدیم و نیکی
حال مزارعان و نقصان و جور و ستم و فراخی طعام و میوها و عنایت ملوک با اکابر و تغییر هوا و سرما
دگرباره وقت **تثلیث و تسدیس زهره با زحل** دلیل کند بر موافقت میان زنان و
شوهران و فرح مشایخ و دهاقین و بیع بردگان و فراخی طعام و ارزانی لباسها و اعتدال هوا در تابستان
و سرما در زمستان و بارندگیهای در وقت **تثلیث و تسدیس عطارد با زحل** دلیل کند بر
قرار کارها و بستن عهدها و نوشتن عهدنامها و رونق اهل بازار و ظهور سخنان زور و محالات و بیع املاک
و غلامان و رونق کار حکما و تغییر هوا و سرما و باد و بارندگی **ثمرهٔ دوم** در اتصالات کواکب با مشتری

تثلیث و تسدیس مریخ و مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح و توبهٔ اهل شر و ساختن مصالح میان وزرا و رغبت نمودن بخیرات و ایمنی و راندن قصاص و ارزانی نرخها و گرمی هوا و شکستن بیماری **تثلیث و تسدیس آفتاب و مشتری** دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و سروران و افزونی جاه و حرمت وزرا و نزدیکان پادشاه و ائمه و قضات و حکام و اشراف و داد و عدل و روائی نقود و بسیاری خیرات از پادشاهی و اکابر و فراخی و ارزانی و گرمی هوا **تثلیث و تسدیس زهره و مشتری** دلیل کند بر رونق اهل ادیان و فرح در ائمه و قضات و اشراف و توبه اهل طرب و سعادت زنان و خادمان و رغبت پیرایه و ملبوسات و خوشی معیشت خلائق و ارزانی نرخها و اعتدال هوا و نمها در وقت **تثلیث و تسدیس عطارد و مشتری** دلیل کند بر رونق اهل فضل و علما و قوت حال دبیران و مستوفیان و متصرفان و افتادن اخبار خوش و گفتن سخنهای حق و نوشتن مثالها و خطها و راستی در عدول و درست رفتن احکام و ارزانی نرخها و رفتن بادهای خوش **ثمرهٔ سوم** در اتصالات کواکب با مریخ **تثلیث و تسدیس آفتاب و مریخ** دلیل کند بر عنایت پادشاه با امرا و ساختن کار لشکرها و رغبت آلت حرب و امن و فراغت و قوت حرارت و پیوست در مزاج بزرگان و گرمی هوا و فراخی و رونق دار الضرب و روائی نقود **تثلیث و تسدیس زهره و مریخ** دلیل کند بر نکاح و شرکتها و دوستی میان اهل طرب و بودن سورها و ضیافتها و زفاف و توبه شکستن اهل زهد و اعتدال هوا و بارندگی در وقت و رغبت گوشت و ارزانی طعام **تثلیث و تسدیس عطارد و مریخ** دلیل کند بر رونق دیوانها و عمل متصرفان و عمال و ظهور کیمیاگران و ساختن آلت حرب و افتادن اخبار نیک و قوت حال اهل ادراک و تیزی بازار سلاح و دواب و برده ترک و فسق اهل فضل و رواج دستکاران و اصحاب احکام **ثمرهٔ چهارم** در تسدیس **عطارد و زهره** دلیل کند بر لهو و طرب در وزرا و اصحاب دیوان و متصرفان و اهل بازار و تجار و تیزی بازار سلاح و دواب و برده ترک و فسق اهل فضل و رواج دستکاران و اصحاب احکام

ثمره چهارم در تسدیس عطارد و زهره دلیل کند بر لهو و طرب در وزرا و اصحاب دواوین متصرفان
و اهل بازار و تجار و تیزی بازار برده و عطر و لباس ها و مصالحه میان معاملتها و دوستی و صحبت میان زنان
و امردان و رونق کار فراهیر و ساز موسیقی و فرح در حکما و اهل فضل و ندما و شعرا۔

شعبه هشتم در تربیعات و مقابلات ــ سه اثمار **ثمره اول تربیع و مقابله مشتری و
زحل** دلیل کند بر مخالفت میان علما و مشایخ و قضات و اندوه سلاطین و فاش گشتن خیانتها و بودن عداوتها
میان بزرگان و ظلم و جور ناکسان بر شرفا و بیماری معارف و توانگران و خرابی جایها و تغییر حال ممالک و تعصب
میان اکابر و برگشتن هوا و تفاوت نرخها **تربیع و مقابله مریخ و زحل** دلیل کند بر فتنه و قتلها
و افتادن عداوتها و بدی حال دزدان و قصدها در بزرگان و حزن خلائق و بدی احوال اهل صحرا و جبال
و اهل سلاح و بیماریهای مهلک و ناایمنی راهها و فساد دواب و مزروعها و اندوه خاندانهای قدیم و جور و
برگشتن هوا **تربیع و مقابله آفتاب و زحل** دلیل کند بر غضب ملوک بر اکابر و معارف و ظلم و
ستم و درستی خیانت وکیلان و فاش گشتن خیانتها و انگیختن عداوتها و خصومتها و بیماری در ملوک و اکابر و
فساد نقود و رنج رعیت و مهتران رعیت خلائق و تغییر هوا و سرما و نامناسب وقت **تربیع و مقابله
زهره و زحل** دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیماری و موت زنان و دشواری وضع حمل
و فاش گشتن اسرارها و خیانتها و افتادن عداوتها و بودن فتنه و امر معروف و بدی بازار برده و تهمت بر مشایخ
و فساد طعام و میوها و تغییر هوا و ابرهای سیاه و سرما و بارندگی و ظلم بر اهل طرب **تربیع و مقابله عطارد و
زحل** دلیل کند بر دعویهای باطل و خطهای دروغ و گواهی ناحق و فاش گشتن خیانتها و عداوتها و تهمت در
اهل دیوان و متصرفان و مردم بازاری و تجار و افتادن اراجیف و تهمت بر غلامان و خیانت و تجاسس
وکیلان و متصرفان و بیماریهای دراز کش و خشکی هوا و سرما و بارندگی و فساد بعضی نباتات در وقت
ثمره دوم تربیع و مقابله مریخ و مشتری دلیل کند بر قصد امرا و لشکریان و ترکان

و غمز بر وزرا و ائمه و قضاة و خلفها میان اکابر و اشراف و اعیان ملک و توانگران و شدت و قتل و قید و ظهور
عداوتها و خصومتها و غدر و حق بزرگان و مصادره و فساد حال ضرابان و نقود و تنگی نرخها و میل قضاة و
حکام و بد شدن هوا و بیماریها و فساد اطعمه تربیع و مقابله آفتاب و مشتری دلیل کند بر غضب
ملوک بر وزرا و متعارف و مصادره توانگران و اندوه علما و میل قضاة و حیرت اکابر و اشراف و تفاوت نرخها
و طعام و فساد دار الضرب و خواست و گرمی هوا و ظلم در صورت عدل و طلب اسرار اکابر و ظاهر شدن خیانتها تربیع
و مقابله زهره و مشتری دلیل کند بر آشفتگی میان زنان و شوهران و رغبت اهل ورع و علما بطرب
و زینت و فاش شدن و طلب حقوق شرعی و تهمت بر ائمه و قضاة و وزرا و افتادن مصیبت و تفاوت نرخها و
طعام و شیرینیها و اعتدال هوا و رفتن بادهای خوش و تنگی نباتات تربیع و مقابله عطارد و مشتری
دلیل کند بر جدل و مناظره و تعصب اهل ادیان و نفاق بزرگان و نوشتن فتویها مزور و دوروئی کردن
اهل ورع و تفاوت نرخها و در میان افتادن و نوشتن خطها بوجه رخصت و تزویر و خیانت متصرفان
در صورت راستی و رفتن بادها و بودن نمها ثمرهٔ سوم تربیع و مقابله آفتاب و مریخ دلیل کند
بر خلاف لشکریان و امرا و افتادن عداوتها و فتنه و حیرت مفسدان و فاش گشتن خیانتها و افتادن
حرب و مقابله و بسیاری اراجیف و هراس در مردم و دزدیها و خرابی جایها و در ماندن دزدان و خاینان و نکبت
ملوک و برگشتن هوا و خشکی سال و بیماریهای اکابر و موت بزرگان و فساد نقود و جوهریان و صرافان و
کیمیاگران تربیع و مقابله زهره و مریخ دلیل کند بر بسیاری زنا و فسق و فجور و نهانی آمدن عداوتها
میان زنان و شوهران و اسقاط حمل و تفاوت نرخها و علت در میوها و تغیر هوا و کدورت و بادهای
مضطرب و فضیحت زنان بدکاره و پیدا شدن تخلیطهای ایشان پیش بزرگان و فساد حال اهل نغمه
و سختی و شدت اهل طرب و خادمان و بدنامی خاتونان بزرگ و رسیدن سختی و پریشان و حیرت و
خسارت ایشان تربیع و مقابله عطارد و مریخ دلیل کند بر عداوتها و غمزها میان امرا و وزرا

قلم و متصرفان و طلب آلت حرب و ظلم لشکریان بر صحاب حرف و اهل بازار و تجار و فساد کیمیاگران و ساحران و بسیاری اراجیف و نوشتن خطها بدروغ و اندوه دبیران و اهل فضل و پیدا شدن لوطیان و دروغ گویان و این طائفه۔

ثمرۀ ششم در احتراقات — پنج اثمار **ثمرۀ اول** در احتراقات زحل در مثلثۀ آتشی دلیل کند بر نکبت ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و قتل و زحمت بزرگان و زنان و فساد نقود و اضطراب احوال خاندانهای قدیم و مزارعان و بیماری دراز کش و تغیر هوا و اگر مشتری آنجا بود یا ناظر فراخی طعام بود و خشکی هوا و نقصان و فسادها و اگر مریخ بود خلاف لشکریان باشد و موت حیوانات و فساد دار الضرب و اگر زهره بود بیماری و موت زنان باشد و بارندگی و سرما و اگر عطارد بود اندوه اهل قلم باشد و آتش کاران و کیمیاگران و تغیر هوا و سرما و اراجیف و نم و این همه احکام مناسب وقت باشد در سال و فصل مناسب کواکب دیگر ناظر باشد و نظرها از سعد و نحس و قبول و رد و در **مثلثۀ خاکی** دلیل کند بر فساد حال ملوک و اکابر در جهت جنوب و زمین خراسان و فساد نباتات و ماکولات و بیماری در مردم و حیوانات و بدی حال مزارعان و سرما و تغیر هوا و اگر مشتری آنجا بود یا ناظر باشد فساد کمتر بود و هوا معتدل و میوها و نباتهای نیکو و فراخی باشد و اگر مریخ باشد سال خشک باشد و فساد طعمه و بودن فتنه و خرابی کهنها و اگر زهره بود بیماریها باشد در زنان و ناسازگاری ازواج با شوهران اما نبات نیکو باشد و تغیر هوا و سرما بود و اگر عطارد بود اشجار را فساد بود و فساد خرد و نهاد و خوف از سرما و مور و ملخ و زلزله و خسف بود و اگر قمر باشد بارندگی باشد و رنج مسافران و پیکان و آمدن کاروانها و اخبار در **مثلثۀ بادی** دلیل کند بر فتنه در ملوک و اشراف و اکابر مغرب و علما و گشتن هوا و بیماریها در خلائق و رفتن بادهای ناخوش و قوی ترچه و میوه و طعمه نیکو باشد و بودن سرما و فساد انجار و اگر مشتری بود یا ناظر باشد بادهای خوش وزد و مردم آسوده تر بوند و اگر مریخ بود در زمین مغرب و اقلیم سوم تشویش افتد در خراسان و اگر زهره بود اهل طرب و زنان را زیان رسد و میوها کم آفت تر باشد مگر آن قران زحل بود که فساد اشجار و نباتات باشد در سرما

وتفاوت نرخ اطعمه پدید آید و اگر عطارد بود علوم دقیق را رواج بود و اهل ناموس و ادیان را اعتبار شود و
تغیر هوا باشد و آسیب افتد و اگر قمر بود بارندگی ها باشد و قوت حال نباتات بود و خوف سرما در وقت و رنجوریها
در مثلثه آبی دلیل کند بر علت و رنج ملوک بطرف شمال و اقلیم چهارم و فساد مسافران دریا و بارندگی
و سرما در وقت و فرو رفتن قومی و اگر مشتری آنجا باشد یا ناظر بود سفرهای دریا بهتر باشد و بازرگانان نیکو
باشد و بارندگی نافع و اگر مریخ بود خوف باشد از فتنه ها و قید و قتل و گشتن آبها و هوا و اگر زهره بود بارندگی و
سرما باشد و گشتن هوا و میغ و علتها و ماده بلغم و اگر عطارد بود بازار جوهر آبی تیز بود و کار روانها برسد و تغیر هوا قوی
تر بود و اگر قمر باشد سیلها آید خراب کننده و سرما سخت تر بود و حرکت مسافران باشد ثمره دوم در احتراقات
مشتری در مثلثه آتشی دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین از مشرق و اقلیم چهارم و نکبت توانگران
و وزرا و ائمه و قضات بود در اقلیم دوم و فتنه های پوشیده افتد و عزت نقود و گرمی هوا بود و داد و عدل
و فراخی طعام باشد و اگر مریخ آنجا بود یا ناظر باشد قتل افتد در مشرق و خراسان و اقلیم دوم و بسیاری غضب ملوک
بود و خصومتها و فساد اهل الضرب و ساختن آلت حرب و اگر زهره بود هوا معتدل بود و فساد اطعمه و میوه بود و اگر عطارد
باشد بازار عطرها و دواب تیزی کند و باشد که سکه بر کار گردد و هوا متغیر شود و بازار بارونق یابد و اگر قمر بود نمها و ابرها
باشد و هوا با اعتدال گذرد و اخبار برسد در مثلثه خاکی دلیل کند بر نیکی حال ملوک جنوب و انصاف و عدل نمودن
و باشد که مکروه رسد بوزرا و اهل ورع و ائمه و قضات و فراخی طعام و شیرینیها و اگر مریخ بود یا ناظر باشد دزدی و
خیانت و ظلم و خصومت پدید آید و خشکی هوا و فساد اطعمه و حرکت عساکر و اگر زهره بود اطعمه نیکو باشد و سرما بود در وقت و
و اگر عطارد بود سرما سخت تر باشد و تغیر هوا قوی تر باشد و تفاوت در نباتات و بودن بیع دواب و اگر قمر باشد
سرما و نم و بارندگی بود و فساد حیوانات و زحمت مسافران و اندوه عوام الناس در مثلثه بادی دلیل کند بر
توسط حال ملوک مغرب و بکار داشتن ناموس و نفاق در اکابر و فراخی معاش و نیکی اشجار و میوها و صحت خلایق و بودن
انصاف و میل بطاعت و خیرات و بیختن بادهای خوش و حرارت هوا و اگر مریخ آنجا باشد یا ناظر بود فساد اشجار بود

و بیماری مردم از باد گرم و غلبهٔ خون و علامات شهب افتد و تشویش خیزد و اراجیف و اگر زهره بود نکاحها بود و معاش ارزانی
کند خاصه میوهها و تغیر هوا و قحطها باشد در وقت و اگر عطارد بود بادهای سخت و رونق کار اهل فضل باشد و حکما و
و بیران و تیزی بازارها و خاطرها و اگر قمر باشد بادها و بارندگی باشد بوقت و میوهها نیکو باشد و صحت مردم بود در
مثلثهٔ آبی دلیل کند بر نیکی احوال ملوک و سلاطین و سلامتی بزرگان و اعتدال هوا و خوبی حال مسافران
دریا و بسیاری آبها و فراخی طعمه و قوت کردن مردم سفله و اگر عطارد بود بسیار بیع شود و آمدن کشتیها بود و
مسافران دریا و رسیدن کاروانها و اگر مریخ آنجا بود یا ناظر باشد فساد کشتیها بود و جنبش اهل شر و فتنه و نقصان
آبها و فساد حیوانات آبی و اگر زهره بود آبها و بارندگی بسیار شود و جواهر آبی ارزان گردد و بارندگی و تغیر هوا باشد و اگر
قمر بود سیلها آید که خرابی کند و نباتات نیکو بود و مسافران مستعجل باشند **ثمرهٔ سوم در احتراقات مریخ در مثلثهٔ
آتشی** دلیل کند بر غضب ملوک و افتادن مقابله در مشرق و اقلیم سوم و چهارم و بودن خونهای پنهانی و نکبت اکابر
و خلاف لشکریان و تندی کردن و بودن مرگ حیوانات و فساد جواهر و دار الضرب و زرگران و مسگران و اگر زهره آنجا بود
یا ناظر باشد هوا معتدل بود و زرها ارزان گردد و فرح بزرگان باشد اما فساد حال زنان بود و اگر عطارد آنجا بود یا ناظر بود
صدمهٔ برق باشد و رفتن آتشها در هوا و بیع مهرها سلاح و برده و دواب و جواهر بود و زدن درم و سیرابیها و اگر قمر بود تجارها و قحطها باشد
در مثلثهٔ خاکی دلیل نکبت ملوک و اکابر بود در جهت جنوب و قتلها و فرو رفتن قومی
و کشتن دهقانان و باشد که لشکرها خلاف کنند و دزدی و دروغ پیدا آید و خرابی مزرعها بود و جایهای
عالی بود و اگر زهره آنجا بود یا ناظر میوهها نیک بود و پنبه و کتان و انواع لباسها و شیرینیها و سرما شود
در وقت و اگر عطارد بود اختلاف هوا باشد و سرمای خشک و بیماریها باشد در بهائم و بیع و شری نباتات
و حیوانات و اگر قمر بود بارندگی و سرما در وقت و قوت نباتات بود و حرکت مسافران **در مثلثهٔ بادی**
قتل و بیماری ملوک مغرب و افتادن تشویش و اراجیف و بیماریهای دموی سرخ باد و اختلاف
هوا و خشکی و بدی حال لشکریان و امرا و مخالفان پادشاه و فرو رفتن بدکاران و دزدان و اگر زهره آنجا باشد

یا ناظر باشد بادهای خوش و بارندگیها بود و اعتدال هوا و تندرستی خلائق و فراخی طعام و ارزانی اثواب و برده
بود و بودن فرح مردم و اگر عطارد بود ابر آید بسیار افتد و تغیر هوا بود و خشکی و بودن علامات شهب و رونق بازار
برده و قوت دستکاران و اطبا و بیع سلاح و ساختن آن و اگر قمر بود بارندگیها باشد و بادهای مخالف و غلبهٔ عوام
در مثلثهٔ آبی دلیل فتنه بود و خلاف در جهت شمال و قوة کردن سفلگان و شبخون زدن و فساد
آبها و در آمدن خانیان و اگر زهره آنجا باشد یا ناظر باشد ابرهای سیاه برآید و بارندگی بود و سرما در وقت
و نیکی نباتات و فراخی و اگر عطارد بود نیکو باشد حال مسافران دریا و بارندگی بود و سرما و رونق
دستکاران و گشتن هوا و کسادی بازارها و اگر قمر باشد سیلها آید و از بارانها زیان رسد و مسافران رنجمند
و با خوف باشند **ثمرهٔ چهارم** در احتراقات زهره **در مثلثهٔ آتشی** دلیل بیماریها بود در زنان
و خادمان در جهت مشرق و اقلیم پنجم و افتادن فتنه‌ها بود و انداختن تهمتها و برآمدن نکاحها و ظفر
در ملوک و لباسها پر زر و قیمتی حاصل آید و هوا معتدل باشد و اگر عطارد آنجا باشد زدن سکها باشد و نقش
بستن کارخانها و نقصان بارندگی و بسیاری بیع جواهر و دواب و اگر قمر بود هوا گردان باشد و نم بود در وقت
و خشکی **در مثلثهٔ خاکی** دلیل فساد نباتات بود و خاتونان و اهل طرب و خدم در جهت جنوب و اقلیم
پنجم و برآمدن بیماری در زنان و دواب در وقت و فساد اطعمه و میوه و شکوفه و اگر عطارد آنجا بود تشویش
و اراجیف و سرما بود و بیماری در نباتات و حیوانات سم شگافته و تفاوت نرخها بود و افتادن عداوتها
و اگر قمر بود بارندگی باشد و فراخی طعام و سرما در وقت و نیکی حال مسافران **در مثلثهٔ بادی**
دلیل رنج خواتین و خدم بود و بیماری در جهت مغرب در اقلیم پنجم و فساد برده و رفتن بادهای خوش
بیوقت و بسیاری نکاحها و سورها و اگر عطارد آنجا بود بیع و شری برده بسیار شود و رونق کار ابریشم
و الوان بود و قوت حال حکما و اهل فضل و دبیران و متصرفان و بیاعان و اگر قمر بود تنها باشد و هوا خوش
گذرد و فراخی بود و میوها نیک باشد. **در مثلثهٔ آبی** دلیل توالد و تناسل بسیار بود و رنج

زنان حامله و اگر در برج عقرب بود فساد زنان بدکار بود و نهم و اگر سرطان بود ارزانی جواهر آبی باشد و اگر حوت باشد
شتاها بزرگان و دستوران برای کار سفر دریا نیک باشد و قوت اکابر بود در طرف شمال و اگر عطارد آنجا
بود بارندگی ها قوی تر باشد و آمد شد مسافران دریا و بیع و شری حوض و جوی و مانند این باشد و اگر قمر
بود سیلها آید و آبها چنان بود که خرابی کند در وقت **ثمره پنجم** در احتراق عطارد **در مثلثه آتشی**
دلیل کند بر رونق دواوین و نهادن خراج و خواست و در جانب مشرق و اقلیم سوم و بیع متصرفان و
عمال و نوشتن مثالها و بیع جواهر و در صناعات و بیماری در طبقات عطارد و محاسبه و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد
نرخها بود و کدورت هوا در وقت و بیع جواهر بی قیمت شود چون مهره و آبگینه و مینا **در مثلثه خاکی** دلیل
تغیر هوا بود نامناسب وقت فساد طعام و نباتات و بیع کاروانها و بیماری دواب و اهل قلم خاصه در جهت
جنوب و خشکی هوا بود و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد قحطها بود و کدورت هوا و سرما و تغیر هوا نامناسب وقت
در مثلثه بادی دلیل قوت اکابر مغرب و قوت عمال و وزرا و تیزی بازارها و رونق کار تجار و رفتن بادهای
سرد و [illegible] متصرفان و اهل فضل و دبیران و ساعیان و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد بارندگی بیشتر بود و میوه ها نیک بود
و [illegible] رخص [illegible] و فراخی بود **در مثلثه آبی** دلیل [illegible] کشتها بود و غلبه آبها و ابرها و تغیر هوا و بیع جواهر آبی و آفت
[illegible] و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد سیلها آید و آبها بسیار شود و تنگی نباتات باشد و عمارت باغها و جویها—
شجره سیوم در احکام مجاسدات سته **ثمره اول زحل با رأس** دلیل کند بر قوت حال مشایخ
و [illegible] قدیم و افزونی شکوه و جاه ایشان و تازه شدن دولت قدیم و خروج مدعیان و کرامات و سخنان غیبی و تسخیر
جن و جمع آوردن پریان و حجامت و مانند آن و فراخی معاش در حیوانات و میل مردم به زهد و ناموس و زیارتها
و [illegible] کار ملوک قدیم **زحل با ذنب** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و برگشتن حال دواب بارکش و بیماریها
[illegible] مشایخ و اهل [illegible] و اکابر از جنس جنون و موتها از زهر و فساد مزرعها و بیع کودکان از جن و هراس و دم
ثمره دوم مشتری با رأس دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت اهل ادیان و

میل خلائق بزیارتها واجابت دعاها وداد وعدل پادشاه وحاکمان وقضات وفراخی وایمنی در اقلیم دوم و
خوش عیشی خلائق ودادن صدقات **مشتری باذنب** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد وگریختن هلو وکم یابی
مردم وبیماریهاے اکابر ونفاق ودوروئی کردن بزرگان وتنزل مفتیان وباطل کردن حقوق شرعی و
محروم شدن مستحقان **ثمره سوم مریخ باراس** دلیل کند بر توبه بدکاران وخائنان وپیدا آمدن
پارسیان بے علم از بزرگان ولشکریان ومردم خویشتن ستا ورونق لشکریان واطبا وبهتر شدن بیماران
ورنجها در اقلیم سوم وسوداهاے بد افتادن در سر فرومایگان وپیدا آمدن عزیمت خوانان وجمع آوردن یاران
مریخ باذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد وبودن خیانتها وقصد بزرگان وبیماریهاے سوداوی وصرع
شدن وپیدا آمدن علتها وافتادن قتلها وفتنه ها ونا ایمنی وآفت در ترکان ولشکریان وبدی حال زنود
ثمره چهارم آفتاب باراس دلیل کند بر داد وعدل ملوک وسروران وافزونی در مملکت بیرون
آوردن جواهر نیکو از کانها ومیل بزرگان بخیرات وطاعات وصدقات وزیادتی عز وجاه مهتران خاصه
در اقلیم چهارم وتندرستی در خلائق **آفتاب باذنب** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد وبیماری معارف
ودرد چشم ومکروه شدن بزرگان از مردم ومعیوب وناکس وخشک شدن بعضے جاها وفساد خرید مهمان بیماری
از دیوزدن **ثمره پنجم زهره باراس** دلیل کند بر حکومت خاتونان وخادمان وتوبه اهل طرب
ورونق دین اسلام وافزونی اعتقاد وبیرون آمدن زنان بکرامات ورونق بازار عطر ومروارید وبرده
ورفتن با خوش وفراخی واجابت دعاها **زهره باذنب** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد واسقاط حمل و
بیماریها در زنان از دمیدگی وریشها وآبله وبیرون آمدن زنان **ثمره ششم عطارد باراس**
دلیل کند بر قوت حال اصحاب دیوان وعمال ومتصرفان وتجار واصحاب حرف وظهور مردم تیز فهم و
فاضل ورغبت خلائق بخواندن اخبار وراست رفتن احکام نجوم وطب ونیکی معاملات مردم ودرستی
دفترهاے محاسبان وامانت وعدول وقیمت کتاب وآلت کتابت **عطارد باذنب** دلیل کند

بزنند آنچه گفته شد و مردم منافق و دروغ بیرون آیند و زنده و ده گسند خاصه میان اهل دیوان و حکما و فضلا و
و بیماری ها از باد هاے بد و دیوانگی و رفتن زفاف و زدن جن کودکان را و نوشتن خطهاے تزویر
و کسادی بازارها و زیان صناعت وران و نوشتن خاتمها و سها کل تزویر

شعبهٔ یازدهم در قرانات قمر با کواکب سبعه اثمار **ثمرهٔ اول** در قران قمر با زحل **در حمل** دلیل کند
بر تغیر حال هوا و بخارها و فساد حیوانات و بدی حال عوام و زحمت لشکریان **در ثور** دلیل کند بر اندوه اکابر و
بزرگان و زنان محترفه و فساد نباتات و دواب و سرما **در جوزا** دلیل کند بر رفتن بادهاے مضطرب
و مکروه و عوام و مردم فاضل و سستی بازارها و تیرگی هوا **در سرطان** سرما بود در وقت و بارندگی و مکروه
بزرگان و بدی حال مسافران دریا و بادهاے سرد **در اسد** فرو بستن کار عوام و مکروه بزرگان **در سنبله**
نکبت مسافران بود و زحمت متصرفان و سرما در وقت و فساد طعام و اخبار بد **در میزان** بادهاے مخالف
و زدو و فرستادن رسولان بود و جهت نکاح و بیع برده و نم و ابر باشد **در عقرب** فرستادن مسافران بود و
دریا زدن جاسوسان و بارندگی ها و سرما و گرفتار شدن بیکاران **در قوس** بیماری افتد در مردم و
حیوانات و مکروه زنان و ابرها و بخارها باشد **در جدی** بدی حال مسافران و جاسوسان و فساد زرع و
حیوانات و درشتی هوا و سرما **در دلو** رفتن بادها باشد و مکروه بزرگان و مشایخ و حکما و بارندگی و سرما
و دهریان عوام **در حوت** ابرها و بخارها و بارندگی در وقت و فساد مسافران دریا و مکروه علما **ثمرهٔ دوم** در
قرانات قمر و مشتری **در حمل** دلیل کند بر کشادگی هوا و گرمی و امن و نیکی راه مسافران و بیع ستور و
حیوانات **در ثور** رفت حال حیوانات بود و عوام و فرح بزرگ زادگان و نیکی راه مسافران در رسیدن کار و اثمار
و دواب **در جوزا** رسیدن اخبار خوش و اجتماع خیر و اعتدال هوا و نوشتن خطها **در سرطان**
نیکی حال عوام بود و فرح و جمعیت خیر و بیع جواهر آبی و آمدن مسافران دریا **در اسد** عزت عوام
و بیع جواهر کانی و طاعت ملوک و دور واشدن نقود **در سنبله** بسیاری جمعیت بزرگان و اهل دیوان

وحکما و نیکی زراعات و بیع ماکولات و آمدن کاروانها و مسافران در میزان وزیدن بادهای خوش و نیکی
میوه‌ها و اخبار راست اشراف و علما در عقرب آمدن بارانها و توبهٔ بدکاران و اعتدال هوا و سکونت مسافران
در قوس جمعیت ائمه و بیع دواب و نیکی حال عوام و گرمی هوا و طلب امور دینی در جدی ایمن شدن
مسافران باشد و آمدن ایشان و اعتدال هوا و اجتماع بزرگان بضرورت در دلو وزیدن بادها و بودن
جمعیت مشایخ و حکما و ساختن طلسمات و خواندن عزیمت در حوت منصب عوام باشد جمعیت خیر در علما
و قضات و آمدن مسافران و بارندگی ثمره سوم در مقارنهٔ قمر و مریخ در حمل هوا گرم شود و خصومتها و فتنه
میان عوام و رنود و لشکریان و تشنیع با مسافران از ظالم رود و فساد حیوانات بود در ثور غلبهٔ عوام بود بر لشکریان
و دریافتن خائنان و تشنیع مسافران از ظلم دزدان در جوزا اخبار دزدان افتد و فتنه بود میان عوام و اهل
فضل و ارباب قلم و تجار و رفتن باد خوش در سرطان غوغای عام بود و فساد بدکاران و زحمت مسافران
دریا و تجارها در اسد فرستادن رسول و جاسوس بود و گرمی هوا و فساد حیوانات و اندوه ملوک در سنبله
اخبار دروغ بود و ظلم بر اهل دیوان و زحمت بازاریان از لشکریان در میزان خطر مسافران بود و قتل و سنبه
و تشنیع زنان بر شوهران و خاستن بخارها و کدورت هوا در عقرب فساد مسافران و بند کردن جاسوسان و قتل و بدی
آبها و خاستن بخار و کدورت هوا در قوس گرمی هوا و داغ دواب و خصومت میان اکابر و کردن کارها
آتش و کاهلی عوام در دین در جدی گرفتار شدن پیکان و جاسوسان و زحمت عوام از لشکریان و خصومت
در دلو وزیدن بادها باشد و بیماری مشایخ و بدی هوا و توقف مسافران در حوت فساد کشتی‌ها و حیوانات
آبی و مسافران دریا و اندوه عوام و تجارها و مکروه عوام و اشراف ثمره چهارم در اجتماع با آفتاب
در حمل تغیر هوا بود و اندوه ملوک و امرا و تشویش در عوام و غضب بر زیردستان در ثور فساد
نباتات و حیوانات بود و مسافران و نهادن بناها و زحمت زنان مطرب و بستان بانان در جوزا
دلیل بادها و نوشتن فرمان و امثله و فساد اشجار و میوه‌ها و گرمی و تغیر هوا در سرطان بزرگ کردن

عوام و بارندگی و تیرگی هوا و آمدن مسافران خاصه از دریا در اسد اجتماع ملوک و بزرگان بود و گشتن بسیار
و گرمی هوا و آمدن مسافران و قاصدان ملوک در سنبله حضور مسافران باشد و آوردن نامها
و نوشتن مثالها و بیکار شدن دیوانها و بازارها در میزان اندوه ملوک بود و آمدن رسولان و رفتن بادها و آمدن
نکاحها و تاریکی و غم در عقرب بارندگی بود و سرما و در ماندن جاسوسان و مسافران و تاریکی هوا و فساد
آبها و کشتیها در قوس اختلاف هوا بود و مکروه بزرگان و فقها و بیع و شری برده و حیوانات و کار
آتش در جدی میل سرما بود و در ماندن جاسوسان و پیکان و فساد حیوانات و اندوه عوام در دلو اندوه
ملوک باشد و اکابر و سروران و رفتن بادها و سرما و غم و بدی حال مسافران و زحمت مشایخ و حکما در حوت بارندگی
بود و بزرگی طلب کردن عوام و رسیدن مسافران خاصه از دریا **ثمرهٔ پنجم** در قران قمر با زهره در حمل بارندگی
و بیع پیرایه و زدن زرینها و مهمانی و زفاف و معاشرت در ثور قوت بزرگان و ارکان بود و خاتونان اهل طرب و
اجتماع زنان و آمدن مسافران و سرما در وقت در جوزا بادهای خوش جهد و نوشتن خطوط بود چون مهرنامه و نامه
باین و آمدن نامه و نیکی حال دبیران و طرب ایشان در سرطان فراوانی جوهر آبی و نیکی حال مسافران طرب
عوام و بارندگی و نیکی احوال کشتیها و سور و مهمانی در اسد اعتدال هوا بود و بر آمدن نکاحها و طرب در ملوک و خاتونان
و زدن پیرایه و ساختن حیلها در سنبله نیکی حال مسافران باشد و پیکان و جاسوسان و نکاحها بزور و طرب در وزرا و
ارباب قلم و بیع برده و عطرها و جامها در میزان ذوق اهل طرب بود و بر آمدن نکاحها و فرحها در زنان و مجالس شرب و رفتن
بادهای خوش و نحوستی مسافران در عقرب بارندگی بود و در ماندن مسافران و مکروه زنان اهل طرب و خدم در قوس
طرب علما بود و میل عوام بود بزهد و بیع برده و دواب و روانی درهم و فلوس در جدی آمدن مسافران
بود و راستی از تهمت و خوف و بودن سرما در دلو بادها بود و غم و عشرت در مشایخ و حکما و بر آمدن نکاحها و بودن
طربها در حوت بارندگی بود و سیلها و جمعیت خواتین و طرب در بزرگان و اشراف و ائمه و قضات و فرح عوام
ثمرهٔ ششم در قران قمر با عطارد در حمل بیع دواب بود و سلاح و گشتن هوا و بخارها و اخبار و نامها در ثور

سرما بود و بیع طعام و ستور و عمارت و زرع و آمدن مسافران **در جوزا** رونق دبیران بود و نقاشان و نوشتن خطوط
و آمدن نامها و اخبار و رفتن بادها و بیع برده **در سرطان** فرستادن رسولان بود و حرکت کشتی ها و مسافران
دریا و بیع جواهر آبی و بارندگی و تاریکی و فرستادن رسولان بود در وقت و دلخوشی عوام **در اسد** حرکت ملوک
باشد و سلاطین و رسیدن قاصدان پادشاه و اخبار ملکی و رفتن شکار و بیع جواهر کانی و طلب مالی **در سنبله**
حرکت پیکان و جاسوسان و رونق دیوانها بود و بازارها و بیع غله و حیوانات و برده و کتابت **در میزان** وزیدن
بادها بود و بیع برده و کم آمدن اخبار خوش و رونق حکما و شعرا و اهل طرب و ندما **در عقرب** ابرها بر آید و کدورت
هوا بود و افتادن اراجیف و فساد مسافران و درماندن جاسوسان **در قوس** بیع برده و حیوانات
بود و حرارت هوا در وقت و بخارها و خلاص محبوسان و مناظره **در جدی** فرو ماندن مسافران بود و پیکان و بیع
ستوران و برده و اختلاف هوا و سرما در وقت و بحث حکمت **در دلو** بادهای مخالف جهد و مردم عالم خالفت
شوند از اخبار و کم و بحث علوم دقیق و طلسمات و نوشتن هیکلها **در حوت** حرکت کشتی ها و مسافران دریا و تیرگی
هوا و بارندگی و رونق صیادان دریا و بودن کارهای شرعی و خلاص حبس قاضی **ثمرهٔ هشتم** بودن قمر
با دو عقده **قمر با راس** دلیل کند بر نیکی احوال عالم و بزرگ شدن عوام و یافتن تربیت از ملوک و اکابر اشراف
و روانی کارها و بازرگانیها و اخبار خوش و رفتن بزارها و میل عوام بخیرات و طاعات و اجابت دعاها **قمر
با ذنب** دلیل بر ضد آنچه گفته شد و بیماریها بود و در کودکان و زبان معامله و گفت و گو میان عوام افتادن
اراجیف و فساد میوه ها در وقت و غم و تهمت و فساد مسافران و پیکان و بد شدن احوال ترخها و جانوران و دردها
چشم و زدن جن —

شعبهٔ دوازدهم در اتصالات قمر با کواکب — شش اثمار **ثمرهٔ اول** به تثلیث و تسدیس
قمر با زحل دلیل دلخوشی بود میان زنان و مردان و فرزندان و پدران و تغیر هوا و نیکی حال اهل ...
و مشایخ و فرزندان و سعادت حال صیادان **تربیع و مقابله** دلیل افتادن خصومتها بود میان

عوام و دیدن شدت و رنج مسافران و مکروه میان پدران و فرزندان و تغیر هوا و سرما و بیماریها خاصه در کودکان
و تفاوت نرخها **ثمرهٔ دوم** تثلیث و تسدیس **قمر با مشتری** دلیل رغبت عوام بود بخیرات و طاعات
و نیکی احوال مسافران و عدل و امانت و ایمنی و فراخی و برآمدن کارها و حاجتها و آسانی میان خلق و
و پیش بزرگان **تربیع و مقابله** دلیل مکروه خاطر ائمه و قضات بود از عوام الناس و ظهور دعویهای
شرعی و افتادن خصومتها و مناظره و مجادله و اندوه توانگران و اشراف و وزرا **ثمرهٔ سوم** تثلیث
و تسدیس **قمر با مریخ** حرارت بود در طبایع و حرکت لشکرها و فرح در مردم اوباش و شکار کردن و سواری و
بکار داشتن انواع سلاح و خلاص محبوسان **تربیع و مقابله** دلیل کند بر مکروه عوام و ظلم لشکریان
و خصومتهای رندان و عوام و قصد یکدگر کردن و بیماری کودکان و بدی راه و مقالتها و علاجها بداغ و شق
ثمرهٔ چهارم تثلیث و تسدیس **قمر با شمس** دلیل عدل ملوک بود و رغبت عوام و خلق و عنایت
بزرگان با خردان و گرمی هوا و دلخوشی میان پدران و فرزندان و شوهران و روانی کارها و برآمدن کارها
و حاجتها و شکستن سرما و رونق علما **تربیع و مقابله** دلیل غضب ملوک و قهر و سیاست فرمودن
و آفتها و شکستن پیمانهای مردم فرومایه و عوام و تغیر هوا و شکستن سرما و بودن نهان **ثمرهٔ پنجم** تثلیث
و تسدیس **قمر با زهره** بسیاری فرح و طرب بود در مردم و سورها و مهمانیها و برآمدن نکاحها و نیکی حال اهل حرم
و زنان و خادمان و مسافران و عوام و اعتدال هوا **تربیع و مقابله** تیزی بازار عطر بود و مکروه زنان
و فاش گشتن خیانت زنان و اعتدال هوا **ثمرهٔ ششم** تثلیث و تسدیس **با عطارد** دلیل
تیزی بازار میوه بود و کاتبان و غلامان و نوشتن نامها و فرستادن رسولان و آمدن خبرهای خوش
و درست رفتن حسابها و احکام نجوم و بسیاری برآمدن بیعها و فرح متصرفان و تجار و دبیران و اهل بازار
تربیع و مقابله دلیل کسادی بازارها بود و اخبار دروغ و خیانت رسولان و بسیاری مجادله میان
تجار و اهل بازار و محاسبه وکیلان و متصرفان و پیدا شدن خیانتهای ایشان و تغیر هوا و نوشتن خطها

بدروغ اما اصل دیگر آنست که چون امتزاج کواکب و دافع تدبیر و قابل تدبیر و احوال اتصالات معلوم گشت که چون امتزاج کواکب وقت باشد که دو کوکب یا سه یا بیشتر بایکدیگر جمع آیند یا در یک نظر باشند آن را امتزاج باید دادن چنانکه یاد کردیم در ثمرهٔ سوم از شعبه که بشجرهٔ اول منسوب است و سخن طبیعت آن کواکب گفتن که قوی تر باشد و آنچه در ثمرهٔ پنجم گفته شده است آن را بجای آرند و مانع و معطی را بشناسند و نظرهای قبول ورد و آنچه یاد کردیم نگاه دارند و از آن میان حکمی بیرون آرند و بدانند که جمیع اتصالات و مواضع کواکب و حالات هر یک در وقت تحویل سال یا فصل اثری قوی تر کنند خاصه که در اوتاد افتند و مدت آن اثر سال یا فصل بر دارند و حکم طالع اجتماعات و استقبالات همین باشد که در سال و فصل باشد اما اصلی دیگر آنست که چون قمر از اجتماع بیرون آید بهر کوکب که پیوندد طبیعت آن کوکب گیرد و تا استقبال نرسد همه احوال و مزاج آن کوکب گذرد و از تغیر حال هوا و احوال مردم و نرخها و این همه بحسب نظر آن کوکب بود از سعد و نحس و حکم بیرون آمدن از استقبال همین بود و در هر اجتماع و استقبال این را نگاه دارند

شجرهٔ سوم

در احکام طالع تحویل سال عالم و فصول و احوال نیکی و بدی سال و فصول و عوارضی که حادث شود و رنج و راحت اصناف خلائق و کیفیت هر یک — در شش شعبه **شعبهٔ اول** در احکام طالع عالم — یازده اثمار **شعبهٔ دوم** در گرانی و ارزانی چیزها — ده اثمار **شعبهٔ سوم** در احکام آثار علوی — چهارده اثمار **شعبهٔ چهارم** در احوال فتن و حروب — دوازده اثمار **شعبهٔ پنجم** در احکام و انتهاء طالع قران و برج قران پنج اثمار **شعبهٔ ششم** در احکام خسوفات و کسوفات — هفت اثمار —

شعبهٔ اول در احکام طالع سال عالم — یازده اثمار **ثمرهٔ اول** در **مقدمهٔ این شعبه** طریق استخراج در جهت طالع سال عالم در همه زیجها استادان آورده اند و ما نیز در زیج عمده چند نوع یاد کرده ایم مشرحا اما هر گاه که طالع سال برجی ثابت افتد حکم همه سال بران طالع کنند و اوضاع کواکب و دیگر دلائل او و اگر برج ذو جسدین افتد حکم دو فصل بهار و تابستان ازان کنند و بتحویل سر میزان طالع استخراج کنند و حکم دو فصل تیره و زمستان

ازان طالع کنند و دلائل او و اگر طالع برج منقلب افتد طالع سه فصل دیگر استخراج باید کرد تا هر فصلے را
علٰحده طالعے باشد و حکم هر فصلے از طالع او کنند و اگر طالع سال برج ثابت یا ذوجسدین باشد حکم بچهار فصل
کنند نیکوتر آید و اگر حکم هر پانزده روزی کنند از طالع اجتماع و استقبال کنند و انصراف قمر از اجتماع
یا استقبال و اتصال او بکوکبے بنظرهاے مودت و عداوت چنانکه گفته شده است در پیش و سائر اتصالات
علوی را بآن ضم کنند و امتزاج دهند و جمهور طالعها را حکم بریک طرف بود و اما بانند که طالع را دو نسبت باشد
یکے بشهرے که طالع بافق او بیرون آورده باشد احکام دران شهر ازان طالع کنند دوم آنکه بغرض معرفت
عمارت استخراج کنند و تقویمات کواکب بر طول نود بران احکام نهند و این حکم عام باشد ثمرهٔ دوم در احکام
کلیات عالم احکام شناختن احوال موجودات است باثر تحویل اجرام علوی حکم و متاثر شدن اجرام
سفلی بران تحریک جهت کون و فساد و بنا بر شناختن این احوال بر دلائل باشد پس واجب آن کنند که
بهر چیزے اول دلیل طلب دارند و در قوت و ضعف او نیکو تامل کنند و اگر دلائل بیشتر بود امتزاج دهند
چنانکه نموده ایم و احوال هر یک از اصناف خلائق در صورت طالع ازان برج نگرند و صاحب و مستولی او
و آن کوکب که دلیل آن ضعف باشد چنانکه احوال پادشاه را از برج عاشر و صاحب و مستولی او نگرند و اگر
طالع روزی بود آفتاب را شریک آن کنند و اگر شبی بود قمر را و مناسب سعادت هر یک احکام کنند
و احوال وزرا و نزدیکان پادشاه و مال و لشکر او را از برج یازدهم نگرند و صاحب و مستولی او و مشتری و عطارد
و مریخ را شریک آن کنند و راے و تدبیر و اعتقاد و عدل او از سهم الغیب و صاحب و مستولی او نگرند و احوال
رعیت را از درجهٔ طالع و صاحب و مستولی او و از ماه نگرند و احوال مال و کسب معاش از برج دوم و صاحب
او و مستولی بر او و از سهم السعادت و صاحب و مستولی بر او و از مشتری و صاحب نگرند و احوال نکاح و سرکت
و خصومتها و تهمت و دعویها از خانهٔ هفتم و صاحب و مستولی بر وے و زهره و شمس و سهم التزویج و صاحب
او نگرند و احوال فرزندان و فرح و طرب و اخبار و لباسها از خانهٔ پنجم و صاحب و مستولی او نگرند و از

سهم الاولاد و صاحب او و زهره و عطارد را شریک آن کنند. و احوال سفر و مسافران و دین و مذهب را از خانهٔ
نهم و صاحب و مستولی بر وے و سهم السفر و صاحب او و قمر و عطارد نگرند و احوال ارتفاعات و طعمه و عمارت
و زراعت و عواقب کارها از خانهٔ چهارم و صاحب و مستولی بر وے و از سهم هر چیز که خواهند و صاحب او و زحل
و مشتری نگرند و احوال دواب و قرض و عداوتها از خانهٔ دوازدهم و صاحب و مستولی و سهم هر یک و صاحب
سهم و زحل نگرند و احوال بیماریها و بندگان از خانهٔ ششم و صاحب وے و مستولی و زحل و عطارد و قمر و سهم هر یک نگرند
و احوال وبا و اندوه و نکبت از خانهٔ هشتم و دلائل او و مشتری و زحل نگرند و از سهم خوف و صاحب وے و
همچنین هر خانه را در دلائل وے و قوت وے نگرند و نظرهاے سعد و قبول و رد و اعتبار کنند پس هر کدام
خانه را که دلائل او قوی تر بود بقوتهاے ذاتی و عرضی و بهم دیگر ناظر باشند خاصه از اوتاد حکم سعادت آن قوم
کنند که بدان دلائل منسوب اند و آنچه مدلول او باشد از اجناس و اگر بخلاف این بود به بر طرف ضد افتد
و اگر آفتاب در وقت تحویل قوی حال بود و مشتری ناظر بود بمودت دلیل عدل پادشاه بود و امانت
و انصاف و نیکی حال خزاین و اگر بعداوت بود عدل و انصاف او نماند اما موجود نباشد و اگر زحل ناظر بود
بمودت ظلم کند در صورت عدل و اگر ناظر بعداوت بود ظلم و جور صریح باشد و چون طالع برجی بود و والی
قمر باشد حکم او همین بود اما کمتر از شمس و اگر بر سهم الغیب سعد مستولی باشد رایهاے پادشاه صواب بود و نظر بر
عدل و رحمت دارد و خیرات و اگر نحس مستولی افتد حکم بر ضد بود و اگر زحل نیکو حال بود کشت و زرع بسیار شود
و اگر مشتری قوی حال بود خوردنیها نیکو باشد و اگر بد حال عکس این باشد قیاس کواکب دیگر همین باشد بنسبت
هر یک اما از این کواکب هر کدام که روے بخانهٔ شرف خود دارد یا در شرف خود بود آن قوم را کار بالا گیرد و
اگر بخانه یا حظوظ دیگر چنین اتفاق افتد سعادت مناسب آن رسد اما اگر روے از جاهاے نیکو بجاهاے
بد دارد یا در آن جاها بود دلیل افتادن باشد از سعادت مناسب جایگاه اما نحس میان و نیز زیان هم
کند مگر متصل بود که بد باشد و نیز میان و نحس دلیل امور پنهان بود و مناسب برج اما انصراف و اتصال

هر کوکبی را از سعود و نحوس حکم همین باشد و این همه حالات را در وقت تحویل سال یا فصل اعتبار کنند که اثر آن
عظیم‌تر باشد و مدت او مدیدتر **ثمرهٔ سوم در احکام جزویات** هرگاه که کوکبی راجع بود دلیل حیرت
باشد و پشیمانی و فرو ماندن کارها و رایها و خطا و کم ثباتی در منسوبات او اما اگر محترق بود دلیل بیماری باشد
پرخوف و نکبت و اندوه در منسوبات او و بزیان رفتن **ثمرهٔ چهارم** اگر آفتاب در عاشر طالع سال یا فصل باشد
قوت حال پادشاه بود و اگر در خانهٔ نهم بود سفری کند پادشاه و اگر در خانهٔ چهارم بود ساکن باشد در مملکت خود و
اگر در خانه ساقط بود از رعیت دور افتد و سر خانه را قیاس همین است و اگر طالع شبی باشد حکم قمر همچنین باشد
ثمرهٔ پنجم اگر صاحب طالع در طالع بود قوت حال مردم باشد و اگر در رابع بود مقبول مردم دران شهر
بخوشی باشند و اگر نامقبول بود بی رضا باشند و اگر در هفتم بود مردم بگریزند از خصمان و اگر در عاشر بود طلب صحبت
پادشاه و اکابر باشند و جستن جاه و حرمت و اگر در دوازدهم بود خائف باشند و نکبتها بینند و اگر در ششم بود بیماریها
حادث شود و قیاس خانهای دیگر همین باشد **ثمرهٔ ششم** اگر صاحب دوم در عاشر باشد یا حادی عشر مال و معاش مردم بسلطان
باز گردد و اگر در خانهای سعدان بود یا مسعود باشد تلطف از رعیت خواهد و اگر در خانهای نحسان باشد یا کوکب نحس یا منحوس باشد
ستانند و مال و معاش ایشان بزیان برند **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب نهم بصاحب طالع پیوندد بنظر مودت مردم سفر کنند
برضا و بخوشی و اگر بنظر عداوت بود سفرهای ضروری افتد اما اگر صاحب طالع بصاحب نهم پیوندد بنظر
مودت مردم مایل شوند بسفرهای و اگر بنظر عداوت بود بگریزند و اگر زحل بود از شدت و قحط و تنگی بروند و اگر
مریخ بود از لشکرها و خصومت و دزدی و ناایمنی بگریزند و اگر کواکب سعدان باشند سفرهای با راحت بود
و با خیر و نفع و بمقامهای متبرک روند خاصه که نظر نیز سعد بود و همچنین اگر صاحب طالع بصاحب پنجم بود پیوندد مردم
طلب فرزند دارند و اگر نظر مودت بود فرزندان نیک زایند و بزیند و اگر صاحب پنجم بصاحب طالع پیوندد حکم همان
باشد اگر از زایاد پیوندد دلیل بسیاری توالد و تناسل بود خاصه که کواکب نیکو حال باشند و در برج بسیار
فرزند بود و اگر بر خلاف این بود حکم بر ضد [illegible] و حکم طرب و طلب اسباب و اخبار همین باشد **ثمرهٔ هشتم** سلامتی حال

ششم دلیل کند بر سلامتی مردم و اگر آن خانه نحس باشد یا نحس شده بود بیماریها پدید آید یا از قراء کوکب نحس
یا نحس کننده پس اگر مشتری و عطارد دو ماه در صورت طالع نیکو حال بوند خاصه عطارد در او تاد باشد
خاصه در عاشر بیماران علاج پذیرند ثمرهٔ نهم اگر صاحب ثامن محترق بود یا ناظر نحسان افتاده باشد موتها
بود خاصه که صاحب سادس ناظر بود بدو و بنظر عداوت و صاحب و قمر هر دو بد حال بوند هر کوکب که صاحب
ثامن بود یا منحوس یا محترق شود موت از طبیعت آن کوکب حادث شود و اگر آن کوکب زحل بود
موت از تنگی و قحط و ظلم باشد و بیماریهای دراز کش و آنچه بزحل منسوب است و اگر مریخ بود قتلها
و بیماریهای خونی و طاعون و آنچه بمریخ منسوب است اما اگر برج ثامن خانهٔ زهره بود بیشتر مرگ زنان
بود و حیوانات و اگر خانهٔ عطارد بود مرگ کودکان بود و طبقات عطارد و قیاس بروج دیگر همین است
و اما اگر برج حمل باشد بیماریها در سر و دماغ و اطراف او باشد و در گوسفندان و اگر ثور باشد بیماریها
در گلو باشد و اطراف او و در گاو و گاومیش و اگر جوزا بود بیماریها در بغل و دستها و باقی بروج را قیاس
اینست ثمرهٔ دهم در صورت طالع هر کوکب که بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته بود حکم همه سال یا
فصل از طبیعت او کنند و اگر بیشتر کواکب نیکو حال بوند احوال عالم یا فصل در آن سال همه بسعادت
بود و ایمنی و تندرستی و فراخی و بسیاری کسب مال و معاش و نیکی ارتفاعات و میوها و داد و عدل
و سازگاری خلائق و توالد و تناسل و بودن فرزندان مقبل و افتادن سفرهای باخیر و اگر احوال کواکب
ضد این بود حکم بر عکس افتد ثمرهٔ یازدهم اثر اتصالات نیکو در اوقات امن و آرام عالم عظیم‌تر بود
از آن جهت که مقوی این دلائل شود پس در افزاید راحت و فراغت و دلخوشی پادشاه و اثر اتصالات
بد در وقت خوف و تشویش باثر قوی‌تر و ظاهرتر بود که فتنه را تمام‌تر گرداند چنانکه در پیش ذکر رفت

شعبهٔ دوم در احوال گرانی و ارزانی چیزها — ده اثمار ثمرهٔ اول در مقدمه پیوسته گرانی و
تنگی از زحل بود و فراخی و ارزانی از مشتری و اثر هر دو بوقت قران ظاهرتر بود ثمرهٔ دوم نگرند بطالع

اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل سال یا فصل و بطالع و قمر اگر این سه دلیل مسعود بوند و هر دو کوکب بجایگاه نیکو
حال افتاده باشد و زاید باشد در سیر و صاعد در افلاک خود نرخها گرانی آید و اگر این دلائل بکوکبی ناظر شوند
که در وسط السما باشد کار قوی‌تر بود و اگر احوال دلائل بخلاف این باشد نرخها ارزان گردد ثمرهٔ سوم
در صورت طالع هر کوکب که بقوتهای ذاتی قوی‌تر بود منسوبات آن بروج که کواکب در وی بود
گرانی کند ثمرهٔ چهارم اگر مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع سال یا فصل در ثالث بود یا
تاسع و مقبول باشد آنچه منسوب به وی بود گران گردد ثمرهٔ پنجم اگر مشتری را در طالع خود مقدم بر تحویل حظی
بود و صاحب طالع بمشتری ناظر باشد یا بزهره و صاحب ثانی نظر دارد بطالع یا بصاحب طالع در زمان
سال یا فصل فراخی باشد خاصه که صاحب طالع سعد بود یا مسعود شده باشد و آنکه بها تجربت افتاده است
که مشتری چو راجع شد طعام نایافت گشت و چون مستقیم شد فراخی پدید آمد خاصه در بروج خاکی بود ثمرهٔ
ششم اگر قمر از اجتماع بیرون آید یا از استقبال و بزحل پیوندد و زحل صاعد بود در فلک تدویر و آن بعد از
استقامت دلیل گرانی کند و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر موکد تر بود و آن چیز که گران شود از منسوبات زحل
بود و موضع او ثمرهٔ هفتم صاحب ثانی اگر در سیر زیادت بود و صاعد در افلاک خود و در یکی از اوتاد آنچه
بدو دارد اشیا گران شود ثمرهٔ هشتم زحل چون در سنبله بود و او نهم یا یازدهم از طالع سال یا فصل
بود گرانی خوردنیها باشد و اگر زحل در میزان بود قوی‌تر باشد و بیشتر طلب کند ثمرهٔ نهم اگر صاحب طالع در
وتدی بود و صاعد در افلاک و زاید در سیر و عدد و حساب دلیل گرانی کند اما وقت پدید آمدن گرانی را بدانند
در سال چنانکه اگر کوکب دلیل در طالع بود اول گرانی کند یعنی در بهار و اگر در وسط السما بود در تابستان
گرانی کند و اگر در سابع بود در تیرماه و اگر در رابع بود در زمستان و اگر در زائل الوتد بود اندک تفاوت کند
ثمرهٔ دهم ثروت دلیل که از صعود بود و زیادت در سیر و بودن در اوتاد دلیل عزیزی باشد و بودن
او در خطوط خود دلیل طلب باشد و همین سبب است که چون زحل بمیزان رسد طلب معاش کنند از خوف

قحط و گرانی شود که ساعد سوخته ز فلک خارج مرکز در هر آینه وقت گرانی بآن سال باشد که زیرا که بود ... اما
ضعف ... و دلیل که از ناچار شدن باشد و نقصان ... دلیل ...
و خواری بود و بودن او در وبال یا هبوط ... کم اتفاقی مرده باشد آن .

شعبهٔ سوم در آثار علوی - چهار ثمره ثمرهٔ اول در معرفت باد و دلیل بادها بروج بادی اند و شمس و
مشتری و عطارد و دلیل باران و آبها و بروج آبی اند و زهره و قمر و عطارد و پس اگر وقت تحویل این کواکب
بران برجها باشند دران سال افضل بادها در کسب از خواص ... جهت عرض کواکب جنوبی اگر عرض کواکب شمالی
باشد شمالی و اگر جنوبی باشد جنوبی و بادها را بحساب خاص که قمر را که اقوی بود از هفتم با بیستم ... ماه قمر با اقوی را
پس اگر مریخ با دلائل بادها باشد باد سخت تر باشد و با سرخی با بود و اگر زحل بود بادهای خراب کننده باشد
و سرد و اگر زهره بود بادها خوش وزد و معتدل باشد که خاک بود و با نم و حکم قمر همچنین و اگر زحل با دلیل باد
باران بود باران آهسته تر آید و سرد شود و یخ و برف باران بود و اگر مشتری باشد بادها با نفع بود
و نبرگ و هوا معتدل بود و بادهای خوش وزد و اگر مریخ باشد بخار خیزد و رعد و برق باشد و مریخ در برج
بادی و آبی نقصان آبها بود و در تابستان ... د و اگر عطارد آنجا بود باران و باد باشد و رعد و برق

ثمرهٔ دوم فتح الباب آنست که دو کوکب بهم نگرند ... اگر فتح الباب ...
و مشتری بود بادهای خوش وزد و اگر یکی از ایشان در برج آبی بود باد و باران ... شمالی باشد با سردی ...
آتشی بود ابرهای پریشان باشد و باد گرم و تاریکی و تیرگی هوا ... اما اگر قمر از ... منصرف شود
و بمریخ پیوندد تغیر هوا بود و بهمان نسبت که گفته شد از باد و گرم و تغیر هوا و سرما ... اما اگر قمر از ...
منصرف شود و بزحل پیوندد سرما بود و تغیر هوا و سرما ... اما از قمر از آفتاب ... منصرف شود و ...
آبی بود بارندگی باشد و در برج بادی باد رود چنانکه در پیش گفته شد و اگر ... برج ... باد ...
وزد و اگر در برج خاکی بود سرما سخت تر باشد و اگر در برج آتشی ... تاریکی بود و ...

واگر در برج آبی بود بارندگی باشد و سرما و در زمستان برف بود و دمه واگر آفتاب در برج آتشی بود کمتر باشد
واگر در برج بادی بود بادهاے گرم رود واگر در برج آبی بود ابرها و بخارها برآید وزود دستلاشی شود واگر در برج خاکی بود
سرما بشکند و در تابستان باعتدال شود اما اگر قمر در برج آبی بود و سیلها آرد و در برج خاکی سرماے خشک در وقت
و در برج بادی باد وزد و در برج آتشی تاریکی و این همه احوال بحسب وقت و زمان بود و آوان هر چیزے از باد
و باران و سرما و گرما اما پیوستن قمر بزحل بقران در برج آتشی دلیل کند تاریکی و در برج خاکی دلیل سرما و در برج بادی
دلیل باد و در برج آبی باران بود و سردی اما اگر دلائل دیگر درین میان افتد در مدلول زیادت کند مناسب
طبیعت خود اگر فتح الباب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک دو ر تربیع قمر یا شمس کی آن امر زیا خوانند
دلیل تغیر هوا بود و بارندگی بسیار خاصه که آن دو کوکب یکے صاحب طالع اجتماع یا استقبال بود و طالع برج
آبی یا بادی باشد واگر برج خاکی بود سرما سخت تر باشد واگر آن کوکب راجع بود دلیل تغیر هوا و بارندگی نهایت بود اما
عطارد چون در برجے بسیار باد هر کجا که برد بادها و ابرها انگیزد و علتها یعنی در هوا پدید آید قمر در
زیادتی آبها دلیل است چون زاید بود در مسیر و نزدیک بود باجتماع یا استقبال و صاعد بود در فلک اوج خود
و آن از پس تربیع اول بود یا آفتاب یا مقابله و از پس تربیع ثانی یا اجتماع چون احوال قمر را نزدیک
تحویل سال یا فصل اتفاق افتد و قمر میان طالع و وسط السما بود و یا در برجے که مقابله اوست دلیل بسیاری
آبها بود دران سال یا فصل واگر کوکب جمع شوند در برج آبی باران بسیار آید و آبها فراوان بود خاصه در حوت
بوقت و در بروج بادی دلیل بادهاے مخالف شود چون زهره مغربی بود در وقت باران و در برج آبی دلیل باران
بسیار بود ثمرهٔ سوم صاحب طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال چون از کوکب باران باران بود و
کوکب دیگر از بروج آبی با و ناظر بود دلیل بارانها بسیار بود در وقت خاصه که طالع برج آبی بود و پس اگر آن
کوکب قمر بود و سیلها باشد و بارانهاے تیز و اگر زهره بود ابرهاے سیاه برآید و تاریکی شود و بارندگی باندازه
بود واگر عطارد باشد رعد و برق بیشتر باشد و تاریکی و بارندگی اندک بود واگر زحل باشد باران ریزه باشد و

آهسته اگر مشتری بود تغیر هوا بود و بخارها و گرمی و بارندگی نرم **ثمره چهارم** عطارد چون از برجی به برجی نقل کند
هوا متغیر شود مناسب وقت و برج از سرما و گرما و باد و نم اما هر کوکبی را اثری بود در وقت تحویل بهر برجی
ولیکن اثر عطارد ظاهرتر بود و چون در وقت تحویل سال زهره و عطارد و قمر در حوت باشند دلیل آبها و بارانهای
بسیار بود و در آن بهار و در آن سال سردی هوا باشد **ثمره پنجم** پیوستن قمر با زهره از خانهای
عطارد ابرها و بارانها باشد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر سخت‌تر باشد **ثمره ششم** اتصال عطارد
با زحل دلیل سرما بود و بارندگی و دمه و رعد و برق در آن هنگام و غیر آن دلیل شکستن گرما بود و تغیر
و بارندگی خالی نباشد **ثمره هفتم** اگر زهره تابستان مشرقی بود گرما بشکند و ابرهای پریشان برآید و بارندگی
بود و اگر نزدیک تحویل آفتاب بجدی زهره مشرقی بود خاصه در غایت تشریق بود زمستان سرد بود
و بارندگی و دمه و یخ‌بندها و اگر در فصل تیرماه مشرقی بود زود سرد گردد و نمها باشد مگر رونده بود با احتراق
که اثر کمتر کند و اگر نزدیک آفتاب بسرطان مریخ در حد تشریق بود گرما قوی بود و علامات شهب افتد
و اگر بوقت تحویل آفتاب بجدی درجه الی آفتاب بود مشرقی یا مغربی آن سرما بشکند **ثمره هشتم**
زحل در برج آبی دلیل خشکی سال بود و نقصان آبها پس اگر مریخ در برج آبی بود دلیل خشکی سال بود و در برج
آتشی دلیل گرما بود و سموم و سوختن خانها و در بروج آتشی در تابستان دلیل گرما سموم‌ها باشد و در
زمستان دلیل شکستن سرما باشد و در بروج بادی حکم همین بود اما کمتر و در بروج خاکی دلیل شکستن سرما
بود بوقت سرما و خشکی و در تابستان دلیل شکستن گرما **ثمره نهم** نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل
گرما بود خاصه از بروج آتشی یا بادی و شکستن سرما بود و نظر مریخ با مشتری یا قمر این دو کوکب حکم همین
دارد **ثمره دهم** اگر بوقت تحویل سال یا فصل مشتری و زحل بجرم با هم پیوندد در برج هوائی یا و با چه بعد
و در برج خاکی سرما بود و خشک و در برج آبی سرما بود و بارندگی و در برج آتشی شکستن سرما بود و گرما بود
هوا و گرمی و در تابستان گرما باعتدال بود **ثمره یازدهم** زحل در رابع طالع سال یا فصل [illegible]

و استقبال دلیل خصب و زلزله باشد خاصه اگر برج خاکی بود و اگر قمر با عطارد یا با او بود یا هر دو بهم ناظر بوند
بنظر نحس نحس‌تر بود و احتراق زحل در برج خاکی و قران شمس و نظر هر دو همین حکم دارد **ثمرهٔ دوازدهم**
مریخ در عاشر طالع اعتدال دلیل نمودن آتشها بود در هوا خاصه که آن برج بادی بود یا آتشی و منحوس شده باشد
و اگر عطارد یا قمر آنجا بود یا ناظر بنظر عداوت سخت‌تر باشد و ذوذوابه پیدا آید و ذوذنب و چون یکی
ازین علامات پیدا آید جرم شمس سیاه لون یا سرخ نماید اثر فتنه زود ظاهر شود و قوی‌تر بود پس اگر ذوذوابه
از طرف مشرق پیدا آید فتنه و تشویش ازان طرف بود و شر در ان جهت اثر عظیم کند و حکم جهت دیگر همین
باشد اما گفته اند که ذوذنب در مغرب ظاهر شود و اثر او دیرتر پیدا آید و در هر جهت که ذنب او بود آن جهت
خراب گردد و لشکر بیگانه ازان طرف در آیند و پادشاه و سروران و اکابران ولایات را نکبت رسد و بقتل آیند
و آبها دران بلاد نقصان کند و قحط شود و هوا بد گردد و بیماری صعب پدید آید و وبا افتد و مرگ مفاجات و زدوبها
و خیانات آشکارا شود و حربها شود چنانکه در پیش شرح رفته است اما اثر او در ان اقلیم و ناحیت ظاهرتر بود
که او بسمت او گذر دیا او را ببیند و در شهرهایی که منسوب بود بدان برج که در وی طالع شده باشد و مثلثات او
یا در عاشر آن شهرها اثر او عظیم باید دانست در فساد عالم اما آن بزرگ که ثمرهٔ بطلمیوس شرح کرده است غیر مولانای
معظم حکایت میکند در آخر کتاب که وقتی ذوذوابه بود در مصر و قریب یکساعت بنشست سلطان عهد بقتل رسید
و رود نیل خشک شد و لشکرهای بیگانه در آمدند و مبالغت فسادها می‌کردند از وبا و قحط و حرب و خیانتها اما
آنچه دیده‌ام آن بود که در صبح شب بیست و هفتم رمضان سنه ۶۶۲ هجریه ذوذوابه پدید آمد در مشرق از مطلع اسد در صبح آفتاب
در اوسط اسد و دیرین شب کسوف بود و تحت الارض قریب یازده اصبع و بزرگی ذوذوابه بمقدار سر آدمی
بود و از وی دو دو سر بالا میکرد و چنان می‌نمود که می‌سوزد و دود از وی بالا میرود و می‌گسترد و قوی‌تر
میشود و او بر زمین تبت و بلاد مشرق و ترکستان و ختن و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنهر و خراسان بگذشت
و هر شب خردتر می‌نمود و از طرف جنوب قبله غایب گشت بیست و دوم ذی الحجه و مدت مکث او هشتاد و پنج

روز بود و چون در اسد پیدا شده بود اثر او آن بود که در مشرق غلا قحطها و حربها قوی شده و پادشاهان را نکبت رسید
و هلاک شدند و قحط در بادیه بسیار شد و چنان گفتند که گیاه در آن زمین نروید و خشکی و آنچه از پادشاهان آن مقام
زنده ماند در روسیه و ترکستان بماندند و دزدی و خیانت آشکارا شد و بلاها در شهرها در وقت ... بادها ...
و نابینی و دزدی و ظلم پیدا شد و لشکر بیگانه آمد در ماوراء النهر خرابی بسیار کردند و ملوک را کار به قتل ...
... سه سال و ما ... فتنه ... زنان ... اثر او ...
... بیرون آورد و ... گذشت ... ماوراء النهر ... سه سال ... خراسان
... قتل ... چون ... روان ... بسیار ... دیگر ...
... بیرون آید تا ...
... استقبال گرمی ... و از آنجا تا تربیع دیگر خشکی کند و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی کند
اما قمر از اجتماع تا استقبال زائد النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور است و قول دیگر آنست که از
تربیع اول زائد النور است تا تربیع ثانی و از آنجا ناقص النور است تا تربیع اول بهر آنکه نور و ظلمت در وقت
تربیع در جرم او مساوی است و چون از تربیع اول بگذرد نور غالب شود بر ظلمت تا تربیع ثانی و از آنجا ظلمت
غالب شود تا تربیع اول اما کواکب علوی چون از احتراق بیرون آیند تا بمقام اول تری کنند و از آنجا
تا بمقابله شمس گرمی کنند و از آنجا تا بمقام ثانی خشکی کنند و از آنجا تا احتراق سردی کنند مثل قمر اما زهره
و عطارد از احتراق تا بمقام اول تری کنند و چون راجع شوند باز تا احتراق در رجعت گرمی کنند و از احتراق تا بمقام
مستقیم شوند خشکی کنند و از آنجا تا باحتراق باز سردی کنند اما اگر کوکبی دلیل سردی بود و دیگری دلیل تری
و دیگری دلیل خشکی حالات مختلف در هوا پیدا آید بسبب قوت و ضعف هر کوکبی و امتزاج ایشان با یکدیگر
و در آن وقت احتیاط باید کردن و احکام مناسب امتزاجات کواکب کردن و تفریق کردن قوت هر یک را
از دیگری تا احکام صواب رود و نگاه باید داشت هوای ناحیت را چنانکه در دیباچه یاد کردیم و امتزاج

کواکب را چنان گفته‌ایم و فصول سال را **ثمرهٔ چهاردهم** در تغیر حال هوا بر وجه طبیعی اگر هوا صافی باشد
وقت طلوع و غروب دوایر نماید گرد او بهر لونے و رنگ او بسرخی آتش ماند و شعاع او کشیده
نماید دلیل بادها بود و اگر سیاه لون نماید یا بسبزی زرد یا در پیش او سپیدی نماید یا گرد او دایره باشد
دلیل بارندگی بود و سردی هوا تا پیش از اجتماع یا استقبال سه روز بنگرید در موضع قمر همان صفات
که در شمس گفته شد در قمر طلب دارند اگر موجود بود حکم همانست که در شمس گفته‌ایم و اگر گرد او دایره نماید اگر
دایره چنان نماید که پنداری حرکت میکند اثر او قوی‌تر باشد اما اگر کواکب ثابته از آنچه باشد بزرگ‌تر نماید
دلیل بادها باشد و بارندگی و اگر انشهابی دراز بینند که آن را شهب خوانند دلیل بادها بود و از آن جهت
که او بود و اگر از هر جهتی بینند که بادهای مضطرب جهد و بی ترتیب آمدن قوس قزح در مغرب وقت صبح
اگر هوا صافی بود دلیل سرما بود و اگر هوا صافی نبود دلیل هوا صاف باشد و در مشرق دلیل باران بود

شجرهٔ چهارم در احوال فتن و حروب دوازده اثمار **ثمرهٔ اول** در دلایل حروب از وجه
کلیات دلیل فتنه و حرب مریخ است و زحل و عطارد و اتصالات نحس میان این دلایل
و موضع مریخ و زحل و سهم حروب اما آفتاب دلائل پادشاه است و مشتری دلیل مدعی و خارجی و زهره
دلیل مصالحه و قمر دلیل رسول پس اگر وقت قران میان این به وقت قران مشتری و زحل دلائل نظرهای بد
افتاده باشد در مدت آن قران حربها و فتنه‌ها افتد پس اگر مشتری مستعلی بوده باشد در قران مدعی و خارجی را وجود
نبود و اگر مریخ وقت تحویل سال قران یا زمان قران در خانهای مشتری باشد مدعی و خارجی لشکر جمع آید
اما وقت پیدا آمدن این احوال آنگاه بود که انتهای طالع قران یا انتهای برج قران یکی از دو خانهٔ مشتری
رسد پس اگر مریخ در برج انتها یا طالع سال بود رعیت و عوام یا مدعی و خارجی باشد و اگر مریخ مشتری
را ناظر بود قوت بیشتر کند و اگر مشتری در عاشر طالع سال بود خارجی تخت مملکت رسد و اگر در دیگر خانها بود قوت
نیابد و اگر در خانهٔ نهم بود بگریزد و اگر در چهارم بود دران بلد یا ناحیت باشد و اگر در دوازدهم بود در بند و بگیرند.

واگر در هشتم بود باطل گردد اما اگر مریخ در خانهٔ زحل بوده باشد بوقت قران مدعی و خارجی را زود باطل کنند
نگردد بلکه اندکی قوت دارد اما در وقت خروج مدعی اگر زهره نیکو حال باشد صلح رود و اگر در آن وقت
ناظر طالعین باشد بمودت هم دلیل صلح و خیر بود و اگر زهره و قمر نیکو حال بوند رسول را فایده دهد و الا نه و
اگر بد حال بود سبب فساد شود اگر مریخ در این وقت که مشتری بدل النور کند بزحل و عطارد بد حال بود مریخ
بد حال بود و زهره ساقط فتنه با بود و تمام گردد و حرب و قتل پدید آید اما اگر مشتری ضعیف حال بوده باشد
و مستولی زهره بود و مدعی ضعیف باشد و اگر بر طالع سال قران و در زمان قران مریخ قوی حال افتد در آن
قران فتنه نگردد و اگر ضعیف بود فتنه خیزد **ثمرهٔ دوم** در دلائل جزویات **تربیع و مقابلهٔ مریخ**
و زحل در وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب باشد در آن سال یا در آن فصل و اثر مریخ
اکثر باشد و این احوال وقتی پدید آید که تسییر مریخ بزحل رسد یا بشعاع تربیع یا مقابلهٔ او یا وقتی از او تا درجه
طالع سیر و پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه مثل حرکت وسط آفتاب بر توالی پس اگر چنان باشد بدان مدت
که تسییر مریخ بزحل رسد تسییر و تدبیر بدان نحس رسیده باشد یا بشعاع نحس پس فساد و شر در این وقت
ظاهر شود و اثر قران نحسین زود تر شود و دیر تر دارد خاصه در اول فصل تابستان و قوت مدعیان
و خارجیان بود **ثمرهٔ سوم** مریخ تحت الشعاع در ابتدای سال یا فصل فتنه و حرب انگیزد و شبخونها
رود و قتلها در نهان و اگر در وقتی بود و آن وقت برج منقلب باشد سخت تر باشد خاصه که رونده بود مریخ
بشعاع آفتاب و بتدریج ناگاه بود که این اتفاق افتد در انتهای برج قران **ثمرهٔ چهارم** اگر مریخ در تحت
آفتاب بود بوقت تحویل سال یا فصل قومی با پادشاه خلاف کنند و عداوت اندیشند و اگر در مقابلهٔ آفتاب
بود دشمنی و مخالفت آشکارا شود و حربها و قتلها و فتنه‌ها افتد خاصه که مریخ در برج منقلب باشد و اگر باشد در برج
مریخ راجع بود پس اگر مقابلهٔ آفتاب از حمل باشد مریخ در میزان بود مخالفان بدی کنند و خرابی جاها بود
و در خوف باشند و پشیمان شوند و بگریزند یا مراجعت کنند در وقت استقامت مریخ اگر مریخ سالخدا بود

بر انتهاءات [illegible] قرانات یا خداوند طالع سال بود و دشمنان را قهر کند پادشاه خاصه که در طالع بود و دلیل گرداند
[illegible] اگر چه [illegible] مریخ شرقی آفتاب [illegible] دشمنان پادشاه از جانب شرق بیرون [illegible]
و سه جهت دیگر را حکم [illegible] و اگر مریخ [illegible] در خانهٔ [illegible] افتاده بود [illegible]
[illegible] بهتر از [illegible] که پادشاه [illegible] و [illegible] از جانب [illegible]
بهتر [illegible] بود که از وبال [illegible] و [illegible] اگر [illegible]
[illegible] مریخ و انتهاءات سال و فصل از زحل دلیل فتنه [illegible]
مریخ بوقت تحویل سال یا فصل بسهم السعادت یا بسهم الغیب [illegible]
[illegible] و اگر زحل بود [illegible] مریخ [illegible]
[illegible] سال و فصل [illegible] برج انتها طالع ولادت پادشاه یا انتهاءات [illegible] طالع جلوس [illegible]
[illegible] مریخ [illegible] باشد از حال خاصه [illegible] فتنه [illegible] احوال
پادشاه [illegible] باشد که آن [illegible] طالع سال افتاده باشد [illegible] اگر مریخ [illegible]
در برج مشرقی بود از طالع پادشاه ظفر او را باشد و اگر [illegible] مغربی بود [illegible] دو جهت دیگر
را حکم [illegible] و اگر [illegible] مریخ ضعیف بود [illegible] و این قول [illegible]
اصحاب احکام [illegible] مریخ از ده درجه [illegible] مشرقی بود [illegible] مغرب [illegible] جنوبی بود [illegible]
تا ده درجه [illegible] مغربی بود [illegible] شمالی [illegible]
[illegible] باشد و این قول را از [illegible] و ابو [illegible] در کفایه آورده است [illegible] اگر [illegible]
آن که مریخ دلیل فتنه و حرب خواهد گفت در اول سال یا فصل سعد [illegible] خاصه [illegible] فتنه ها
[illegible] بقوت بود اما [illegible] و اگر [illegible] آن سعد مقبول [illegible] قوت دارد [illegible] طبیعت آن سعد [illegible]
او بود و اگر مریخ در خانهٔ سعدین بود چون آن سعد راجع گردد فساد [illegible] ظاهر شود

[illegible] ایشان و اگر متقیم باشد ظاهر شود و اگر بود بجای [illegible] **ثمرهٔ نهم در استخراج سهم دو سهم** اند که دلیل

[illegible] یکی [illegible] روز [illegible] از درجهٔ آفتاب بگیرند تا درجهٔ متقیم و از طالع بیفکنند و دوم را به روز و شب از

[illegible] تا قمر و از موضع شمس بیفکنند پس اگر مریخ با یکی ازین دو سهم بود یا بنگرند بنظر عداوت فتنه

[illegible] ظاهر شود و [illegible] بود و آن [illegible] باشد **ثمرهٔ دهم** [illegible] مریخ از خطوط

[illegible] قوت پادشاه باشد و لشکر و اگر عطارد با مشتری [illegible] دلیل [illegible] شدن [illegible] پادشاه

بود و [illegible] **ثمرهٔ یازدهم** قوت ذاتی مستولی بر سهم السعادت و سهم الغیب دلیل [illegible]

[illegible] و دولت و ملک پادشاه [illegible]

[illegible] باشد [illegible] آفتاب در وسط [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] **ثمرهٔ دوازدهم** قمر چون از اجتماع یا استقبال قدم بازگردد [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] باشد خاصه که [illegible] مقبول و اگر [illegible] حکم [illegible]

[illegible] استقبال [illegible] حکم [illegible]

[illegible] مذکور است و پیش [illegible] عطارد

[illegible] خاصه که [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] باشد دلیل [illegible]

[illegible] و عطارد [illegible] دلیل

اخبار [illegible]

شجرهٔ چهارم در احکام [illegible] طالع قران [illegible] **پنج اثمار ثمرهٔ اول در دلائل**

[illegible] دلیل [illegible] و دلائل طالع سال [illegible] سال و دلائل فصول [illegible] سال و دلائل

اجتماعات و استقبالات [illegible] فصول و [illegible] دلائل در احکام سال عالم [illegible] قران است

وصاحب او سالخداه است و صاحب دور از آن جهت که طالع قران و برج قران و دلائل دیگر همه جمله دلائل
کرده باشند در وقت قران آن چیز بقوت بود و چون نوبت بدان دلیل رسد آن چیز از قوت بفعل آید و در
هنگام موضع آن چیز رسد و دلائل دیگر همچنین پس واجب آن کند که هر سال نگاه کنند در انتهاآت و بعد از وی بحساب
دوراز کواکب نه گانه و احکام کلیات سال ازین دلائل کنند و ما اینجا قران اصغر میخواهیم که حکم نسبت سال از وی
باشد چون این مقدمه معلوم گشت در اول سال برج انتها معلوم کنند قوت از برج قران و سال خدا و صاحب دور
اگر سال کوکب مستعلی باشد یا مستولی باشد بحجز قران دلیل قوت حال پادشاه و اکابر و خداوندان دولت
گردد و سعادت پادشاه و عالمیان خاصه که سعدان ناظر باشند لیکن اگر سالخداه و برج انتها یا صاحب دور خاصه که
مشتری مستعلی بوده باشد یا مستولی یا صاحب دور یا انتها برج قران رسیده بود اما اگر زحل مستعلی بوده باشد
و درین وقت مریخ بود و نکد فساد با ظاهر شود از منافع ... خاصه که انظر عداوت بود و تنگی پیدا آید و اندوه و خلل
و شدت پادشاه اما اگر زحل در وقت قوی بوده باشد و زحل در وقت قران مستولی بوده باشد و درین سال ضعیف بود
نقصان حال صاحب دولتان بود و آنچه منسوب بود بدگردد اما اگر دران وقت ضعیف بوده باشد و درین وقت
قوی بود احوال پادشاه و خداوندان جاه بالا گیرد و فراخی بود خاصه که انتها با اصل رسیده بود و اگر سعدان ناظر
بوند کار قوی تر بود اما اگر این دلائل در قران وسطی را نگاه دارند حکمش همین طریق بود اما آن قوی تر باشد و قیاس
قرانات دیگر همین است **ثمرهٔ دوم در دلائل جزویات** چون انتها بطالع قران یا برج قران بدوم
رسد صاحب دوران کوکب بود که فلک او تحت صاحب طالع قران و برج قران بود و سال سوم آن کوکب
که فلک او تحت آن دیگر باشد قیاس همین است تا سال هشتم صاحب دور باز کوکب اول شود پس اگر برج انتها
دوم برج قران باشد و او مسعود بود و سالخداه قوی حال و صاحب دور سعد دلیل فراخی باشد دران سال
ارزانی نرخ و تیزی بازار و روائی معاملتها و معاونت مردم با همدیگر باشد و اگر این سه دلیل بدحال بود حکم
برعکس بود اما چون انتها بخانهٔ سوم رسد و سالخداه قوی حال بود و صاحب دور سعد دلیل سازگاری مردم

باشد با خویش و پیوند و بسیارے حرکتها و طلب علم و طاعات و نیکی اعتقاد و بازرگانیهاے با نفع و اگر دلائل
بحال باشد حکم بر عکس بود و انتقالات از نقدر [illegible] اما چون انتها بخانهٔ چهارم رسد و سالخدا او
صاحب دور سعد یا مسعود بود دلیل آبادانی و نیکی ضیاع و عقار و بسیاری کشت و زرع و قوت
کار زراعت و بسیاری ارتفاعات و عواقب امور محمود بود و آسودگی خلائق در اوطان و اگر دلائل بحال
بوند مردم خانها خراب کنند یا سیل آبادانی و خرابیها پیدا آید و حال ارتفاعات و کشت و زرع بد بود و قیاس و ازین
برج همین است و سالخدا او و صاحب او و از وجوه منسوبات برج شده است و اوتاد طالعهاے احکام
مناسب این برج نهند که انتها در وے رسیده باشد چنانکه شناس با برج چهارم [illegible] سال [illegible]
انتها به برج حمل رسد اما در نوبت انتها به برج یا کوکب این حمل نگاه دارند که این برج انتها در وقت
قران قوی بوده باشد یا ضعیف و صاحب آن [illegible] بوده [illegible] سال [illegible] باشد یا خلاف
آن پس اگر وقت قران برج مسعود بوده باشد چون [illegible] آن [illegible] و اگر منحوس
بوده باشد در [illegible] وقت نحس [illegible] فساد [illegible] بوده باشد و [illegible]
وقت [illegible] سعد [illegible] مدلولات او کمال [illegible] بوده باشد درین وقت [illegible] نحس [illegible]
احوال مدلولات منسوبات او بهتر بود و اگر درین وقت [illegible] منسوبات او بهتر شود و نوبت گیرد و حکم
کوکب همین باشد اما اگر به سال که برج انتهاے مسعود بود و سالخدا او دلیل سعادت احوال خلائق بود و ترقی
و فراخی و تیزی بازارها و روانی بازرگانیها اما اگر در برج انتهاے کوکبی نحس بود فساد حال منسوبات او بود
از طبیعت آن کوکب از مردم و اجناس و احوال هوا همچنین و اگر کوکب سعد بود نرخ مدلولات آن برج بود
و آن کوکب و نیکی حال خلائق در هوا و نظرهاے سعد و نحس آن کوکب در برج انتها بوقت قران افتاده بود نیکو
اعتبار کنند درین وقت **ثمرهٔ سوم** اگر برج انتهاے طالع قران با برج قران موافقت کند با طالع پادشاه
یا با انتهاے طالع یا عاشر او یا با انتهاے طالع جلوس او یا با طالع تحویل او دلیل قوت حال پادشاه بود و

افزونی ممالک دختران و اگر دلائل سعد بود و بوجه احسن باشد و نظر بر عدل کند و انصاف و اگر نحس بود جور و ظلم
کند و مکروهات رسد بخلق ثمرهٔ چهارم اگر در تحویل قرانی باطالع قران یا برجی که [illegible] قران [illegible]
بوده باشد خسوفی کلی یا کسوفی اتفاق درین وقت یا آن [illegible]
قران نحسین شود یا از دو نحس یکی بر نسبت [illegible] احوال پادشاه بود [illegible]
خلائق و اگر این احوال در اواخر قران واقع شود پادشاه را نکبت رسد [illegible]
دولتان و توانگران باشد ثمرهٔ پنجم در هر برجی که [illegible]
چون نوبت انتها بدان برج رسد سعادت پیدا آید از جوهران سعد و اگر نحس بوده باشد شقاوت رسد
از جوهران نحس و حکم احوال پادشاه ازان برج همین بود اما در برجی که یکی از دو نیر بوده باشد بوقت
قران خاصه نیر اعظم چون انتها بدان برج رسد زیادتی قوت حال پادشاه بود و نزدیکان پادشاه و
بزرگان و خادمان خاصه که از برج موافق اوتاد طالع پادشاه بود ثمرهٔ ششم سهم السعادة همین است
و اگر سهم الغیب بود تدبیر کار ممالک و سعادت او دلیل است نیک باشد و نحوست او دلیل
راست [illegible] باشد۔

شجرهٔ ششم در احکام خسوفات و کسوفات — هفت اثمار ثمرهٔ اول در دلائل کلی

کسوف را اثری عظیم است در احوال عالم خاصه آن را که در وسط السما بود و کسوف بذات خود مضرت
رساند بملوک و سلاطین و حکام و اکابر و مقربان ملوک و خسوف بذات خود مضرت رساند بخلفا و خاتونان و
خادمان و زنان خاصه و زنان حامله و بچگان و کمیت مضرت کسوفات بقدر کیفیت کسوفات بود مثلاً
اگر کسوف یا خسوف کلی باشد اثر او عظیم بود و اگر کمتر بود اثرش کمتر باشد و در آفاق چندان موثر نبود
اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف و برج هر دو پس او مدبر باشد احوال
کسوفات پس وقت باشد که مدبر یکی کوکب بود یا بیشتر حکم مدبر قوی تر شمرند و دیگران را در مزاج

[illegible]

شریک او باید کرد اما اگر آن کوکب ثابته وقت باشد که کوکبی تدبیر شایسته بود و فعل او ظاهرتر باشد و باز در فعل کوکب علوی از سفلی قوی‌تر بود و کیفیت مضرت بر صفت مدبر باشد اما کوکب ثابته شاید که مدبر بود اما آن کوکب ثابته که شایسته بود به تدبیر کسوفات اگر کسوف یا خسوف در درجهٔ طلوع و اتفاق افتد یا در درجهٔ قمر او اما اگر مدبر زحل بود مضرت از ظلم و تنگی و هراس و فساد اشیا از مردم زحلی و زحلیات مستولی شوند و از ایشان مضرت و رنج رسد اما اگر مدبر مشتری بود مضرت از امر معروف و نهی منکر و راندن حد و طلب حقوق شرعی بود و ارزانی چیزها خاصه اطعمهٔ مشتری و زور از زنان گردد و طبقات مشتری مستولی شوند اما اگر این هر دو کوکب علوی مستولی باشند ظلمی پیدا آید در صورت عدل و خوفی پدید آید بر صفت امن و قحطی بر فراخ خصب و قیاس کواکب دیگر همین است اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود مضرت از نتایج آن برج نیر بود و از ذوات خسوف یا کسوف و امکان دارد چون کل بیشتر باشد منکسف گردد و در برج آتشی کسوف کلی باشد یا بیشتر او منکسف بود از ذوات الاذناب چیزی ظاهر شود و مضرت آن کسوف با فراط گردد و فساد افتد و حرب و مقاتله شود و پادشاهان را نکبت رسد و تبدیل احوال دولتها بود چنانکه در مقدمه گفته شد خاصه که شمس بدحال بود یا منحوس نحسی خاصه در آخر قرانی یا آخر دولتی یا وقتی که جهان مستعد فتنه شده باشد **ثمرهٔ دوم** اگر کسوفی یا خسوفی در درجهٔ طالع شخص اتفاق افتد زیان به تن و جان آن شخص و هم نقصان بصر بود و رفتن چشم خاصه که در عقدهٔ ذنب بود و اگر به مرکز عاشر افتد بدی حال عمل او از دولت بود و الم از پادشاه و اکابر و اگر در بیت المال افتد فساد حال مال بود و معاش و خوردن چیزهای مضر و حکم بیوت دیگر همین است و اگر کسوف و خسوف در موضع نیرین یا سهم السعادت اتفاق افتد مولود را خوف بیماری بود و علل مهلک و فساد از خارجی و داخلی و اگر در موضع سهم الغیب افتد فساد قوتهای باطنی بود و رفتن عقل و رونق عقل و نقصان رای و تدبیر **ثمرهٔ سوم** قابل نصرت در کسوفات برج او بود و طالع او و موضع مدبر سهم و بیت پس اگر مدبر در برج‌های بادی بود مضرت او در مردم

بود و در هوا و حیوانات و انواع طیور و وزیدن بادهای زیان کار و بودن نمها و اگر در برجهای خاکی بود
مضرت در حیوانات سم شکافته بود و نباتات و عمارتها و خوردنیها و زلزله و سرما و خسف باشد و بدی راهها و اگر
در برجهای آبی بود مضرت در آبها باشد و مسافران دریا و حیوانات آبی و جواهر آبی و بارندگی بسیار چنانکه
خرابیها کند و اگر در برجهای آتشی بود مضرت در معادن پیدا آید و فساد زر و سیم و جواهر و بودن گرما و
شکستن سرما در وقت هر یک و فساد در گوسفندان و بز و اسپ و چهارپایان پس اگر مدبر در حمل بود اما
آنچه زحل بود فساد شکوفها باشد و آنچه در بهار رسد از میوها و اگر در میزان بود فساد میوهای تیرماهی بود و
تغیر هوا و اگر در دو برج منقلب افتد خرابی بناها بود و تغیر عادات مردم و مضرت اسرا و گرما **ثمرهٔ چهارم**
اگر مدبر زحل بود فساد از انواع بیماریها بود که بزحل منسوب است و پدید آید در هوا درشتی و سرما و ابرها و بیم
و وبا بود و مضرت در حیوانات بزرگ و بارکش و فساد حال مشایخ و دهاقین و پیدا شدن دزدیها و
خیانت ایشان و حرکت لشکر و فتنه میان ملوک و خاندانهای قدیم و فقرا و گوشه نشینان اگر مشتری
مدبر بود مردم را برانگیزد در طلب مال و معاش و حرمت و جاه و فراخی پدید آید و نتایج حیوانات بسیار بود و
هوا با اعتدال گردد و نمها باشد و بادهای خوش وزد و اگر مریخ بود فسادها پدید آید از خشکی هوا و افتادن
خصومتها و قتلها و بیماریهای که بمریخ منسوب است چون تبهای دایمی و برآوردن خون و اسقاط
حمل و آنچه یاد کرده ایم و بودن دزدیها و خیانتها و خوف سموم بود در وقت و نقصان بارندگی و نمودن
آتشها در هوا و فساد حال اشجار و تغیر حال لشکرها و بیماریها در گوسفند و اسپ و بز و شکستن سرما در هنگام
او و بودن اراجیف و اگر زهره بود فعل او مناسب فعل مشتری باشد و در مردم ظاهر شود طلب تزویج
و طرب و معاشرت و تندرستی مردم و در وی مضرت نباشد مگر تسلیط شدن زنان و ناسازگاری کردن
و ارزانی برده و ملبوسات و خوردنیها و اگر عطارد مدبر بود مزاج آن کوکب گیرد که بدو پیوسته باشد
یا مزاج موضع خود ظاهر شود از وی فعل آن کوکب و آن برج و تغیر حال هوا باشد و بادهای مضطرب

بود و مردم تیز خاطر باشند و حیلتها سازند و اراجیف بسیار افتد و خطها و نامها نویسند و خیانات کنند و اما حکم کلی آنست
که چون بد خسوف و کسوف سعد بود موضع خود را سعد گرداند و تاثیر او بخیر مائل بود و اگر نحس باشد موضع خود را
نحس گرداند و تاثیرش بشر مائل بود و اگر مدبر آن بنظر سعد مسعود بود فساد و مضرت کمتر باشد و اگر بنظر نحسان منحوس
باشند تاثیر ایشان در شر زیادت گرداند از طبیعت خود **ثمرهٔ پنجم در تاثیر مکان** اثر کسوف و خسوف
دران شهرها بیشتر بود که منسوب باشند ببرج خسوف و کسوف و طالع هر یک تا از کدام مثلثه است و آن مثلثه
دلیل کدام ربع است از ارباع عالم و بدانند که تاثیرات دران ربع بیشتر باشد و بلاد و دیار کنند با او آن شهرها که
ببرج خسوف و کسوف و طالع هر یک منسوب بود **ثمرهٔ ششم در مدت تاثیر کسوف و خسوف**
مدت تاثیر کسوفات از ساعت تمام مستولی هر یک معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا تا انتهاء او پس هر ساعتی
را در کسوف شمس یکسال حساب کنند و هر دقیقه را شش روز مثلا اگر ساعات تمام کسوف کلی یک ساعت
بود و دقیقه مدت تاثیر او یک سال بود و دوازده روز و در خسوف قمر یک ماه بود و یک روز **ثمرهٔ هفتم در معظم**
تاثیرات این تاثیرات را وقتی است که اثر او دران وقت قوی تر است و آنرا وجه عمل دانستن است که ساعات
زمانی که میان موضع کسوف و طالع کسوف است استخراج کنند بدان طریق که بگیرند درجات مطالع میان موضع کسوف و
طالع کسوف ببلد و آن را با ساعات متوجه کنند چنانکه در زیج گفته اند و بنگرند که با دوازده چه نسبت وارد هر نسبت
که این ساعات متوجه را بود بدوازده یعنی ساعات متوجه همان نسبت بود وقت معظم تاثیر را با ساعات تمام کسوف
مثلا اگر ساعات زمانی سه حاصل شده باشد نسبت او از دوازده ربع باشد پس معظم تاثیر بعد از گذشتن ربعی
بود از تمام ساعات کسوف و در خسوف همین باشد

شجرهٔ چهارم

در احکام طالع مولود و دلائل کلیات و جزویات و مفردات و مرکبات و خاص و عام در سعادت و شقاوت
داخلی و خارجی دوازده خانه در هفت شعبه **شعبهٔ اول** در کیفیت احوال موالید پنج اثمار **شعبهٔ دوم**

در اخلاق مولود - شش اثمار شعبهٔ سوم در صورت و مزاج مولود - سه اثمار شعبهٔ چهارم در احوال حواس و قوتهای نفسانی - یازده اثمار شعبهٔ پنجم در احوال عمر مولود و تحقیق خانها و ذکر عطیات کواکب - هفت اثمار شعبهٔ ششم در احکام طالع - شانزده اثمار شعبهٔ هفتم در احکام خانهٔ دوم - شش اثمار شعبهٔ هشتم در احکام خانهٔ سوم - چهار اثمار شعبهٔ نهم در احکام خانهٔ چهارم - پنج اثمار شعبهٔ دهم در احکام خانهٔ پنجم - هشت اثمار شعبهٔ یازدهم در احکام خانهٔ ششم - پنج اثمار شعبهٔ دوازدهم در احکام خانهٔ هفتم - شانزده اثمار شعبهٔ سیزدهم در احکام خانهٔ هشتم - سیزده اثمار شعبهٔ چهاردهم در احکام خانهٔ نهم - یازده اثمار شعبهٔ پانزدهم در احکام خانهٔ دهم - هشت اثمار شعبهٔ شانزدهم در احکام خانهٔ یازدهم - پنج اثمار شعبهٔ هفدهم در احکام خانهٔ دوازدهم - یازده اثمار -

شعبهٔ اول در کیفیت احکام موالید - پنج اثمار ثمرهٔ اول در مقدمهٔ این شعبه

طالع مولود عبارت ازان برج است که بر افق مشرق بود در زمان ولادت در ان وقت که بچه از مادر جدا شود و درجه دانستن آن برج را بآلت حاجت باشد و هیچ آلتی بهتر از اسطرلاب نیست تا اگر ولادت بروز بود ارتفاع شمس گیرند و اگر شب ارتفاع کوکبی از انچه بر اسطرلاب رسم کرده باشند اما بعد از اسطرلاب آلات دیگر هست که بدان ارتفاع گیرند و ساعات معلوم کنند از روز یا شب و ازانجا طالع استخراج کنند و این همه علما در زیج شرح داده اند اما اگر منجم حاضر نبود و آلتی نبوده باشد و آن زمان تربیت شود [illegible] اتفاق آن ممکن نبود پس استادان این فن طریقها آورده اند و آن را نمودارات [illegible] تا بدان علما درجهٔ طالع محقق شود و هر وقتی که منجم را خبر داده باشند از زمان ولادت پس منجم آن زمان را تخمین [illegible] یا از روز یا شب چند زمان گذشته باشد و ازان ساعت درجهٔ طالع و اوتاد ثبت کند [illegible] نمودار عرضه دارد اگر موافق بود یا طالع تخمین بران اعتماد کند و اگر موافق نیفتد بدان نمودار که خواهد

درست کند و باید که تفاوت هر دو بیش از نیم ساعت یا کم از نیم ساعت نبود جز این اصلاح دشوار باشد
اما در طالع تخمین عمل نموداران چون میزان و معیار است که بهرمس حکیم منسوب است و در بیشتر روایات
این هرمس ادریس پیغمبر است پس قول او آنست که موضع قمر در وقت مسقط النطفه طالع مولود گردد و طالع
مسقط النطفه موضع قمر باشد در وقت ولادت و بعد از وی نمودار بطلمیوس است پس قول وی آنست
که هرگاه که درجهٔ طالع وقت مثل تقویم کوکبی شود که مستولی بود بر جزو مقدم اجتماعی یا استقبالی شخصی ازان
سال در وجود آید و بعد از وی نمودار تیسیر است و آن را بزردشت باز خوانند و دیگر نمودارگان از والیس
اسکندرانی و ماشاءالله مصری و اهل هند و غیر ایشان هر کسی نموداری یاد کرده اند و با این احوال [illegible]
جهت آن ثبت نکردیم که مطلوب ازین مسوده احکام است و لیکن در زیج هر یکی روشن گفته ایم
و مثال نموده و مطالع های ارتفاعی لیلی و نهاری و آنچه بکار آید یاد آورده ثمرهٔ دوم در کیفیت

احوال مولود بوقت زادن قول بطلمیوس آن است که بنای آفرینش آدمی بر هفت قوت
و هر قوتی منسوب بکوکبی اول قوت طبیعی است و او بقمر منسوب است دوم قوت حیوانی است و او
بشمس منسوب است سوم قوت شهوانی و او بزهره منسوب است چهارم قوت تذکر و تفکر است و او
بعطارد منسوب است پنجم قوت غضبی و او بمریخ منسوب است ششم قوت نفسانی و او بمشتری منسوب
هفتم قوت ماسکه و او بزحل منسوب است پس این هفت کوکب بر آسمان بر مثال هفت چشمه اند بر روی
زمین و چنانکه ثمرهٔ هفت چشمه زمین که هفت بحر است در جوف زمین میرود و ازانجا باصل و عروق اشجار
میرسد و هر شجری بقدر استعداد نصیب خود میگیرد و ازان رسیدن و قبول کردن نشو و نما حاصل [illegible]
همچنان اثر قوت نفس کلی بهفت کوکب می پیوندد بواسطهٔ فلک ثوابت و از گذر انوار کواکب بارکان
اربعه میرسد و ازان اثر موالید موجود می شوند و مولود را نیمه قوتها و استعداد قبولیت آن قوتها در زمان
تولد کسب میکند و بقدر هیأت فلک و اشکال کواکب و حالات هر یک دران زمان و ثمرات آن [illegible]

ایام تربیت این اجرام از قوت بفعل می آید هر یک در وقت خویش مقدار قوت مؤثر در مبدا حال واستعداد وقبولیت
متأثر که مولود است پس چون محقق شد که حیات وممات وسعادت وشقاوت وخیر وشر ونفع وضرر وامثال
این که از صفات انسانست آدمی را بدین قوت نهاده است واین قوتها اثر انوار هفت کواکب است وجب
آن کند که در ابتداء حال کواکب در قوت وضعف وموافقت ومخالفت معلوم کند تا از انجا حالات مولود
را استدلال گیرند وحقیقت آنست که سعادت مولود از قوت وموافقت کواکب است وشقاوت از
ضعف ومخالفت پس هر کدام کوکب که با قوت تر بود در مبدا آن حال اثر آن در مولود ظاهر تر باشد
اما علامات وقت زادن اگر مریخ در وتد طالع مادر بود وآن برج مذکر بود ونیرین در برج مذکر خاصه
شمس آن فرزند بسلامت ماند واگر مولود مؤنث بود ونیرین در برج مؤنث خاصه قمر حکم همانست واگر
زحل در وتد طالع مادر باشد دشواری باشد واگر زحل در پنجم بود حکم همین باشد واگر در ششم بود مادر بعد
از وضع حمل بیمار شود وچه عجب که مفلوج ماند واگر در هشتم بود خوف مرگ باشد ومریخ وذنب درین
سه خانه نیز بد باشد **ثمرهٔ سوم در صحت طالع ولادت** حکم مولودی از طالع آغاز وجود او کنند
یا آغاز وجود مولود زمان سقوط نطفه باید که باشد ودریافتن آن زمان در وضع منجم بیاید واگرچه از سقط
[illegible] بهی باشد اما اعتماد بطالع ولادت بیش باشد وطالع سقوط نطفه را اثرے بود بے شبهت اما وقتی
[illegible] در جسم بود وچون موجود گشت از جائے عظیم بجائے عظیم دیگر رفت که از آن عظیم تر است
[illegible] حکم از آن بجا است وبرین نشست پس شناختن کیفیت وکمیت حالات مولود قابلیت صفات
[illegible] او درین وقت ضروری باشد چون این اصل معلوم شد واجب کند بر هر عاقل که
[illegible] فضل [illegible] بود ودانستن احوال کواکب وبروج در زمان ولادت تا از انجا معلوم کند
[illegible] وشقاوت مولود [illegible] اصلی وخارجی وحیات وممات وهر صفت که آدمی را در آن بود
ثمرهٔ چهارم در احوال مولود بعد از ولادت بچه بعد از آن که از مادر جدا شود منزلت

غوره بود ازان جهت که آدمی بر مثال نبات است در قوای طبیعی پس چنانکه بر غوره حکم انگور نتوان کرد
تا آنگاه که در وی بیشتر خلقت انسانی تمام نشود چون حرکات و سکنات برآید و دندان و قوت نطق و مثال
این واین در مدت چهار سال شمسی باشد واین چهار سال را مدت تربیت خوانند اما دلیلهای تربیت
مولود درین مدت دو نوع است خاص و عام خاص درجهٔ طالع است و صاحب او و مستولی و ارباب
مثلثات طالع و عام شمس است و قمر ازانکه بقای شخص بقوت این دو نیر است شمس بروز و قمر بشب
و قمر خود مخصوص است باحوال بچگان ازانروی که مزاج قمر دارد که سریع التغیر است خاصه که چون
نوبت قمر باشد واگر روزی بود صاحب نوبت شمس باشد از بهر فرداریت پس اگر طالع و
وی و هر دو نیر بود صاحب نوبت شمس باشد و هر دو نیر و ارباب مثلثات طالع خاصه
رب اول سعد باشد و بجمله گر ناظر خاصه که در اوتاد بوند و هر یک در جایگاه خود مقبول بود مولود پیوسته
تندرست بود و با اشتها و دراز عمر و عزیز در میان عشائر و یابندهٔ تربیت تمام اما اگر بعض دلائل نیک
حال بود و بعضی میانه حال باشد تربیت مولود و احوال او بر وسط گردد و این دلائل و مواضع هر یک اما
اگر وقت ولادت یکی از نیرین خاصه نیر نوبت مکسوف یا منخسف نحوس باشد یا بحد او در بیت ثامن
یا رابع اگر آن کوکب نحس بود یا منحوس گردد خاصه در وتد طالع آن مولود زود بمیرد اما اگر صاحب طالع
یا رب مثلثهٔ اول محترق بود یا منحوس گردد بحد او در بیت ثامن یا رابع خاصه که آن کوکب نحس بود مولود زود
بمیرد خاصه که صاحب ثامن یا رابع مریخ بود اما اگر نحسی در دوم طالع باشد مولود غذا دشوار پذیرد و اگر
قمر پس از اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع یا بعد از ولادت منحوس گردد ضرر قوی باشد و اگر مسعود بود نفع او
قوی تر بود اگر این دلائل یا بیشتر او در وبال باشد یا هبوط یا راجع یا ساقط یا محترق مولود بی مزاج ماند و اگر
قوی ترین دلائل یا قمر محصور بود میان دو نحس در یک برج یا دو برج خاصه که در وتد باشد مولود زود بمیرد
یا بدست مربیان بد بماند و معیوب گردد و خوار و عیب او در آن عضو پدید آید که بدان برج منسوب بود

خاصه که برج قمر معوج الطلوع بود و بدتر آن که خانۂ ششم بود و اما اگر قمر یا دلیل دیگر در میان سعدان افتد
بسیار کسان تربیت او کنند بشفقت و بیابد تربیت تمام اما اگر زهره و قمر از طالع ساقط شوند مولود از ما در تربیت
نیابد و بدتر آن بود که خانۂ عاشر یا رابع و صاحب هر دو بد حال بوند و منصرف از صاحب طالع یا از طالع ساقط
باشند اما اگر بعد از سه روز قمر بسعدے پیوند د در تد خاصه که آن سعد زهره بود مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و مولود غذا
نیکو قبول کند و اگر بنحسے پیوند د یا ذنب رسد شیر نقصان کند و مولود غذا قبول نتواند کرد **ثمرۂ پنجم در**
اقسام تربیت مولود تا مدت چهار سال رب مثلثۂ اول از طالع دلیل تربیت اول مولود است
از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه و رب ثانی دلیل تربیت اوسط است و آن بعد از یکسال و چهار
ماه است تا اتمام دو سال و هشت ماه و رب ثالث دلیل تربیت او آخر است و آن بعد از دو سال و هشت
ماه است تا اتمام چهار سال پس هر کدام ازین ارباب مثلثات که قوی حال و سالم تر بود از مناحس مولود
در نوبت تربیت او تندرست باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بد حال بود حکم بر ضد است خاصه که این کوکب
صاحب سادس یا ثامن بود و اگر راجع بود مادر یا دایه ترک او کنند و اما اگر این کوکب در عاشر بود و نحس ثامن بود
یا هابط بود در افلاک خود یا نحسے دیگر بود بدین صفت مولود از جاے بلند در افتد خاصه که آن کوکب زحل
بود و اگر آن برج آبی باشد در آب افتد یا در چاه و اگر بادی باشد از روزن خانه یا دریچه در افتد و اگر برج آتشی
باشد در تنور و آتشدان افتد و اگر خاکی بود از دیوار یا از بام خوف بود و اگر آن کوکب صاحب ثامن بود مولود
بمیرد و اگر صاحب سادس بود عیبے در روے پدید آید در آن عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد و آنرا
نود یم که حمل دلیل سر است و اطراف او بر روے و برج طالع مثل او تا دوازده خانه اما اگر آن کوکب مسعود
بود و یا بنظر سعدے مسعود شده باشد و بصاحب طالع بمودت ناظر بود مولود را آفت نرسد و اگر رسد صحت
یابد و اگر سعدے در او تاد بود یا ششم یا هشتم مولود بسلامت ماند و زحمت نیابد۔
شعبۂ دوم در اخلاق مولود شش اثمار ثمرۂ اول در دلائل کلی بر اخلاق مولود

خلق مردم خوی مردم بود وخوها بسیار است و هر یک خلاف یکدیگر چنانکه صورتهای مردم لیکن اصل همه
سه قوت است یکی عقلی که بعطارد منسوب است دوم غضبی که منسوب است بمریخ سوم شهوانی که منسوب است
بزهره و فروعات این سه اصل حد ندارد و بسبب امتزاجات این سه کوکب با یکدیگر و با کواکب دیگر و بودن
ایشان در بروج هر یک اما **امتزاج عطارد با مشتری** دلیل قوت عقل است در رایها صواب
وطلب علم نافع وفنون دیانت و امانت وحق گزاری وعدل وانصاف ونظر حقائق اشیا وامور آخرتی و
مانند این اما **امتزاج عطارد با زحل** رایها بد باشد وخطا چنین علوم مطعون ورسیده بود
بغور معانی وباریک اندیش باشد در کارها وچیزها اما اگر **امتزاج با مریخ** کند رایهای او بمکر و
حیلت بود وطلب حرب کند وخدیعت ونیرنجات وسیمیا ومانند این وسخت دل بود وموذی باشد
وبسیار غضب اما اگر **امتزاج با شمس کند** رای بسروری بود وملکی وامیری ودانستن علم شهامت
وزور کننده باشد ومتکبر ونظر او بکارهای حکومت باشد اما اگر **امتزاج با زهره کند** رای او
بمعاشرت بود ومناکحت وطلب شعر وموسیقی واصوات والحان وفن امیروا وتار وتلطف وخوش سخنی
ونیکخواهی خلائق ونظر بامور دین اسلام دارد اما اگر **امتزاج با قمر کند** رای بسفر بود ومساحت
وحرکت وعلم ومساحت وملاحی ونظر بامور اشعار دارد اما اگر ممازج دو یا سه کوکب اتفاق افتد
با عطارد مزاج همه را ترکیب باید دادن چنانکه در اول کتاب نموده ایم وغالب المغلوب جدا
کردن ومعطی را از مانع وبنا احکام بران نهادن ودیگران را شریک او ساختن وبحسب آن اتفاق
سخن راندن اما اگر عطارد بذات خود قوی حال باشد در صورت طالع مولودی او پیشوای قومی گردد و
مردم برای تدبیر او تمسک سازند وقول او حجت باشد واما اگر ضعیف بود وکم تدبیر باشد قوت عارضی ارد
مولود قوی حال بود در علمی که باشد ودران مشهور گردد ومحترم وباجاه اما اگر بسعدی مسعود بود واز هر علمی
که دارد منافع گیرد واگر منحوس بود ونحس مضرت بیند ازانچه بدان **ذکره دوم در دلائل خاص وعام بر خلائق**

دلائل خاص و عام درین قضیه دو نوع است امّا عام را دلیل کواکب است و بروج کواکب عطارد
و زهره و مریخ و قمر شریک ایشان امّا از بروج جوزا و سنبله و میزان دلیل فکرت اند و اسد و عقرب
و جدی دلیل غم اند و سنبله و میزان و قوس دلیل عقل اند و ثور و عقرب و دلو و حوت دلیل حمق اند و دلا
خاص طالع است و صاحب مستولی او و کوکب مبتز و قابل تدبیر قمر و قوی تر همه کواکب مبتز است خاصه
که در وتد طالع یا عاشر بود و آن موضع خانه یا شرف او باشد بعد از وی کوکب مستولی خاصه که صاحب
طالع بود بعد از آن قابل تدبیر قمر پس هرگاه که کوکبی در صورت طالع مبتز بود مدار خلق مولود بر
مزاج آن مبتز باشد امّا اگر مبتز نبود مدار خلق بر مزاج مستولی باشد بر طالع و موضع او و اگر مستولی نبود
مدار خلق بر قابل تدبیر قمر اگر او هم نبود مدار خلق او بر طالع بود و صاحب او اگرچه ساقط باشد پس بنگرند اگر
دلیلهای خلق مولود که عام اند در بروجی باشند که موافق مزاج ایشان بود از وجه عام پس حکم اخلاق
مولود از وجه خاص و عام کنند مثلاً چنانکه عطارد شریف تر است از دیگر کواکب بعقل و او در برجی بود
که بعقل منسوب است از آنچه گفته ایم مولود را عقل بکمال باشد خاصه که عطارد مبتز اتفاق افتاده باشد
پس هرکجا که دلیل خاص و عام جمع آید دلالات آن بکمال رسد چنانکه در ثمرهٔ امتزاج شرح آن داده ایم
پس از دلائل خاص و عام هر کدام که بذات خود قوی تر باشد اثر آن در خلق مولود ظاهرتر بود و آنکه ضعیف
تر باشد اثر او پنهان تر باشد **ثمرهٔ سوم در دلائل جزوی بر اخلاق** دلائل جزوی بر اخلاق بسیار است
آنچه قریب است آنست که دلائل خلق یا بیشتر آن در بروج ثابته باشد مولود ساکن بود در کارها و با وقار و آهسته
و برای خود ایستاده و متواضع امّا اگر در بروج ذوجسدین بود مولود رنگ آمیز بود و مصنّع و خوض کننده
در کارها و اگر در بروج منقلب افتد مدح و ثنا دوست دارد و بزرگ باش بود و بی التفات و خواهد که از هر صنفی
علمی چیزی بداند و آمیزنده بود با مردم امّا اگر دلیلهای خلق یا بیشتر آن در بروج آبی بود از مردم خلوت جوید و
متفرد بود از خلائق و اگر دلیل راجع بود رای گردان باشد و بر یک چیز قرار نکند و در کارها متحیر ماند و اگر بر موضع

دلائل خلق بخشان مستولی بود مولود چیزهاے بے طعم وبے مزه را دوست دارد وبویهاے ناخوش
را خوش کند وافعال وشیوهاے ناپسندیده را قبول کند واگر زهره ومریخ از طالع ساقط شوند خاصه
در برجے که بهیمی بود مولود احمق بود وبدگوے خلق وتهمت نهنده ودروغ ساز اما اگر مریخ قوی
بود وزهره شریک او مولود مائل بود بطرب وفسق وفجور ولهو وزینت ساختن بطریق عفت وزور
ودروغ بدکننده باشد اما اگر قوت زهره را بود دلیل همان کند اما بلطف وشیرین سخنی ومزاح وبازی مائل
بود واگر قوت مریخ بود بشرکت عطارد مولود دروغ گوے بود بحجت وخصومت وخلاف کننده سخن
خود باشد وبران حجت آورد ودر سخن تند وتیز بود اما اگر عطارد قوی بود ومریخ شریک او مولود غمز کننده باشد
ومزور ومنافق پیشه ونمام وراغب بتهمت وتخریب اما اگر قوت زهره را بود وشریک او عطارد مولود جوینده
عزلت باشد وطالب حکمت وحق گفتن وسخنان خوش وشیرین ومعنوی وداننده موسیقی وزدن ساز واگر
قوت عطارد را بود وزهره شریک او مولود شاعر بود ومناظره ومنادمت مائل وسخنان نمکین وخوش گوید و
طرب انگیز وبا موسیقی آشنا ورقاص خاصه بود که دلائل در برج میزان بود یا طالع برج میزان بود اما
اگر عطارد در برج باآواز بود مولود شعرخوان بود واگر زهره در برج باآواز بود مولود قوال شود خاصه در میزان
اما این قوتها از روے ذاتی وعرضی تفاوت کند بسیار احتیاط باید کردن در معارضه وتفریق آن ومستحضر
بودن بوقت احکام **ثمرهٔ چهارم در حکم مفردات** باید دانست که مهارت طبع در کارها از قوت دلائل
خلق است وحماقت طبع از ضعف دلائل خلق ومنفعت از چیزها که بسعادت دلیل است ومضرت از
نحوست او وشهرت یافتن از وتد ورفعت از صعود ودر اوج افلاک وخمول وگمنامی از سقوط دلائل وضیق
وعزت از شرف وذلت از هبوط وراحت وصحت از خانه ورنج وزحمت از وبال وشادی از فرح واندوه
از ترح اما اگر صورت طالع ودلائل موصوف باشند بصفات پسندیده ودر مواضع نیکو وقوتهاے ذاتی
وعرضی دارند مولود نادرهٔ جهان بود وآراسته بصفاتے واخلاقے که شرف کمال وفضیلت انسان

برنست از خارجی و داخلی اما اگر دلائل ضعیف و منحوس و ساقط تحت الارض بوند خاصه که هیچ کوکب بطالع ناظر نبود مولود در فتنه بهائم بود و بقدر خسیس و بدتر آنکه دلائل در برج بهیمی باشد یا بچ گنگ نه گفتن داند و نه شنیدن **ثمرهٔ پنجم** اگر عطارد در خانهاے زحل بود خاصه در دلو مولود فکرهاے بصواب کند و طلب علم فلسفه و طلسمات و هندسه و مانند این دوست دارد اما اگر در خانهاے مریخ بود دشنام دهنده باشد و بد اندیش خاصه در حمل غدر ساز و کید کننده بود و خدعت دوست دارد اما اگر در خانهاے زهره بود خاصه در ثور مولود هزال بود و دروغ گوے و تهمت نهنده و بیهوده مغرور و عجب آرنده و در میزان لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانهاے مشتری بود خاصه در قوس مولود پیر بود و در و در حوت حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در خانهٔ قمر بود مولود معاملت ساز بود میان عوام و کافی و اگر در خانهٔ آفتاب بود مولود تیز خشم باشد و تند و بزرگ باش و اگر در سنبله بود صاحب راے بود و پیش بزرگان مستوفی و فاضل و دبیر و اگر در جوزا بود داننده حکمت بود و کم ثبات و زیرک و فاضل و نویسنده و نقاش **ثمرهٔ ششم** هرگاه که طالع شخصے در سنبله اتفاق افتد آن شخص مصالح خود را خود سازد چنانکه بمراتب عالی رساند خود را بعقل و کفایت و درایت و مانند این و اگر طالع حوت بود همین حکم باشد لیکن مولود خود را بمنصب قضا و حکومت رساند اما اگر طالع جوزا بود در کارها تعطیل کند و زیان برد و خود را از مراتب عالی بیندازد و اگر طالع قوس باشد حکم همین باشد اما اگر طالع حمل اتفاق افتد مولود خود را بدست هلاکت دهد بسبب خیانت و کارهاے لشکریان و اگر طالع میزان بود حکم همین بود بسبب زنان و راندن شهوت اما اگر طالع ثور بود مولود خود را رنجه دارد و ستیزه کار بود و در زحمت اندازد و بسبب بیماری و علت شود و مکروه از زنان و شهوات و طالع عقرب مثل او باشد اما اگر طالع دلو بود مولود دشمن انگیز بود و دواب دارد و مکار و اگر جدی بود مولود کاسب باشد و سخت کوش در جمع مال و نگاه دارنده بود اما اگر طالع سرطان بود رسالت دوست دارد و سیاحت و الفت گیرد با عوام و اگر طالع اسد بود مولود ریاست طلب کند

و سروری و پیشوائی و صحبت ملوک و اکابر اما این حکم مفرد است طبیعی و در مرکبات تفاوت کند۔

شعبهٔ سوم در صورت و مزاج مولود — سه اثمار ثمرهٔ اول در نمودن دلائل او

صورت و مزاج مولود از روی کلیات چنانکه بران اعتماد افتد بر طبیعت متبرّ بود و یا بر طبیعت مستولی
بر طالع یا مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی متبرّ بود او قوی ترین
دلیل بود برین احوال و اگر متبرّ نبود مستولی بر طالع مدبر این احوال باشد و اگر این هر دو حاصل نیاید
حکم بر مستولی موضع قمر بود و اگر او نیز نباشد مدبر صاحب طالع باشد و اگر این چهار دلیل حاصل
آیند آن را که قوی تر بود مقدم دارند و دیگران شریک او باشند چنانکه نمودیم چون این مقدمه معلوم
شد دلائل مفرد نیز یاد کنیم **ثمرهٔ دوم در صورت و مزاج مولود بدلائل مفرد** اگر مدبر برین
حال زحل باشد و او مشرقی بود مولود سیاه چرده بود یا انگبین رنگ و آبادان تن و سیاه موی
و سینهٔ او موی ناک باشد و بردبار باشد و معتدل بالا و گران طبع و غالب بر مزاج او سردی باشد
و اگر مغربی باشد مولود گندم گون بود و سیاه چشم و لاغر تن و خرد اندام و اندک موی و غالب
بر مزاج او سردی و خشکی بود و اگر مشتری مدبر افتد و او مشرقی باشد مولود سفید اندام بود و پاکیزه و
سیاه موی و بزرگ چشم و دراز بالا و ساکن و کم سخن و کم آواز و غالب بر مزاج او گرمی و تری باشد
و اگر مغربی بود رنگ او سفید بود و نیکو لون نباشد و موی کمتر دارد و شهلا چشم و خرد اندام و غالب
بر مزاج او تری باشد و اگر مریخ مدبر بود و مشرقی باشد رنگ مولود سرخ سفید بود و ازرق
چشم و نیکو قامت و آبادان تن و میانه موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر مغربی بود
خرد اندام باشد و خرد چشم و سرخ موی و سرخ رنگ و اندک موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاج
او خشکی بود و اگر زهره مدبر بود و مشرقی باشد مولود پاکیزه روی و شیرین اندام بود و خوب
صورت و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز موی و اندام او بزنان ماند و

مقبول بود ونیکو شکل وخوش حرکات وسیاه چشم یا شهلا چشم وتیز شهوت ومزاج او معتدل بود میان
سردی وتری واگر مغربی باشد رنگ او سفید بود که با زردی زند ومعاشرت دوست دارد وجاه
طلب ولطیف طبع بود ونیکو قد وبسیار موی ومولع بر آمدن شهوت ناپاک وغالب بر مزاج او تری
بود واگر عطارد مدبر بود ومشرقی باشد رنگ مولود گندم گون باشد مائل بسیاهی ومعتدل اندام
بود وباریک تن ونیکو الفت وخرد چشم ومیانه موی وغالب بر مزاج او خشکی باشد واگر مغربی بود
رنگ با سبزی زند از گندم گونی ولاغر تن بود وخرد اندام وباریک آواز وچشم او در مغاک رفته وحدقه
او مانند بود وتیز فهم وغالب بر مزاج او گرمی وخشکی باشد واگر شمس مدبر بود لاغر تن باشد ورنگ
او با زردی زند وبزرگ سر بود وقوی بصر ومعتدل قامت وباشکوه وهیبت وغالب بر مزاج او
گرمی وخشکی باشد واگر قمر مدبر بود ومشرق باشد مولود سفید رنگ بود که با سبزی زند ونیکو منظر
ومتحرک وپاکیزه اندام وغالب بر مزاج او سردی بود واگر مغربی باشد فربه باشد وسست اندام و
نیکو معیشت وبیمارناک ورنگ او مائل بزردی بود وروشن ودراز موی واعضای او در حرکت وتیز
کام وغالب بر مزاج او تری بود تا یاری دهند بدین کواکب را چنانکه آفتاب را یاری دهد در هیأت وجمال
وفربهی وبزرگی قامت ودر گرمی وخشکی مزاجها وقمر یاری دهد در اعتدال هر صفتی وتری مزاجها وحرکت

ثمرهٔ سوم در احکام بر حالات پنج کوکب متحیره چون در اول تشریق بود مولود تناور بود
وتوانا وقوی جثه وچون مقیم شود مولود قوی تن بود ومعتدل قامت وجلد وچون راجع بود مولود خرد تن
وضعیف تن بود وچون نهم استقامت بود مولود معتدل تن باشد وچون در شعاع شمس بود مولود خسیس باشد
ودون همت وآفتها بدو رسد اما اگر صاحب طالع بر ذروهٔ فلک تدویر بود مولود کشیده بالا باشد و
خرد اندام وتن او وطرف بالای او قوی تر بود واگر بر حضیض بود مولود کوتاه قامت باشد وخرد اندام
وطرف زیر او قوی تر واگر در میان ذروه وحضیض باشد یعنی در نیمی از دو مقام مولود معتدل اندام بود

قوی میان دلگاه و اگر اتفاق افتد که صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک اوج و دران وقت هم به
ذروهٔ تدویر باشد بالاے مولود از حد اعتدال بگذرد به درازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد او در غایت
کوتاهی باشد اما اگر درجهٔ طالع از اوائل برج افتد مولود دراز بالا بود و اگر در آواخر افتد کوتاه بالا بود و
اگر از اواسط افتد با اعتدال باشد و اگر بیشتر دلائل درازی یا کوتاهی و فربهی و لاغری و قوت و ضعف
و رنگ و مزاج چون با همدگر موافقت کنند مولود را از حد اعتدال بگذرانند دران صفت و هیات و
مزاج و رنگ -

شعبهٔ چهارم در احوال حواس و قوتهاے نفسانی - یازده اثمار ثمرهٔ اول در حواس ظاهر

پنج حس است آدمی را اول سمع است یعنی شنودن آوازها و الحانها بتوسط هوا ارکلی و حدوث آن از گوش
است و تربیت کنندهٔ او زحل است بشرکت مریخ دوم بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال و حدوث
آن از چشم است و تربیت کنندهٔ او شمس است بشرکت قمر سوم شم است یعنی بوسیدن چیزها و دانستن
بوے خوش از ناخوش بسبب هوا و حدوث آن از بینی است و تربیت کنندهٔ او زهره است بشرکت مریخ
چهارم ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ او از شیرین و حدوث او زبان است و اطراف
دهان و تربیت کنندهٔ او عطارد است بشرکت قمر پنجم لمس است یعنی دانستن نرم از درشت و گران
از سبک و این قوت در همه اعضا پراگنده است و بیشتر او در سر انگشتان و تربیت کنندهٔ او قمر است بشرکت
زحل اما هر کدام که ازین کواکب قوی بود و دور از خانهٔ ششم و هشتم و از نحوس آن حس که بدو منسوب است
بکمال باشد و اگر ضعیف بود یا دران دو خانه باشد یا نحسے منحوس آن حس ناقص بود و با خلل و اگر همه
دلائل پاک بوند از نحوس و قوی حال یا بیشتر ایشان بهمدیگر ناظر بوند و در اوتاد یا مائل الاوتاد باشد دلیل
سلامتی هر پنج حس بود و بر ترقی بودن آن قوتها اما اگر دلیل قوت حسی از نحسے منصرف شود و بسعدے
متصل گردد یا از موضع بیرون آید و بموضعے که بدو منسوب باشد رونده بود قوت او زیادت شونده بود

و هیچ وجه نقصان نپذیرد اما اگر دلیل از سعدی منصرف و بنحسی متصل گردد یا از موضع نیک بموضع بد
آید و یا رونده بنزد حضیض یا راجع خواهد شد یا در شعاع خواهد رفت آن حس که بدو تعلق دارد بخلل پذیرد و در نقصان
افتد و اثر آن وقتی ظاهر شود یا قوت گیرد که نوبت تربیت بنوبت از انواع بدو رسد و آن اثر بحسب قوت
و ضعف آن دلیل باشد در وقت تربیت او **ثمرهٔ دوم در حواس باطن** همچنانکه حواس
ظاهر پنج است حواس باطن نیز پنج است و در اسم و صفت ایشان خلاف بسیار است پس آنچه مشهور است
آن است که اول قوت واهمه است و او را خاطر نیز خوانند دوم قوت مصوره است و او را مخیله نیز خوانند
سوم قوت متفکره است و او را مدبره نیز خوانند چهارم قوت حافظه است و او را ثابته نیز خوانند پنجم قوت
ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس باطن اگرچه هر یکی بصفتی و فعلی مخصوص است چنانکه حواس
ظاهر اما افعال این حواس مسلسل است بیکدیگر و یک فعل با تعلق انساز بدیگری و آن بدیگری موصوف
نشود و میان صفت مبانحی نفس و عقل بعالم محسوس نباید و معلوم غیری نشود و ما را غرض این است که هر یکی
از این پنج حس بکوکبی منسوب است از خمسهٔ متحیره چنانکه قوت وهم منسوب است بزهره و قوت حافظه منسوب است
بزحل و قوت ناطقه منسوب است بعطارد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود از این پنج کوکب بقوتهای
ذاتی آن حس که بدو منسوب است بکمال باشد و اگر ضعیف بود آن حس نیز ضعیف بود و چون کواکب بقوتهای
ذاتی و عرضی آراسته باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان باشد اما قوت و ضعف این حواس هم
بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهر گفته شد در اتصال و انصراف دلائل و حالات دیگر زیادت
و نقصان **ثمرهٔ سوم در دلیل عقل** دو قوت دیگر است در آدمی یکی را عقل عملی خوانند
و معاش و دوم را عقل نظری و غریزی گویند پس آدمی بعقل عملی تواند شناخت نیکی از بدی و ظلم از عدل
و بدین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام امر بهتر است از امور دنیاوی و عالم شاهد تا شخص بدان
قیام نماید و او را با معاش دیگر نیز گویند و او منسوب است بقمر دوم **عقل نظری** که بدو شناسد

ذات وصفات خدای تعالی بحقایق اشیا و معقولات رسد و فرق کند میان حدوث و قدم و ارواح و اجسام و او را نامهای دیگر نیز گویند و او منسوب است بآفتاب پس هر کدام ازین دو نیر که قوی حال بود در مولود آن عقل بکمال باشد اما اگر قمر بقوتهای عرضی موصوف بود اثر او عظیم تر باشد و اگر آفتاب بقوتهای ذاتی آراسته بود اثر او قوی تر بود و اگر این هر دو نیر بهمدیگر ناظر بودند بنظر مودت و اجتماع نکرده یا بصاحب او یا بهر دو خاصه از او تا در این هر دو قوت در مولود بغایت و نهایت باشد و مولود در امور دینی و دنیاوی زیرک بود و دانا و هر مصلحت را در وقت او گذارد و بجای آورد و دنیا نکو یابد و دارنده ناموسها باشد و اگر نظر عداوت بود کارها سازد و در علم سیاست نیک باشد و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع و صاحب او ساقط مولود در کارهای دنیوی و اخروی بی تدبیر بود و جاهل باشد **ثمرهٔ چهارم در نسبت قوتهای نفسانی بکواکب** قوتهای نفسانی بر سه قسم اند که تربیت دهنده بود اشخاص را اول روح طبیعی است که موضع او در جگر است و نتیجهٔ او سه قوت است اول قوت غذا دادن دوم قوت بالیدن سوم قوت توالد و تناسل اما فعل این روح در چیزها کثرت طلبیدن است و اشتها و تعطیل در کارها و کاهلی و آز و در ناز و نعمت بودن و در آرزو و نگاه داشتن و تنهائی و صبوری و او از تاثیرات قمر است بشرکت مشتری و دوم روح حیوانی است و منزل او در دل است و نتیجهٔ او دو قوت است اول فعل کردن دوم یافتن چیزها اما هر چه آدمی را خشم بدان است و قهر کردن آن و بغض و حسد و کینه و طمع و شجاعت و تفوق و تحمل و قاعده بدین روح تعلق دارد و او از تاثیر آفتاب است بشرکت مریخ سوم روح نفسانی است و او را ناطقه نیز خوانند و قول بعضی آنست که موضع او در دماغ است اما در حقیقت او را منشا یاد نکرده اند و هر قوتی را در وی دست و ولایت است و محققان گفته اند که او از عالم غیب و امر الهی است و تعلق او در آدمی نه چون قوتهای دیگر است و این قوت است که آدمی را از حیوانات جدا کند و او را باری تعالی بخود اضافت کرد که **و نفخت فیه من روحی** و دیگر فرمود که الروح من امر ربی و بهره طلب علم است و حکمت و ادب و سعادت آخرت و جستن نجات از ضلالت و رستگاری و

طلب دانستن از علم طبیعت تا پیوند د بعالم آخرت و معاد قصد و صفت اوست بیاری عقل نظری و
بعضے گفته اند که او همان فعل نظری هست و تربیت کنندهٔ او عطارد هست بشرکت زهره پس هرکدام
ازین کواکب قوی حال باشند بقوتهاے ذاتی و سعود بدیشان ناظر و نحوس ساقط در مولود آن روح بکمالی
بود و اثرا و ظاهر تر باشد و نتیجهٔ آن بغایت رسد و هرکدام که ضعیف بود اثر او پوشیده تر باشد اما اگر کوکب
یکدیگر ناظر بوند و در اوتاد باشند این همه قوتها عظیم بود و در تزاید و ظاهر اما آن اصل را نیز این جایگاه
نگاه دارند که در ثمرهٔ حواس ظاهر گفته شد در زیادت و نقصان بسبب اتصال و انصراف و دیگر حالات
دلائل اما قوتے دیگر هست که آن را خارج طبیعت خوانند و آن قوت سبب فساد مزاج است و باطل
شدن شخص و آن خاص تعلق بزحل دارد و بعضے گفته اند که شریک او قمر است و از جزویات شریک او آن
کوکب است که دلیل موت باشد در صورت طالع چنانکه نموده شد **ثمرهٔ پنجم در عارضها و
آفات نفسانی** این حالات از ساقط بودن قمر و عطارد هست از یکدیگر و سقوط هر دو از طالع و صاحب
او و اگر در برجهاے بهیمی بوند بدتر باشد و مولود سخت احمق بود و جاهل و اگر نحسان بدیشان ناظر بوند یا
ایشان منحوس بوند در مولود بسیار بهایم پدید آید از انواع صرع اما اگر طالع روزی بود و زحل بر مرکز و تدے
باشد خاصه و تد طالع مولود را جنون پدید آید خاصه که برج ثور بود اما دیوانهٔ ساکن بود و کم آزار و خاموش
و اگر طالع شبی بود و مریخ بر مرکز و تدی باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود دیوانه شود و دیوانهٔ مضر باشد
و متحرک و آن بدتر بود که قمر و عطارد چنان بود که گفتیم **ثمرهٔ ششم** اگر مریخ بر وز بر حاق و تد بود و زحل خاصه
یکے ازین دو نحس در سرطان باشند یا سنبله یا حوت یا بعضے ازین دلائل در طالع بوند در سر و دماغ مولود
رطوبت غلبه کند خاصه که در عقدهٔ راس بود و در عقدهٔ ذنب بدتر بود پس مولود را دیو زده و پری زده خوانند
و هر علت که سبب غش کردن و زبان گفتن بود ظاهر شود و ترس و بددلی و زهریت پدید آید خاصه که مریخ در
طالع بود و بد حال یا راجع و بدتر آن که سعود از وی ساقط باشند یا او با ذنب بود پس ممکن باشد که مولود خود را

از ترس و خیال بد انگیختن باطل کند و یا مصالح خود را بزیان برد **ثمرهٔ هفتم** بودن نیرین در بروج مذکر در افزایش
دفع کید مردان و در طالع زنان مائل گردانند ایشان را بفعلهای مردان و اگر نیرین در بروج مونث باشند مائل
گردانند مردان را بافعال زنان و زنان را بافعال مردان **ثمرهٔ هشتم** بودن زهره و مریخ در بروج مذکر
در افزایند آنچه گفته شد در احوال مردان و زنان خاصه اگر قمر همدران بود و اگر در برج مونث باشد در تانیث
زنان زیادت کنند و مردان را بفعل زنان برند **ثمرهٔ نهم** اگر طالع مرد عقرب بود و زهره در طالع و نحس
بر و ناظر مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ در ثور بود و طالع ثور باشد حکم همان باشد و زن
کننده باشد و اگر زن را طالع بدین صفت باشد از عقرب یا ثور آن زن سحتری کند و عقرب
قوی تر بود و لباس و روش بشکل مردان دارد **ثمرهٔ دهم** اگر عطارد و زهره و مریخ در بروج مونث
باشند خاصه در سنبله یا حوت یا عقرب و زحل بدیشان ناظر بعداوت خاصه بزهره یا بعطارد مولود اگر مرد بود عنین باشد و اگر این
دلائل در بروج مذکر بود مولود زن باشد عقیم بود و بمردان بی رغبت خاصه در سنبله یا میزان که هر دو برج عقیم اند و اگر این سه دلائل در بروج مذکر
و مونث باشند و باهمدگر ناظر و نحوس بود و بعضی از هفتم بود و بعضی در طالع زحل در هفتم بود یا صاحب طالع در هفتم بود
مولود فاعل و مفعول بود **ثمرهٔ یازدهم** بودن زهره و مریخ در بروج مونث و عطارد بهر دو ناظر و یکی
از ایشان در ششم مولود بغلامان و خدمتگاران مائل بود و بسیار غیرت باشد در کسان خود خاصه که دلائل
ضعیف بوند و اگر زهره ساقط بود از طالع مولود کم شهوت باشد و اگر این دلائل یا بعضی بصاحب ششم
یا صاحب یازدهم نگرند مولود عاشق شونده بود بر امردان و اگر آن دلائل در برج مذکر باشند و نظر بطالع
مولود مائل بود درین فعل و تیز شهوت باشد اما اگر عطارد در خانهای مریخ بود مولود دلیر باشد درین فعل
و اگر در خانهٔ زهره بود کمتر کند و پوشیده تر و اگر خانهای عطارد بود فعل او بر توسط بود و امردان او را
دوست دارند اما اگر مریخ در خانهای زهره بود یا زهره در خانهای مریخ یا هر دو در خانهای یکدیگر
مولود تیز شهوت باشد و بلند کار و همه نوع بدو روا بود و حکم طالع زن همین باشد و اگر صاحب طالع در هفتم

بود یا زهره و آن برج بهیمی باشد مولود با حیوان جمع آید و بمقابضه انزال کند و لذت از خود سازد خاصه که عطارد
با زهره بود یا نظر دارد —

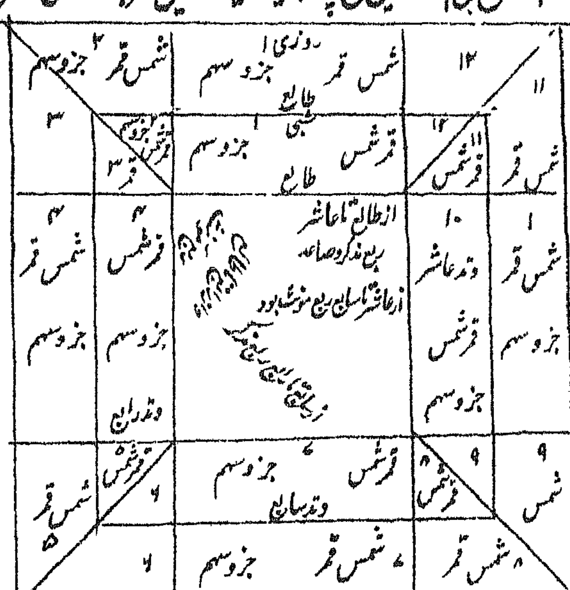
شعبهٔ پنجم در احوال عمر مولود — پنج اثمار **ثمرهٔ اول** در مقدمهٔ این اصول هیچ شک نیست
که شناختن احوال عمرها عند الله است تعالی و تقدس اما بزرگان این فن تجربه و قیاس اصولے چند
یاد کرده اند و آن دو دلیل است یکے هیلاج دوم کدخداه و هیلاج دلیل روح است و کیفیت عمر
و کدخداه دلیل جسم است و کمیت او اول کسے که در کمیت و کیفیت عمر سخن گفت هرمس بود و بعد از وے
بطلمیوس که تلمیذ اوست و بعد از ان بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل روح است و کدخداه دلیل
بدن بعضے گفته اند هیلاج دلیل بدن است و کدخداه دلیل روح و اصح آنست نظر و موافقت هردو
بقاے شخص باشد اما حکماے طبیعی گفته که عمرهاے مولود چون نسب است بمیراث رود هرچند که عمر پدر و
جد و قبیلهٔ او بوده باشد عمر مولود نیز همان قدر باشد یا بچیزے کم و بیش و ابو معشر در کلیات عمر میگوید که اگر سیلاب
اتفاق افتد بوقت تحویل قران وسطی و طالع یکے از دو خانهٔ زحل یا مشتری بود و در مولود نهاری آفتاب
هیلاج بود و یا در مولود لیلی قمر هیلاج بود و کواکب دیگر قوی حال بوند و در او تاد و ناظر هیلاج یا کدخدا
ممکن باشد که مولود سالهاے قران وسطی عمر یابد و آن دویست و چهل و هشت سال است بتقریب
اما اگر این اتفاق بوقت تحویل قران کبرے افتد و دلائل معاون گردند چنانکه گفتیم ممکن باشد که مولود سالهاے
قران کبرے عمر یابد و آن نهصد و هشتاد سال بود بتقریب و عمر نوح باستشهاد آورده است اما قول بعضے
کسان آن است که چون آفتاب هیلاج بود و در خانه یا شرف خود بود هم کدخداه باشد عطیت کبرے خود
دهد و آن صد و بیست سال باشد پس اگر قمر مدد و ناظر بود بنظر مودت از وے بیست و پنج سال در فزاید
و همچنین زهره هشت سال و عطارد بیست سال و مشتری دوازده سال مبلغ صد و هشتاد و پنج سال باشد
و چون هر دو نحس ساقط بوند از کدخداه واجب کند که مولود بدین عطیت رسد و ابو معشر برین قول است اما

معتبر

جمهور بر آنند که عمر مولود از صد و بیست سال که عطیت کبرای آفتاب است درنگذرد و این وقتی شاید که آفتاب هیلاج بود و در حظ خود باشد یا او کدخداه باشد و سالم بود از نحوس و طالع و کواکب دیگر قوی حال باشند اما اگر این احوال قمر را بود با آن شرائط ممکن باشد که مولود صد و هشت سال عمر یابد که عطیت کبرای قمر است

ثمرهٔ دوم در طلب هیلاج متقدمان پنج اصل یاد کرده اند که هر یکی را از آن هیلاج خوانند اول نیر اعظم که هر یکی زان هیلاج چشمهٔ قوت حیوانی و مایهٔ زندگانی است و دوم نیر اصغر است که چشمهٔ قوت طبیعی و مایهٔ کون و فساد است و ثالث و رابع نتایج این هر دو و آن جزو مقدم است و سهم السعادت و خامس درجهٔ طالع که چون روح است میان بدن پس چون درجهٔ طالع محقق شود و اوتاد و مواضع کواکب اگر طالع روزی بود نظر با آفتاب کنند اگر او در طالع یا نهم یا دهم یا در هفتم یا در چهارم یا در یازدهم یا در پنجم یا دوم یا هشتم یا نهم پس او شایسته بود هیلاجیت و اگر درین خانها نبود نظر بقمر کنند اگر او نیز در طالع بود یا دهم یا هفتم یا یازدهم یا چهارم یا پنجم یا دوم یا هشتم یا نهم یا سوم هیلاجیت شایسته بود و الا ترک او نیز کنند و نتایج هر دو بنگرند پس اگر طالع اجتماعی بود روزی یا شبی اول بجزو اجتماع بنگرند اگر در اوتاد بود یا مائل الاوتاد شایسته بود هیلاجیت و الا او را نیز ترک گویند و نظر بسهم السعادت کنند اگر او نیز در اوتاد یا مائل الاوتاد بود شایسته بود هیلاجیت و الا او را نیز ترک کنند اما اگر طالع استقبالی بود روزی یا شبی بحسب سهم السعادت بنگرند اگر نشاید بعد از و بجزو استقبال نظر کنند و این هر دو نتیجهٔ نیرین در اوتاد یا مائل الاوتاد نبوند و نیرین شایسته نباشند هیلاجیت پس هیلاجیت بر درجهٔ طالع ثابت شود که او بطبع هیلاج است اما در طالع شبی قمر مقدم بود بر شمس اگر در اوتاد یا مائل الاوتاد و هم و سوم نبود شمس بنگرند هم بدان صفت و ترتیب که در پیش گفته ایم و اجتماع یا استقبال مقدم را در روز و شب اعتبار کنند اما اگر این هر چهار نشاید درجهٔ طالع هیلاج باشد و اگر درجهٔ طالع هم نشاید مولود را عمر نباشد اما قول متقدمان آن است که در طالع روزی و شبی اگر آفتاب در ربع مذکر و برج مذکر بود شایسته بود هیلاجیت الا در خانهٔ دوازدهم و ششم اما اگر قمر بروز و شب بالای زمین یا بر زمین بود اگر در ربع مؤنث و برج مؤنث

بود شایسته باشد بهیلاجیت و در نهم نشاید اگر برج مونث بود و آفتاب نیز در نهم شاید اگر برج مذکر بود که فرح
اوست و قمر در سوم شاید بروز و شب که فرح اوست اگر برج مونث باشد و در هشتم نشاید اگر برج مذکر باشد اما
قول ویتیوس بران است که اگر آفتاب در خانهٔ هفتم بود و در برج مونث بهیلاجیت نشاید و در هشتم شاید اگر برج
مذکر باشد و یاد کرده ایم در شجرهٔ اول که ربع مذکر از درجهٔ طالع است تا درجهٔ عاشر و آن ربع دیگر که در مقابلهٔ
اوست و بدانند که بسیار اقاویل مختلف درین عمل است اما تحقیق اینست اما شایستگی بهیلاج از دو وجه باشد
یکی بمواضع چنانکه گفته شد و دوم بکدخداه چنانکه اگرچه بهیلاج موضع شایسته باشد چون او را کدخداه نباشد
او هیچ روی بود بدین لا از روی حقیقت هیلاج و کدخداه دو معتبر اند در صورت طالع جهت بقای
مولود از نیرین و غیر نیرین چنانکه نموده شد پس این اقاویل در زایچه طالع نمودیم و ترتیب هیلاجات نهادیم در موضع
شایسته روزی و شبی از اینچه در پیش گفتیم تا مثالی باشد و سطر اول از اینچه طالع که بسرخی نوشته است طالع روزی است و
سطر دوم که بسیاهی نوشته است طالع شبی است و درین عمل زایچها بسیار کشیده اند این مختصر نموده و معانی در و جمع و جدل نیست والله اعلم



در طالع استقبال روزی یا شبی سهم بر جزو مقدم باشد
و در طالع اجتماع روزی یا شبی جزو بر سهم مقدم باشد

ثمرهٔ سوم در طلب کدخداه چون هیلاجیت بیکی ازان پنج اصل ثابت شود بروے کدخداه
طلب نمایند و کدخداه آن کوکب بود که مستولی باشد بر موضع هیلاج از ارباب حظوظ او و ناظر بود و اگر بر حسب
نباشد بر حیت جائز باشد اما بعضے کسان اتصال محل را نیز روا داشته اند اما اگر شمس یا قمر بهیلاجیت ثابت
باشند و در خانه یا شرف خود بوند اولیٰ تر باشند بکدخدائی اما دقت باشد که در صورت طالعے هر پنج اصل هیلاج باشد
بموضع و کدخداه پس حکم بران نهند که از همه قوی تر باشد بمحل و کدخداه و کثرت هیلاج دلیل قوت حیات است
و سلامتی مزاج و بسیاری کدخداه دلیل طول عمر است و خوشی عیش **ثمرهٔ چهارم در کیفیت عمر** هر کوکبے را چهار
عطیت است اول عظمیٰ ثانی کبریٰ ثالث وسطیٰ رابع صغریٰ اما عطیت عظمیٰ در دولتها و ملتها بکار دارند و
باقی را در موالید و کدخداه عطیت عمر بحسب موضع خود دهد چنانکه اگر بحقیقت وتدی بود از اوتاد سالها کبریٰ خود عطا
کند و اگر مائل الوتد بود سالهاے وسطیٰ عطا کند و اگر بحقیقت زائل الوتد بود سالهاے صغریٰ عطا کند اما اگر سعدے
بکدخداه ناظر بود از درجه وتدی سالهاے صغرے خود در عطیت کدخداه زیادت کند و اگر از درجه مائل الوتد نگرد
ثلثان عطیت صغرے خود زیادت کند و اگر از درجه زائل الوتد نگرد ثلث عطیت صغرے خود زیادت کند اما بعضے
گفته اند اگر آن سعد در وتد بود سالهاے صغرے خود زیادت کند و اگر در مائل الوتد بود بعدد سالها ماه زیادت
کند و اگر در زائل الوتد بود بعدد سالهاے روز زیادت کند در عطیت چنانکه گفتیم اما اگر نیرین ناظر بود بکدخداه بنظر مودت زیادت کنند بنظر مودت در عطیت
چنانکه گفتیم و بنظر عداوت نقصان کند بهمان نسبت و بنظر عداوت بهمان نسبت کم کند از عطیت کدخداه و اگر نحسے
بکدخداه نگرد بعداوت از وتدی سالهاے صغرے خود از عطیت او کم کند بهمان نسبت که در سعدان
گفته شد که زیادت کنند در هر خانه اما نظر مودت نحسان نه چیزے کم کنند و نه زیادت اما در افزایند در
خوشی عیش مناسب قبول در دو سعدان بنظر نحس خود چیزے کم کنند پس اگر کدخداه قوی حال بود مولود
خوش عیش باشد و با راحت و پاکیزه باش و فراخ روزی و ترتیبهاے نیک یا بد پیوسته تندرست
بود و عطیت خود را تمام کند اما اگر کدخداه محترق بود بکدخداه نشاید مگر در خانه یا شرف خود و مسعود بود و ناظر اما اگر

آن سعد که کدخداه ناظر بود و قوی حال بود و نظر قبول باشد از مایل الوتد چهار دانگ سالهای صغری خود زیادت کند اما حکم نحس که کم کند همچنین باشد اگر ضعیف باشد و از جانهای بد نگرد سالها کم کند نه ماه و نه روز و اگر قوی حال بود و از جایهای نیک نگرد ماه و روز کم کند اما ابومعشر آورده است در موالید کبیر که اگر موضع هیلاج یا کدخداه پیش از مرکز وتدی بود تا نهایت پنج درجه را هم از حساب آن وتد دارد اگر از آن برج بود و نه از برج پیش از وی اما بسیار طالع مولودها در نظر آید عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کدخداه و دیگر دلائل که تسویه البیوت را اعتبار کرده بودند و جهت نگاه داشته و در بعضی طالعها دیده شد که حکم از صاحب او کرده بودند اگرچه درجهٔ او طالع اواخر برج افتاده بود و التفات نکرده بدان پنج درجه که پیش از مرکز هر خانه است که آن را درجات سیته خوانند و در بعضی طالع دیده شد که درجهٔ طالع بعد از پانزده درجه برجی افتاده بود و حکم آن طالع هم از صاحب طالع کرده بودند هم از صاحب دوم همچنین هم از دوازده خانهٔ طالع و ابوالمحامد غزنوی در کفایه آورده است که معتبر چنین است و اگر پیش از پانزده درجه بود حکم او از صاحب و مستولی او کنند و متقدمان بر آنند که پنج درجه پیش از مرکز هر خانه ضعیف بود چنانکه گفته شد سبب آنکه تمسک بچیزی سازند یا حجتی آرند و دعوی میکنند که چون کوکب در پنج درجه بود خانهٔ گذشته از وی بی بهره شده باشد و چون هنوز پنج بدرجهٔ خانهٔ دیگر نرسیده بود و آن خانه از وی نصیب نیافته بود پس این پنج درجه نه از این خانه نسبت دارد و نه از خانهٔ پیش او را ضعیف داشتند و میته و مردار خوانند و بعضی کسان درجات حشو گویند و میگویند که چون کوکب درین حد بود ضعیف باشد اما بعضی از اصحاب احکام گفته اند که طالع در هر درجه که خواهی گو باش قوت طالع از اول برج بود و بعضی گفته اند که آغاز قوت طالع پیش از درجهٔ او بود به پنج درجه و نهایت قوت وی اول پنج درجه خانهٔ دیگر باشد بعد از وی و بعضی گفتند قوت طالع از درجهٔ طالع بود تا اول درجهٔ خانهٔ دیگر اما اصح آنست که آغاز قوت طالع از درجهٔ طالع بود و غایت قوت او بر درجهٔ طالع و نهایت قوت آخر برج اگرچه درجهٔ طالع آخر برج افتاده باشد جهت آنکه قوت طبیعی هر برجی بدیگری نسبت ندارد و پس کوکب چون بطالع در آید آغاز

کند از مزاج خود قوت دادن طالع را با مزاج طبیعت طالع و چون بدرجهٔ طالع رسد قوت او بتدریج
بکمال رسیده بود و چون از آن درجه بگذرد قوت او روی بنقصان نهد تا در برج متصل شود و چون
ببرج دوم انتقال کند آغاز کند از قوت خود نمودن بهمان نسبت که گفته شد از مزاج خود و طبع آن برج
همچنین تا دوازده خانهٔ طالع پس حکم این مقدمه کوکب در خانه که بود حکم او از همان خانه کنند اما بعضی
گفته اند حیثیت اعتبار کنیم بهمین طریق که گفته شد و وقتی که حکم بر حالهای ظاهر مولود کنیم و بر سعادتهای
خارجی و تسویة البیوت را اعتبار کنیم و وقتی که حکم بر حالهای باطن مولود کنیم و سعادات داخلی اما در
استخراج هیلاج واجب بود اعتبار تسویة البیوت جهت آنکه این عمل داخلی بدن است و بروح بخار
بدن تعلق دارد اما در استخراج کدخداه بعضی گفته اند که حیثیت را اعتبار کنیم که او دلیل عمرست و عمر
از غلبهٔ قوتهای باطنی است نیست حقیقت این عمل باقاویل بزرگان **ثمرهٔ پنجم در نمودن
صورتهای طالع و مواضع کوکب** طوالع که واقع شود از سه نوع بیرون نباشد
یا قائم بود یا مائل یا زائل و علت این تفاوت از عروض بلدان باشد اما قائم آن بود که طالع برجی
بود و مرکز دوم از برج دوم بود از آن برج که بعد از طالع بود و سوم از برج سوم همچنین تا دوازدهم خانه اما مائل
چنان بود که طالع برجی بود و مرکز دوم از برج سوم که بعد از طالع بود و سوم از برج چهارم همچنین
تا دوازدهم خانه اما مائل چنان بود که طالع برجی بود و مرکز دوم از برج سوم و مرکز سوم از برج چهارم پس مرکز
عاشر او از برج یازدهم بود اما زائل چنان بود که طالع برجی افتد و مرکز دوم او هم از این برج افتد و مرکز سوم او
از دوم باشد و مرکز چهارم از سوم پس مرکز عاشر او از برج نهم باشد **مثال** طالع قایم از میزان است سیزده
درجه و عاشر او سرطان یازده درجه و خانهٔ پنجم چهارده هم درجه دلو و مشتری در پنجم به درجه و پنجاه و پنج دقیقه
و زحل در پنجم به پنج درجه و چهل و نه دقیقه پس مشتری در آخر قسمت چهارم است بتسویه و بحیثیت در
درجات ششم و زحل در چهارم بتسویه پس حکم مشتری از همان برج کنند و حکم زحل را از چهارم **مثال** طالع

مائل طالع جدی است بدرجهٔ آخر و مرکز دوم او از حوت در پنج درجه پس عاشر او میزان بود از عقرب و
منزل ثانی عشر قوس بود و جدی شش درجه و مریخ در جدی باول درجه و زحل در جدی بده درجه با
مریخ و درین صورت و در خانه ثانی از دهم بود و حکم وی از انجا کند بمثال طالع زائل طالع سرطان افتد
باول برج و مرکز دوم او از سرطان باشد و بیست و سه درجه پس عاشر او حمل بود از حوت باوائل
برج و مشتری است و پنج درجه سرطان بود و آفتاب در اواسط حوت پس حکم مشتری از دوم طالع کنند و نسبت
و حکم آفتاب از دهم طالع پس ازینجا معلوم گشت که یک وقت باشد که از یک برج در پنج مستقر بود
چنانکه مریخ در مثال طالع مائل جدی است که طالع است اما نسبت وی در یازدهم است پس اگر مریخ در
حوت بودی باوایل حوت در طالع بود و نسبت وی چون مرکز ثانی از پنج درجه حوت فرض کردیم اما چون طالع قائم
افتد مولود با مقدار بود و بالا و درجه اعتدال و مزاج او معتدل باشد بهر جهت آنکه اوتاد دلیل چهار
طبیع اند پس مستوی اوتاد دلیل اعتدال مزاج بود و اگر طالع مائل بود شتاب کار بود و کوتاه قد
و مختصر طبیع بود و است گردان و کم ثبات و اگر زائل بود مولود کاهل بود و دراز بالا و گران کار و متغیر حال

ثمرهٔ ششم در کیفیت سه عطیت کواکب گفته اند عطیت کبری آفتاب مقدار درجات
یک ثلث است از دور فلک و آن صد و بیست درجه است بهر درجه سالی گرفته اند پس
عطیت کبری او صد و بیست سال است اما حکم قمر مثل آفتاب است که عطیت او هم یک ثلث
است و چون او بقدر دوازده درجه دقایق سه اقل است این مقدار از صد و بیست کم کردند باقی صد
و هشت ماند بعد از هر درجه سالی گرفتند پس عطیت کبری او صد و هشت سال است اما عطیت
صغری آفتاب مقدار درجه شرف او است بهر درجه سالی نوزده سال است و عطیت وسطی
او مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت صغری او است و آن سی و نه سال و نیم است
اما قمر را عطیت صغری او بیست و پنج سال است بقدر آنکه در هر جزوی که با اجتماع پیوندد از بیست

و پنج سال دیگر یابد تا در میان جزو محترق شود اما عطیت وسطی او مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت صغری اوست چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ این نیز ده سال باشد و نیم مثلاً آفتاب و بقول دیگر نصف مجموع عطیت است و آن شصت و شش سال و نیم باشد اما پنج کواکب دیگر را عطیت کبری مثل درجات حدود هر یک است از حدود و مشتریان به درجه سالی آنا نهر و به هر جزو که محترق شود بعد از هشت بار در میان جزو با احتراق رسد پس عطیت صغری او بعد از این سالها گرفته اند و مریخ را در پانزده سال این حال افتد و مشتری را در دوازده سال و زحل را در سی سال و عطارد را در بیست سال پس این مقدار سالها عطیت صغری هر یک است اما عطیت وسطی هر یک ازین پنج کوکب نصف کبری و نصف صغری او باشد و هیچ خلاف نیست درین و نیرین را در عطیت وسطی آن کسان که خلاف کرده اند برین قیاس کرده اند و ما هم درین جدول نمادیم و جدول اینست

صغری	١٩	٢٥	٣٠	١٢	١٥	٨	٢٠
وسطی	٣٩ و نیم	٦٦ و نیم	٤٣ و نیم	٤٥ و نیم	٤٠ و نیم	٤٥	٤٨
کبری	١٢٠	١٠٨	٥٧	٧٩	٦٦	٨٢	٧٦
اعظم	١٤٦١	٥٢٠	٢٦٥	٤٢٧	٢٨٤	١١٥١	٤٨٠
کواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد

ثمره هفتم در تعدیل عطیت کدخداه بزیادت و نقصان

در پیش گفته شد که اگر کدخداه بر جای مائل ونه بود عطیت وسطی دهد و بر جای زائل عطیت صغری میدهد اما اگر کدخداه از وتد بود عطیه کبری دهد و اگر بر جای دیگر از درجه وتد در گذشته باشد و در رابعه افتاده از آن وقت بطالع و ثقل آن تمام عطیت او کم کنند بحکم مائل و زائل و کواکب زیادت کنند و کم کنند همچنین باشد و این عمل را تعدیل القسمة خوانند

وخلاف فهاست درین عمل انچه پسندیده ترست انیست اما اگر کدخداه میان وتد و زائل الوتد افتاده باشد بعد بگیرند از درجه وتد تا درجه کدخداه بدرجات سوا آن را مسافت نام نهند باز درجه وتد از زائل الوتد کم کنند و باقی را اساس نام نهند باز نقصان کنند عطیه وسطی از عطیه کبرے و باقی را تفاوت نام نهند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند قسط بعد کدخداه از وتد حاصل آید سال و ماه و روز و ساعات آن قسط را از تمام عطیت کبرے کدخداه کم کنند انچه ماند عطیت معدل بود بحسب بعد او از درجات وتد مثال طالع قوس بچندین ح مح مرکز زائل الوتد جدی این یب کط مشتری کدخداه در قوس بچندین یح یب درجه طالع از وے کم کردیم باقی ماند مسافت این ده ه مجنس او ۶۶ ۳ سالهاے وسطی او از کبرے کم کردیم باقی ماند تفاوت این لج د واین سی وسه سال و شش ماه باشد سالها در دوازده ضرب کردیم و شش ماه با آن جمع کردیم شد همه ماه این ۴۰۲ پس درجه طالع از درجه زائل کردیم باقی ماند اساس این اح لب برج و درج و دقیقه مجنس او بدقائق این ۱۲ ۳۰ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این ۹۸۴۹۰ بر مجنس اساس قسمت کردیم خارج این ماهها ۸ ۴ و کسر ماند این ۱۹۱۵ پس ماهها را بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد چهار سال و آن کسور را درین ۳۶۵ ضرب کردیم مضروب شد این ۲۹۸۶۱۰ بر این اساس قسمت کردیم خارج شد این ۲۴۳ و این همه ایام بود و کسر ماند این ۴۴۳ ایام را بر سی قسمت کردیم حاصل آمد ماه چندین یا و روز چندین یز و باقی کسر این را درین ۲۴ ساعات ضرب کردیم شد مضروب این ۲۱۰۷۰۲ بر این اساس قسمت کردیم حاصل خارج این ۵ و این ساعات بود و کسر ماند این ۴۴۲ و در شصت ضرب کردیم و هم بر مسافت قسمت کردیم حاصل شد این یط دقائق پس مبلغ این عمل باشد چندین د یا یز ه یط و این چهار سال و یازده ماه و هفده روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه این تعدیل از تمامت عطیت کبرے مشتری که هست عط کم کردیم باقی ماند این عد ح یب یح ما و این هفتاد و چهار سال شمسی باشد

بعد تنها ۳۰ ۵۶
درجه زائل ۱۹ ۱۲ ۹
اساس ۲۱۳۰
کدخداه ۳۰ ه مسافت
[illegible]

دوازده روز و هجده ساعت و چهل و یک دقیقه و سالهای قمری باشد هفتاد و شش سال و سه ماه و بیست
روز و هجده ساعت و چهل و یک دقیقه پس این مقدار عمر طبیعی مولود باشد اما بعضی کسان مسافت را
از کدخداه گیرند به مائل الوتد همین عمل کنند آنچه حاصل آید از تعدیل آن را بر عطیت وسطی افزایند اما اگر
کدخداه میان مائل الوتد و زائل الوتد و این وتد دیگر افتد عمل همین باشد لیکن تمام عطیت صغری
را تفاوت نام کنند و قسط نقصان او را هم از وی کم کنند اما در زیادت و نقصان سعود و نحوس آن نسبت
که حصهٔ هر یک را همچنین معدل کنند پس اگر آن سعد یا نحس در وتد بود عمل همان است اما اگر در مائل الوتد
یا زائل الوتد بود طریق نسبت **مثال** درجهٔ زائل این ی ا نه کن تقویم زهره این ی ب کد از درجهٔ زائل
کم کردیم باقی ماند یه کح و این مسافت باشد مجنس او بدقائق ۹۲۳ زهره چون تسویه درین وقت بقول
بعضی در زائل است پس عطیت زائل او را که هشت روز است از هشت ماه کم کردیم باقی تفاوت این
ز ک یعنی هفت ماه و هشت روز و مجنس او این ذرها ۳۲۲ پس درجهٔ زائل الوتد که است ط یب کط از زائل است
ی یح کد کم کردیم ماند اساس این ا د نح مجنس او بدقائق این ۲۰۹۶ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت
مضروب این ۶۷۳۱۴۲ این را بر اساس قسمت کردیم گشت خارج این ۳۰۰ ایام کسر ماند این ۴۳ ۱ از این کسور ساعات و
دقائق بیرون آوردیم چنانکه نمودیم حاصل آمد ا لط این ایام را به ماه بردیم و با هم دگر جمع کردیم شد چنین
ج یب ا لط و این سه ماه بود و دوازده روز و یک ساعت و سی و نه دقیقه چون زهره میان مائل و زائل است
تسویه این تعدیل بر عطیت خانهٔ زائل که هشت روز است افزایش کردیم شد چنین ح لو ا لط و این سه
ماه است و بیست روز و یک ساعت و سی و نه دقیقه است و این قسط زهره است که زیادت کنند بر عطیت
مشتری پس این عمل بر عکس عمل اول است که مسافت از زهره گرفته ایم به درجهٔ زائل و او در مائل است اما
مثال دیگر آوردیم در نقصان که نحس در زائل است در وتد و مائل الوتد مثال حاصل باشد **مثال**
درجهٔ زائل یه یه کو درجهٔ عاشر ه کح نه تقویم زحل ه ج لو درجهٔ زائل از او کم کردیم باقی ماند مسافت این

ع بود مجنس ۴۲ ۹ پس عطیت صغرے زحل که سی سال است در وقت ضیب خانهٔ زائل سی وقت
بود از سی سال کم کردیم باقی ماند این بیست و سه سال و یازده ماه پس سالها را در دوازده ضرب
کردیم تا ماه شد و یازده ماه با او جمع کردیم مبلغ چندین ماه و ۵ ۳ پس درجهٔ خانهٔ زائل از وقت عاشر
کم کردیم باقی ماند اساس چندین اح که مجنس او بدقائق ۰ ۳۳ ۲ پس مسافت را در تفاوت ضرب
کردیم گشت ۷۷ ۶۰ ۴ ۳ ۳ را اساس قسمت کردیم شد خارج این ۴۹ ۱ ماه و کسر ماند این ۲۱۸۴
پس ماهها را بسال بردیم یعنی بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد دوازده سال و پنج ماه و از آن کسور
ماه و روز و ساعات و دقائق حاصل کردیم چندین ما یب یح ب با آن سالها و ماه جمع کردیم شد مبلغ
چندین یح دیب یح ب و این سال و ماه و روز و ساعات و دقایق است این مبلغ را از عطیت
صغرے او کم کردیم که زحل میان زائل و میان وقت بود باقی ماند این بود یه ذح یج سال و ماه
و روز و ساعات و دقائق این پس این اثر زحل است که نقصان کند از عطیت کدخداه
چون در بیرون عمل اندکے وثیقه هست بسبب تفریق کردن سال و ماه و روز ما لهاے او را شرح
نموده شد

شجرهٔ ششم در احکام بیت طالع – شانزده اثمار ۱۶ ثمرهٔ اول در مقدمهٔ احکام طالع

چون بر طالع مولودے حکم خواهد کرد اول دلیل طلب دارند و حکم بر دلائل و مستولی باشد از ارباب
خطوط چنانکه نمودیم در اول کتاب و اگر هیچ مستولی نباشد حکم بر صاحب طالع نشیند اگرچه ساقط
بود از وتد طالع و اگر مستولی از یکے زیادت بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران شریک او باشند
امّا اگر در صورت طالع کوکب متبر بود حکم کلیات مولود از متبر کنند و اگر متبر از یکے بیشتر بود قوی تر را مقدم
دارند و دیگران شریک او و دلیلهاے خاص و عام را نیکو اعتبار کنند و این اصول در هر دوازده
خانه واجب باشد امّا ارباب مثلثات طالع و بروج دیگر را بنگرند و بدانند که رب اول دلیل است

بتثلیث اول عمر مولود ورب دوم دلیل بثلث دوم عمر مولود ورب سوم دلیل است بثلث آخر عمر
پس هر کدام کوکب که ازین سه دلیل قوی تر باشد احوال مولود در ایام تربیت او ظاهرتر باشد و اگر رب
سوم شریک رب اول و دوم بود در خیر و شر و چون نوبت بدو رسد این دو شریک او باشند اگر ناظر بود
که معاونت نمایند و ارباب مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین است اما مردم که در اول کم سعادت
باشند و در میانهٔ عمر تا آخر توانگر شوند و بعضی را در اول عمر توانگر بوند و بتدریج در میانهٔ آن آخر درویش و بیچیز
گردند و چند نوع دیگر که درین صورت اتفاق افتد یکی سبب ارباب مثلثات بود از جملهٔ اسباب
و حکم عمل و عزل و سفر و حضر و آنچه بدوازده خانه نسبت است همین باشد ثمرهٔ دوم در احکام
مستولیات بر طالع اگر مستولی بر طالع زحل باشد و قوی حال بود مولود دور اندیش باشد
و زیرک و قوی رای و صبور و متحمل و رازدار و متانی و محب بزرگان و پیران و آبا و اجداد و با اکثر خویش
و قبیله و مائل بتجارت و زراعت و اگر ضعیف حال بود مولود ممسک باشد و حسود و کینه‌دار و ستیزه‌کار
و دون همت و طامع و خوار و رنج کش و بیچاره باش و تنگ دل و اندرون دار و تنها باش و کننده
کارهای سخت و دشوار و ناشفق بود برآباء و اهل و قبیله و مستعدان و اگر مشتری باو بود یا ناظر بود مولود
مطیع مشائخ بود و علما و اهل تحقیق و زاهدان و اهل ورع و خیر کننده باشد و عزیز مردم نیکواست و خوش خلق
و درست گوی و درست قول و نیکنام با ادب و اگر مشتری ضعیف بود مولود منافق بود و غرض‌آمیز
و ناآمیزنده و تهمت یا رو پارسا بدروغ و فریب و با ایهام و اگر مریخ با زحل بود یا ناظر بود مولود بسیار تیز بود
سخت کش و بد دل و بدمعامله و بی همت و بخیل و مانند ... و متصرف در کارها و غلبه کننده و خشم
و دشمن مردم نیک و سخت کوش بود و آن حاجات برآرنده باشد و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود زیان کننده
بود و از زن و کسب او از خیانت و ظلم و آزار و خداناترس باشد و از شر و جور باک ندارد و بی شرم
و بدنام و ننگ باشد و شنیع و او را دوستی نبود و گوشگاف و مرده کش باشد اما آنکه زحل نیز

بدحال بود از سعادت دنیا و آخرت بی بهره باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود را با زنان خوبان خوش
بود و کارهای نیک دوست دارد و صحبت مشایخ طلبد و حسود باشد و ضعیف زندگانی و از مردم
رمنده و غیرت برنده باشد و بیزار از ازواج و دوستان و اگر زهره بدحال بود مولود حریص باشد بر زنان و
نجس و بی تمیز بود و با پیرزنان و زشتان صحبت دارد و می خواره و نکوهیده مردم باشد در کارها و اگر عطارد
با زحل بود یا ناظر بود طلبنده نیکی و خیرات بود و کارهای پوشیده و عجیب کند و فتان و تلخ سخن باشد
و عاقل بود و در علم هندسه و فلسفه و نجوم و آنکه دقیق باشد نیک بداند و علم دوست بود و اگر عطارد بدحال بود
مولود را حقیر گرداند و دشمن دار او بود و ساحر و کاهن و تعویذ نویس و فریبنده مردم و عقل دزد خلائق
و حاجات از وی روا نشود و بخیل بود و غیبت خوان اما اگر مشتری مستولی بود و بر طالع و او
قوی حال باشد مولود صاحب منصب بود و ولایت دار و نیکوکار و عابد و آسان گیرنده کارها و
معتدل خوی و عالم و مدرس و مفتی و امام و باورع و داننده قواعد ادیان و آبادانی دوست دارد
و عبادت خانها سازد و اسباب تحصیل علم مهیا کند و کریم طبع و دوستدار مردم و باحیا و عفت بود و
آزار مردم و عادل و رحیم و محب استادان و مربیان و بر اهل و قبیله مشفق بود و اگر ضعیف حال بود
ریاست و بزرگی جوید و حکومت بر مردم و سبکسار باشد و مدحت و ثنا دوست دارد و نام جوی
و کم اعتقاد و معجب و کاهل در کار دین و بددین و کم خرد و آنچه کند بر روی مردم کند و با نفاق و بددل
و ترسنده و کم عار باشد و ناشفق در حق استادان و مربیان و مردم عزیز نفس و زاهد و رند و
پوشنده اسرار باشد و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود مولود حاکم گردد یا قاضی و درست گوی و حق گو
باشد و غلبه خواست و خصومت کننده با امیر لشکر بود یا قاضی لشکر و حرب دوست باشد و تفوق طلب
بر مردم و خداوند امر و نهی باشد و خشم گیرنده و انتقام جوینده و قصاص خواهنده و اگر مریخ بدحال
بود مولود ستیزه کار باشد و پیوسته آشفته و زود و سیر و پشیمان شونده و بی وقار و رسوا گردان

وبمراد خود رونده و مختلف خوی و مضطرب احوال و کم تمیز باشد و منت نهنده و گرم آواز خوف باشد
یا بر وی خلق کنند و رغبت کند بتسخیر کواکب و وهم و جن و عفاریت و علم سیمیا و مانند این و اگر زهره با مشتری
بود یا ناظر بود بوی مولود بسیار خیر بود و پرهیزگار و دوست دارندهٔ اهل بیت و اقربا و سلیم دل و درست
کار باشد و در وقت همه خیر و دیانت بود و پاک باشد و پاکیزه سیرت بود و در دین و مذهب و اعتقاد
توانگری ورزد و پیوسته متبسم باشد و پاکیزه روی و مطایبت کننده و اگر زهره بد حال بود مولود
نازک مزاج و ملول بود و خوش عیش و حریص بر زنان و رانندهٔ شهوت بود و تلف کنندهٔ مال و فعلهای
زنان و لعب و هزل دوست و امین و با طاعات باشد و دوست گیرنده مردم و اگر عطارد با مشتری
بود یا ناظر مولود عالم بود و در علوم ادیان نیکو داند و امام و مفتی و واعظ بود و معنی شناس و تیز خاطر و
نیکو رای و خوب تدبیر و پسندیده مشورت و نیکو ظن و با دیانت و امانت دارد و با ادب و نیکو
اخلاق و روا کنندهٔ حاجات بزودی و متصف شود در هر علم که داند و رغبت بعلم الهی کند و معقولات
و شرائع و منقولات و اگر عطارد بد حال بود بد زبان بود و هذیان گوی و حقیر در نظر خلائق و بخود گمان
بزرگ برد و نااهل و مضطرب حال و تلخ سخن باشد و رعنا و ملول و نامقبول و حیله ساز و دزد
وار بود و نویسندهٔ هیاکل و طلسمات و خاتمها و نفاق کننده بود اما اگر مریخ مستولی بود بر طالع
و او قوی حال باشد مولود لشکر کش بود و امیر و حاکم و صاحب ولایت و حمایت و دلیر و مردانه
و سلاح دوست و متقلب و جبار و مایل بواقعهای درشت و در خطرهای عظیم رود و سالاری
و مهتری جوید و خشم آلود و تند و بخشاینده بر ضعفا و زیر دستان و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود
دشنام دهنده باشد و بی شرم و سرد سخن و سرد گوی و بی رحمت و خون ریز و بد فعل و کینه کش
و حسود و دزد و فتنه دوست و مشنع و ترسنده و عذاب دهنده و حرام خوار و جامه رباینده و دیوانه
متشکل و خیالناک و اگر زهره با او بود یا ناظر با او مولود شادمان زید و خوش عیش و معاشر و راغب

بشهوت حرام امّا عاقل و باتمیز و برآرندهٔ حاجات و کریم طبع و نیکوکار و شاه باز و آنچه کند دستیزه کند و اگر زهره
بدحال بود مولود بسیار آمیزد با زنان و کودکان و ستیزه کار بود و تیز شهوت و راغب و زشت کیسان
و دروغ زن و خاین و مفسد و ملول و فاسد عقل باشد و ناپارسا و دلیر بر حرام و فسق و فجور و هزل و اگر
عطارد با مریخ بود یا ناظر بود مولود در علم سلاح نیکو داند و لشکر دار باشد و پیروز جنگ و حیلت ساز
بود و حاضر جواب و صاحب طبع و ضبط کنندهٔ کارها و خبرها و بدفعل باشد و زود فهم و فریبنده بود و بد کننده
با دشمنان و نیکو کننده با دوستان و جویندهٔ قصاص و انتقام باشد و حاجات به وقار ساند و صاحب
رای بود و خدیعت و مکر کننده باشد و اگر عطارد بدحال بود مولود زود سیر باشد و پشیمان شونده و
دانندهٔ حیلت و فریب خلائق و شتاب کار و پلید و شلوار با امردان و معروف بشر انگیختن و راه
زدن و طراری و دزدی و قمار ساختن طلسمات و حیلها و تسخیر و وهم و دانندهٔ سحر و خوانندهٔ عزیمت
امّا اگر زهره مستولی بر طالع قوی حال باشد مولود متنعم و پاکیزه و با زینت و لهو دوست
و نگارندهٔ عطرها و نیکوکار و لطیف و پاکیزه طلب و خوش خوار و با لطافت و دشمن دار بدیها
و دوست دار نیکیها و بسیار خیر باشد و رستگار و راست قول و بخشاینده و خوب صناعت و
نیک سیرت و فریاد رس و دستگیر و دانندهٔ اصوات و الحان و شعر و معانی و یاد کرد خدای تعالی
بود و مائل بشکل زنان و لباسهای ایشان و خوش حرکات باشد و شیرین لهجه و دوستی و رزد
و مطیع نیکان بود و مشفق بر برادران و خواهران و اقربا و بندگان و کرم و عزیزی و صلب بود در
کار دین و مذهب، و اگر زهره ضعیف حال بود مولود معاشر بود و مائل بفسق و فجور و عشق و شاهد بازی
و مناکحت و راندن شهوت بر نیک و بد و طرب کننده باشد و هزل گوی و دانندهٔ موسیقی
و قیادت دوست دارد یا عطر ساز بود و راغب بشکل و شمائل زنان و مخنثان و خادمان و
مسخرگی کند و خدمت مطربان و بزازی و داری و ریاحین فروشی و با همه آزار بود و نامهربان بر خویش

واقربا و بدگمان بود و بمردم و عالمهای بخورد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر بود مولود صناعت ور بود و زیرک
و تیز خاطر و شاعر و سخن ساز بود و بدیهه گوی و حاضر جواب و نیکو اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجالس و
تمیز و ندیم پیشه و شیرین سخن و حیلت ساز بوجه احسن و عالم و حکیم و نیکو ظن و خوش الفت و جوینده دوستی
و ذات نیک باشد و عاقل و معلم و صحبت با شرفا و اهل فضل دارد و نسبت با نیکان کند و با امردان
و غلامان آمیزد و غیور بود و اگر عطارد بحال بود مولود پلید باطن بود و مکار و فاحش سخن و کم حیا و
دو زبان و دو روی و فریبنده بدروغ و بدرای باشد و دور اندیش در خبث و بد سیرت بود
و خداوند تشنیع و هزال و غیبت گر و سالوس باشد و بی عاقبت و درغم خوردن و آشامیدن حال
زار عاقبت را و اگر عطارد مستولی بود بر طالع و قوی حال باشد مولود عاقل و عالم و فاضل
و ممیز و دبیر و نقاش و در علوم و صناعت مستوفی باشد یا وزیر یا صاحب تجربه بود در کارها
و کافی و معاملت دان باشد و فایده دهنده و خردمند و نیکوظن و خرده دان و پوشیده امر
و واعظ باشد و معلم و مدرس و دوست دارنده خواهران و برادران و اقربا و شفقت برنده و اگر
بحال بود هجا کننده بود و مغرور و کاهن و احمق و رایهای او خطا افتد و گمانهای بد برد و بخود
غره شود بعقل خود و کار کند و زود از راه برود و در کارها چنان تمیز ندارد و خیره و خطا بود و دزد و
راه دار و در معاملات ناراست و مردم را در غلط اندازد و وعده دهنده بود و بیشتر خلاف کند
و دشمن دار برادران و خواهران و اقربا بود و کم شفقت و بیگانه دوست و کم ثبات و تلبیس دوست
ندارد و نیک نخواهد خاصه که در خانهٔ زهره بود بد حال یا راجع اما اگر شمس مستولی بود بر طالع
و او قوی حال باشد مولود پادشاهی و حکومت و سروری طلبد و خود را با شکوه و فخر و شرف و جاه
و رفعت دارد و شریف نفس و بزرگی جوید و با شجاعت و دلیر و با وقار بود و توانگر همت نماید و عالی
بود و کم التفات و عادل و مائل بکار آن جهانی و منصفت بود و تقویت کنندگی ضعفا و زیردستان

و دستگیر و بخشاینده و تربیت کنندهٔ فرومایگان و عاجزان باشد و مشفق در حق آبا و اجداد و خویشان و
بزرگان و استادان و مربیان و کریم طبع بود و سخی و نیکوکار و حق گذار و یاد دارندهٔ نکته‌های مردم و
طلبندهٔ انصاف و اگر بحال بود مولود خویشتن بین بود و خود رای و سخن بزرگان گوش دارد و تفوق
و بزرگی جوید و جاهل و خیره کار بود و مال دوست دارد و بی‌رحم و نامراد و نامشفق بر آبا و اجداد
و استادان و ظالم بود و دنیا دوست و کاهل در کار دین و امور آخرت اگر زحل با شمس بود یا ناظر
بود مولود سخت جبار و کبر و کیاست عظیم دارد و سخت کوش باشد و ستانندهٔ انصاف بجبر و زور و کارهای درشت
بر دست آورد و عمارتهای عالی و حصنها سازد و اگر زحل بحال بود ظالم بود و رنج کش و سخی تمام
مردم و در زحمت از خصمان و قرضداران و قلیل خزانه و خرابی کند در املاک و معجب بود و بخود مغرور
و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بود مولود عادل باشد بجای خود و در وقت کند آنچه کند و ثباتش
بود در وقت و ملک دار یا حاکم یا قاضی باشد و عالم و پاک دین و درست کار و جوانمرد و لطیف طبع و
حکیم در وقت و بخشنده باشد مردم وار و توانگر و نهندهٔ ذخائر و باشد که وزیر باشد و اگر مشتری
بحال بود ظلم کند در صورت عدل و بخل در صورت جود و خود را راست کار و مشفق نماید و
نفاق کننده و خلاف کنندهٔ وعده و کارهای او همه بروی و ریا بود و نه بجای خود کند اگر مریخ با شمس
بود یا ناظر بود مولود قاهر بود بجهت حمایت و با سیاست و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع آرندهٔ لشکرها
باشد و خداوند طبل و علم و ولایت باشد و امر و نهی او موقع بود و کرم و بخل او بجای خود بود و
اگر مریخ بحال بود خونهای بسیار کند و لشکرها و یاران او خلاف کنند و ترسنده و منهزم باشد
و دزدی و خیانت و خدا ناترس و بدکار و جاهل بود و اگر زهره با شمس بود مولود پاکدین باشد
و متعبد و عادل و داد دهنده و ملبس و با لهو و زینت و عطر دوست دارد و راغب بزنان
و راندن شهوت و خوش زندگانی بود و خوش خورنده و نیکو پوشنده باشد و دوست مردم و معاشر

و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبعها باشد و سازندهٔ صور از چیزها و نمایندهٔ عجائب و شناخ
در صنعت پیرایه و حیلتها و آرایش جامهاے نمایندهٔ بزر و نقوش بدیع کردن و اگر زهره بدحال
بود دشمن دار زنان باشد و کم شهوت بود و تنها جوید و معیشت او از او باش در بود و در خوردن و
در پوشیدن و آشامیدن چندان عالی نباشد و باشد که صورت او چندان خوب نباشد و اگر
زهره محترق بود جور کننده باشد و ظالم بر زنان باشد و زن او بیمارناک باشد و یا بدست او
هلاک گردد خاصه چون راجع بود در موضع بد و اگر عطارد با او بود مولود بزرگ و عاقل بود و
رسنده بمعانی و معقولات و علوم الٰهی و سیاستی و دبیری اشیا و مستغنی و صاحب رای نیکو
مردم رای و نیکو بصیرت و در بیشتر علوم و صناعات بدانخاصه در نقاشی و صورت گری و تذهیب
و جوهر شناسی و دانندهٔ رسوم و نهندهٔ قواعد ممالک و آثار این بابها و بصارت باشد و نازک طبع باشد
و تیز خاطر و صاحب مودت و فعل او با اعتدال باشد و مقبول بود در دلها و شیرین گفتار و معیشت او
پیوسته مهیا بود و اگر عطارد بدحال بود مولود مکار و غدار بود و ظالم و بیجن مردم زند و احمق شود و اگر
عطارد محترق بود مولود بیمارناک بود و مستوفی و ظالم و اگر در تشتین بود و قوی باشد مگر راجع بود که در دو
جبر باشد و مولود رای گردان باشد که در کارها بی تدبیر و عاجز باشد اگر قمر با شمس بود و یا ناظر بدو
مولود متحرک باشد و کاهل و نایب در کارها انگیزد و آنچه او را خود باید کردن بدیگرے حواله دارد و سفر
دوست دارد و حاکم گردد اما کم ثبات بود و زود دلیر و باشد که ولایت دار گردد یا هم صحبت پادشاه
و بزرگان بود و در کارهاے دینی و دنیاوی نیکو تدبیر باشد و عقل معاش و نخوت او پسندیده افتد
و اگر قمر بدحال بود مولود خسیس همت باشد و صحبت عوام جوید و مجالست بزرگان نخواهد و سفرهاے
بے رضا و ناستوده کند و در خدمت اکابر نباشد اما اگر قمر مستولی بود بر طالع و قمر قوی حال باشد
مولود بحکومت برسد و ولایت داری و خلافت مولود و حاجب و نایب و رسول باشد

بود دانندهٔ مساحت و علم طب و سواری و صنعتهای لطیف و دانندهٔ خواص اشیا و صاحب تجربه
و زیرک باشد در معاملات و متحرک و شتاب کار و تیزرو و مقبول عوام باشد و مشفق برادران و خواهران
و یاوران و اقربا و سبک روح باشد و محبوب و خوش مجالست و اگر ضعیف حال بود مولود کم خرد و
کاهل و بی کار و بی ثبات و مجهول و بی فرهنگ و بی صنعت و کذاب و فال گوی و پیک
و جاسوس و قواده و آب کار و چاه کن و بی رحمت در حق اقربا و مادران و خواهران و دون همت
و بیمارناک و کم معیشت و اگر زحل با او بود و یا بد و ناظر باشد مولود مزارع بود و بستان کار و حمام دار
و سقا و حکیم و طبیب و دارو فروش و اگر زحل بد حال بود کریه المنظر باشد و تاریک دل و کارهای
خسیسانه کند و کم خرد باشد و طبیب و حکیم و رانشین بود و اگر مشتری با قمر بود یا ناظر بود نایب قاضی
بود یا وزیر و حاکم و کارگر علما باشد و رسول بزرگان و کارساز خلایق با امانت و دیانت و معلوم
شود و طبیب و معالج و زیرک باشد و مشفق بر اقربا و دوستی کننده باشد با بندگان و اهل خیرات و توانگران
و اگر مشتری بد حال بود خادم مسجد شود و خانقاه و کارکن علما و صلحا و تزویر کننده باشد و سالوس
و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود مولود لشکری بود یا پیشکار سپاه یا جاسوسی و رسول لشکر و سلاح ساز و سازندهٔ
نیزه و تیر بود و انواع جوشنها و سلاحها و سوار چابک بود و بدرقهٔ کاروان شود یا با راه بانان و زیرک بود
و حیلت ساز و علم فریب و اگر مریخ بد حال بود مولود چهارپایان دارد و یا دزدان و آمیزد و خیانت
کند و شاگرد سازان و نجار بود و گرمابان باشد یا طباخ یا آهنگر یا قصاب و مانند این و اگر زهره
با او بود یا ناظر بود مولود امیر مطربان شود یا سازندهٔ سازهای طرب و دانندهٔ علم موسیقی و رقاصی بود
و [illegible] کند یا بشاطگی و مقبول بود و کار باغ و بستان بشناسد و اگر زهره بد حال باشد شاگرد
مطربان شود و رسول و کارکن ایشان یا سلاح یا حصیرباف باشد یا ریاحین فروشد و آلات
زینت زنان فروشد و اگر عطارد با او بود یا ناظر بود مولود دبیر شود و قبالهای نویسد یا نایب

دیوان یا مهتر بود و بصناعت ولان و بزرگ تر عوام از اهل بازار و کاغذگری کند یا نقاش جامه و کتاب
بود یا دیوارشود و در علم خط و نقطه و دایره و مساحت بداند و باشد که صباغ شود و اگر عطارد حال
بود مولود رسن تاب بود و جولاه و گازر یا دام ساز یا زه تاب یا حصیر باف یا از نی چیزها سازد یا
خراط یا درودگر باشد اما از مستولیان هر کدام که در عقدهٔ راس باشد قوت و سعادت او را
زیادت کند و در مدلول بیفزاید و اگر عقدهٔ ذنب بود سعادت و قوت او را کم کند و مدلول
او را ناقص گرداند اما این احکام مستولیان در اوتاد و مائل تفاوت بسیار کند و مواضع نیک
و نظر قبول نباشد از آنچه بارها یاد کردیم و شرایط بجای آرند تا اغلب احکام راست رود ثمرهٔ
سوم در احکام کلیات طالع باید دانستن اگر برج طالع و مستولی بروی و صاحب طالع
و ارباب مثلثات و نیرین و اوتاد و سهم السعادت و صاحب وی قوی حال بوند و نحوس
از ایشان ساقط مولود بیشتر اوقات تندرست بود و با سلامت و قوی حال و متنعم و آسوده و محترم
و توانگر و مقبول خلائق اما اگر دلائل ضد این باشد حکم بضد افتد و اگر بعضی ازین دلائل قوی و بعضی ضعیف باشد حکم
بر حسب آن بیند و اگر صاحب طالع یا قمر یا یکی ازین دو از سعدی باز گردد و بسعدی پیوندد مولود از
اول عمر تا آخر عمر بخوشی گذراند از آن جهت که انصراف دلیل از کوکبی دلیل اوائل عمر است و اتصال
بدیگری دلیل اواخر عمر و هر قراح که میان اتصال و انصراف افتد دلیل اوسط عمر بود و اگر
صاحب طالع یا قمر از نحسی منصرف شود و بنحسی دیگر متصل شود احوال مولود از اول عمر تا آخر
عمرش خوش نباشد و اگر از نحسی منصرف شود و بسعدی متصل گردد آخر عمرش خوشتر باشد و اگر از
سعدی منصرف شود و بنحسی متصل گردد اول عمر خوشتر باشد و این حکم را از هر دوازده خانهٔ طالع
نگاه باید داشت و اعتبار کردن نظرها را از مودت و عداوت ورد ثمرهٔ چهارم بطلمیوس میگوید
سعادت بزرگتر مولود آنست که کوکبی از ثابته در عظم اول یا دوم بود بر درجهٔ طالع اتفاق افتد

یا درجهٔ عاشر یا درجهٔ حادی عشر یا درجهٔ نیّرین یا درجهٔ سهم السعادت لیکن عاقبت آن بد بود
خاصه که آن کوکب نحس بود اما از بودن کوکب ثابته بدین درجات درجهٔ طالع او میخواهیم اگر عرض
دارد و از بودن او درجهٔ عاشر درجهٔ قمر وی تا جرم وی انجا بود که اگر چنین فهم کنند کم درجهٔ تقویم باید
که باشد آن خطا بود **ثمرهٔ پنجم** اگر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا او تاد او یا موافق
جزو قران یا شلثات او مولود بسعادتهای بزرگ برسد از خراج آن قران و آن دولت و آن ملت
و مولود از حاکمان آن مملکت گردد خاصه که مولود از قبیلهٔ آن قوم بود **ثمرهٔ ششم** اگر درجهٔ طالع
مولودی موافق درجهٔ شمس افتد بروز از طالع ملتی یا دولتی یا موافق درجهٔ قمر افتد بشب از ان دولت
و ملت یا موافق درجهٔ سهم السعادت او مولود بسعادتهای قوی یابد مناسب آن دولت و ملت
ثمرهٔ هفتم اگر طالع مولودی اتفاق افتد در سال قران و دلائل او اندک قوت بود مولود سعادتهای
بزرگ یابد و عطایای قوی از خراج آن قران و معاونت وی اما اگر قوتهای دلائل بیشتر بود مولود صاحب منصب شود
و حاکم گردد در ان قران و آن دولت پس از دوازده خانهٔ مولود آن برج و دلائل او که قوت داشته باشد سعادت
و دولت مولود از ان خانه ظاهر شود بر طبیعت آن کوکب دلیل و آن عطیت مناسب حال آن قران باشد
حکم مولود زنان همین باشد اما سعادت مناسب حال زنان باشد اما اگر این اتفاق در سال قران نحسین
افتد حکم بر ضد افتد خاصه که قمر در سرطان بود و هر چند دلائل طالع مولود قوی بود عطیت نیکو نیابد
که خراج قران نحسین مانع شود و بشکند قوتهای دلائل او را پس یکی از اسباب آنست که مولودی
را طالع ضعیف افتاده بود و او نیکو حال و با دولت باشد و بعضی از منجمان بدانند که آن زیجا و
بچه دلیل است اما اگر طالع قوی افتاده باشد و مولود را بد دلیل ببینند چون در سال قران نحسین
زاییده بود هم بدانند که آن از کجاست و بچه دلیل است **ثمرهٔ هشتم** اگر درجهٔ طالع مولودی
موافق درجهٔ سعدی افتد از طالع قران یا برج قران و یا از طالع مولود صاحب دولتی یا درجهٔ

عاشرش موافق درجهٔ آن سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد عطیه گیرد از دولت آن صاحب دولت و اگر
بجای سعد نحس باشد حکم برعکس افتد ثمرهٔ نهم اگر در طالع مولود اجتماع کواکب بود مولود بدولتهای عظیم
رسد و قوتهای داخلی و خارجی او بکمال باشد و هرچند کواکب بیشتر بوند حال قوی‌تر باشد و صفات
حمیدهٔ او بر طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب مقبول در طالع و صفات ذمیمهٔ او بر مزاج کواکب نحس بود
یا کواکب نامقبول اما در خانهٔ که کواکب در وی جمع آیند از دوازده خانهٔ طالع مردم مولود رغبت جهت
طبیعت آن خانه نماید و هر کوکب که قوی‌تر بود و مقبول رغبت کنندگان از منسوبات او باشد
مثلاً اگر کواکب در طالع او جمع آمده بوند و عطارد مقبول باشد و سعود مردمان دبیر و حکما و فصحا و انچه
بعطارد منسوب است پیش او تردد کنند و جمع آیند بسبب هنر و عقل و کیاست و علوم و امثال
این اما اگر در بیت المال اجتماع افتد و عطارد قوی حال باشد مردمان بازرگان و صناعان و بیابان
و وکیلان بزرگان و بیاعان پیش او بسیار آیند و روند و جهت داد و ستد و معاملات و بیع و شری
و مانند این و قیاس همین است بروج دیگر را و بروج آتشی و بادی و خاکی و آبی را نیکو اعتبار کنند
اما اگر طالع قران مشتری و زحل اتفاق افتد که آفتاب و مریخ مقبول بوند مولود حربهای
بزرگ کند و چه عجب که دعوی نبوت دارد خاصه که صاحب نهم عطارد بود یا یکی از ان کواکب که در
طالع آید یا طالع یکی از خانهای علویین باشد انگاه دعوی او بجای خود باشد یا دعوی ولایتی
کند پس اگر مریخ مقبول بود و حربها قائم گردد و اگر مشتری و زهره و قمر نیکو حال باشند حصول
دولت او بآسان‌ترین وجوه باشد و بیشتر از اقلیم عالم منقاد او شوند و اگر مریخ نامقبول بود ذردیها
کند و خیانت و خانهای بسیار خراب گردد و حرب و مقاتله افتد ثمرهٔ دهم اگر آفتاب در وتد طالع
بود مولود حاکم ملک و ولایت شود خاصه که مقبول بود و صاعد در فلک خود و صورت مولود با هیبت
بود اما اگر قمر بشب در طالع بود و اگر صاعد بود و در عرض شمال و زائد النور صورت مولود پاکیزه و خوب

بود و باشد که حاکم یا ملک دارد یا نایب آن شهر و حکم دران شهر کند و نیابت راند در موضعی که آفتاب
یا قمر منسوب بود اما اگر آفتاب بروز در عاشر سهم السعادت افتد و لطالع یا صاحب او ناظر بود
و مقبول باشد مولود حاکم گردد اما بسبب کرامت و سخنان غیبی و فراست و کیاست ثمره
یازدهم اگر طالع مولودے مریخ بر درجه طالع افتد یا نزدیک بود و در سر و روی مولود زخم
و نشانها بود یا بر دندان او و مولود مشهور بود و خصومت کننده و غلبه جوید و صورت او به ترکان
ماند و مردانه باشد و حمیت دارد و در علم سلاح نیکو داند و اگر نامقبول بود ترسنده باشد و کم قوا
و فتنه انگیز و در هر خانه که باشد از صورت طالع چون ضعیف بود مولود ترسنده باشد و فسق
و فجور کننده اما اگر زحل در طالع بود در روی مولود خالها بود و علامتها پیوسته ترش روی بود
و اندوهگین و زشت صورت خاصه که نامقبول بود و اگر عرض کوکبے که در طالع بود شمالی
بود مولود فربه اندام بود و اگر جنوبی باشد لاغر اندام بود ثمره دوازدهم اگر طالع در مولود سعدان
بد حال و ساقط باشند و نحسان نامقبول مولود احمق باشد و اگر کوکب در برج بهیمی بود و قوی تر باشد
مولود خسیس باشد و جاهل ثمره سیزدهم در طالع نبوت دلائل قائم گردند اگر سفلیان قوی حال
بوند و قمر نیک بقوت بود مولود دعوی نبوت در کودکی و جوانی کند و اگر آفتاب قوی حال بود و علویان
مقوی او دعوی در سن وقوف کند و کهولیت یا در پیری و قبولیت او از قبولیت دلائل باشد و پاکی لباس
و خوی او از زهره و طاعات و خزانه و عدل او از مشتری و لشکر و نصرت او از مریخ و صنعت و حرکت
و همت او از قمر و حکم راندن و صلابت و سیاست او از آفتاب و نکبت و شدت و ظلم او از زحل
و قوانین تدبیر از عطارد و سبب دولت او از علویین و حکم راس و ذنب همان است که گفته شده
است اما اگر قران در وقتی اتفاق افتد که نقل دوری بود بدوری یا فصلی بفصلی از ادوار
دولت آن مولود بکمال رسد و بیشتر از آبادانی عالم حیطت او گیرند و حکم او روان باشد بسبب

و دلائل قران و مدبران دو دیا فصل **ثمرهٔ چهاردهم** اگر مولود را مشتری در طالع بود مولود دیندار بود و با اعتقاد و عابد و امانت گذار و خوش صورت و اگر صاحب طالع بود و ناظر باشد قوی‌تر بود و قومی را پیشوا گردد و اگر مشتری مقبول بود خلائق بدو رغبت نمایند و اگر مشتری راجع باشد کم اعتقاد باشد و بی طاعت خاصه که عطارد ساقط بود مردم دار نبود **ثمرهٔ پانزدهم** اگر زهره در طالع بود مولود ملبس باشد و پاکیزه خورنده و خوبصورت و نیکو پیرایه هم و خاصه که برج مخصوص طالع باشد و راغب باشد بزنان و مناکحت و اگر مقبول بود زنان بدو رغبت نمایند و در دین اسلام با اعتقاد بود و داننده موسیقی خاصه که در خانهای خود باشد یا خانهٔ مشتری و اگر در خانهای زحل بود داننده موسیقی بود و دلو قوی‌تر باشد خاصه اگر دلو خانهٔ سوم با هم افتد و کریه المنظر بود و طالب فسق و فجور دارد و در خانهای مریخ غالب‌تر بود هزل و مزاح و بازی و طرب و خوش صورت بود و در خانهای عطارد طلب کودکان دارد و این معانی را در ثمرهٔ اخلاق مشرح گفته‌ام و اگر صاحب طالع بود و ناظر بود کار قوی‌تر شود و مشهور گردد در روش خود **ثمرهٔ شانزدهم** اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه که مقبول بود و اگر راجع باشد رای گردان باشد و بی ثبات و وعده دهنده خاصه که برج منقلب بود و اگر در خانهای زحل بود مولود حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود یا بدو ناظر باشد و اگر عطارد در بد حال بود مولود فال گیر بود و زراق و ره‌نشین و اگر عطارد در خانهای مشتری بود مولود عالم گردد اما کسان بدو رغبت ننمایند و عاجز باشد و ناخوش لهجه و اگر در خانهای مریخ بود مولود عوان گردد و ظالم و خاین و اگر منحوس بود شاعر شود و کاهن و اگر مریخ با او بود یا ناظر بدو امیر لشکر شود و اگر در خانهای زهره بود مولود هزل دوست دارد و در شعر گوید و در ثور قوی‌تر باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود مقبول باشد و ظریف و خوش سخن بود و اگر عطارد راجع بود رای گردان باشد و ستیزه کار و اگر در خانهٔ خود بود خاصه سنبله مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و نیز عالم و عاقل و منصف بود و در هر علمی کرامت و صاحب رای بود و رسنده بخود

چیزها و دانندهٔ علوم دقیق و با تدبیر و ساکن باشد و اگر در جوزا بود خط و بلاغت و فصاحت او بکمال رسد
و نقاشی و علوم دقیق نیکو داند و در فلسفه و هندسه مصنف شود و اگر در سرطان بود دلیل قوت معاش
او باشد و صاحب رای بود در امور دنیاوی و اگر قمر با او بود یا ناظر بود متحرک باشد و حاضر جواب
و عاقل و عالم و اگر در اسد بود تند بود و تیز و باغیرت و ممسک و اگر آفتاب با او بود حاکم ولایت
گردد و ملک و صاحب رای بود و سیاست کننده و اگر راجع بود مفسد باشد و بدتدبیر و مردم آزار
و ظالم اما اگر عطارد از طالع ساقط و منحوس باشد مولود دلیل گردد خاصه که در خانهای مریخ یا مشتری
یا زحل بود یا در خانهٔ او بسبب لنگی و عیب او از دواب بود یا از افتادن از جایها و بیماریها یا عیبی
در اعضای او پدید آید پس اگر زحل منحوس بود یا در خانهٔ سبب و اگر مشتری بود سبب عیب لنگی و اما سهما
بود و حرارت و رطوبت و اگر مریخ بود سبب لنگی و عیب او از ریشها بود یا آهن یا آتش و اگر عطارد
از طالع ساقط بود و یا برج بهیمی و برج گنگ بود مولود سخن نیکو نتواند گفتن و در زبانش خلل باشد و اگر
در عقرب بود بدتر باشد و در سخن گفتن آب از دهانش بدر جهد اما اگر از شعاع آفتاب بیرون آید و بعطارد
پیوندد و عطارد و بزحل منحوس بود و مولود سخن نیکو نگوید و اگر در برجهای گنگ بود بدتر بود و اگر قمر در طالع
یا حوت یا دلو بود و بزحل منحوس بود و عطارد ساقط یا منحوس بزحل مولود در ماند بسخن گفتن اما اگر صاحب طالع در
طالع بود و هیچ کوکب بد و ناظر نباشد مزاج مولود در طبع و مزاج طالع باشد اما اگر کوکبی دیگر بود حکم همین
است ولیکن ضعیف تر باشد و هر کوکب که در طالع بود اگر راجع باشد مولود را رای گردان بود و تدبیر او صواب
نبود و اگر مستولی بر طالع که ناظر باشد بطالع راجع بود یا صاحب طالع راجع شود حکم همین بود خاصه که نحس بود
اما بودن راس در طالع دلیل اجابت دعاهای او بود و طلب زهد و تقوی و طاعات و شناختن
ذات و صفات باری تعالی و کرامات فروشی و گفتن سخنان غیبی خاصه که با سهم الغیب بود و دلیل
صحت و سلامتی مولود اما حکم ذنب در طالع خلاف این بود و مولود بیمارناک بود و زردچهره و باعیب

و بد زبان و هذیان گوی و دروغ زن و بر بعضی اعضای او یا بر چشم او خلل باشد۔

شعبهٔ هفتم در احکام خانهٔ دوم از طالع ـ شش اثمار **ثمرهٔ اول در احکام کلیات**

دلائل او همین خانه است و مستولی بر وی سهم السعادت و سهم المال و صاحب هر دو مشتری و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلیل یا بیشتر او قوی حال بوند و از نحس دور و بسعد نگرد ناظر و بطالع و بصاحب طالع ناظر مولود توانگر بود و فراخ معیشت و با رفاهیت و راحت خاصه که دلائل در اوتاد بوند یا مائل الاوتاد از مال و معاش برخورداری یابد و در معاونت او روز بروز بیفزاید. و اگر احوال دلائل بخلاف این باشد حکم بر عکس بود و اما سعادت این خانه و صاحب وی دلیل دولت مائل باشد و سهم السعادت دلیل بسیاری و برخورداری بود و مشتری دلیل توانگری بود بآسانی و مال حلال و ارباب مثلثات دلیل اوقات توانگری و درویشی و اگر کوکبی درین جا بود حکم بر حسب حال او باشد و بودن دلیل در اوتاد دلیل بسیار مال بود و باقی ماندن او و در مائل الوتد کمتر از وی و در زائل الوتد دلیل فقر بود و در دوازدهم و ششم دلیل قرض باشد **ثمرهٔ دوم در حکم جزویات** اگر صاحب دوم در طالع بود مولود را معاش و مال بی رنج و مشقت حاصل آید اگر مقبول بود مال او بماند و اگر نامقبول بود زود از دست او بیرون رود خاصه که راجع بود و اگر در وبال یا هبوط بود مال از خیانت بدست آورد و خداوندی و کارهای بدروغ و اگر برج ثابت بود ممسک باشد و اگر برج منقلب بود و جسدی با اسراف کند و تلف کننده باشد و اگر صاحب طالع در خانهٔ دوم بود مولود پیوسته در طلب مال بود و کاسب باشد و مال و معاش بدست رنج حاصل کند و اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر مودت بود مال و معاش او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود برنج و سختی و حیلت بدست آرد و اگر کوکبی که در طالع بود یا صاحب طالع نور بهر کوکب که دهد کرم مولود با آن قوم بود که بدان کوکب منسوب است از وجه عام و از وجه خاص و اگر کوکبی نگرد که در عاشر بود مولود

جوانمرد باشد و معروف در توانگری و در راج ضدین بود ثمرۂ سوم در بودن زحل درین خانہ مولود ممسک باشد و بخواہد کسب او از کارہاے سخت باشد و دشوار و طامع بود و نومید گردد و حاصل نیاید بوقتی کہ حاصل آینده بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب بیت و دیگر کواکب بزحل در کسب مال و آسانی آن در افزایند و دیاری گران ہچنین و حکم آن مناسب کواکب باشد و اگر بنظر عداوت نگرند حکم بر فقر و سختی بود و در رسیدن رزق ثمرۂ چہارم بودن مشتری درین خانہ مولود کریم بود و توانگر و غذاہاے پاک خورد و مال حلال حاصل آرد و کرم او بجاے خود بود و در وقت باشد اگر مشتری با سہم السعادت بود حال قوی تر باشد و اگر مشتری بوے ناظر بود موکد تر باشد خاصہ کہ بنظر مودت قبول باشد پس مال او از پادشاہ و بزرگان حاصل آید و خورنده و خوراننده باشد اگر مشتری و صاحب طالع یا صاحب این خانہ نظر مودت بود توانگر شود بے رنج و دشواری و اگر نظر عداوت بود توانگر شود برنج و سختی و خواری و در عاقبت مال او تلف شود و اگر بشتر کواکب بمشتری ناظر باشند کسب از بازرگانی باشد و دبیری یا نیابت و وکالت و اگر مریخ بدو ناظر بود از امارت بود و احتساب و اگر نظر عداوت بود و مریخ و مشتری بد حال بوند و نامقبول مال او از دزدی بود و خیانت در صورت امانت ثمرۂ پنجم بودن مریخ درین خانہ مولود کریم بود بروے مردم و نادانستہ کند انچہ کند و اگر میان او و صاحب طالع یا صاحب آن خانہ نظر مودت بود مال او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود کسب او بزحمت بدست آید و اگر مریخ بد حال بود مال حرام بدست آرد و زود تلف کند و اگر نیکو حال بود مال او از امارت بود یا از امرا و ترکان و لشکریان و اگر عطارد بدو ناظر بود قوی تر بود و باشد کہ مال از دیوان بدست آرد یا سلاح فروشی یا ساختن سلاح و حرب با محافظت ہم حاصل آید و باشد کہ دزد و راہزن خاصہ کہ نحس بود و اگر علویان بدو نگرند مال از بزرگان بدست آرد و اگر سفلیان نگرند از فرودستان بدست آرد و اگر زہرہ بدو ناظر باشد مال آسان بدست آید و کم شبہت

بود و اگر آفتاب ناظر بود از گذر پادشاه حاصل آید یا بشرکت زردان **ثمرهٔ ششم** اگر آفتاب در خانه
بود یا ناظر بود بصاحب طالع مولود توانگر باشد و نعمت جمع آورد و کریم باشد و عالی همت و سخت کوش در کسب
معاش مال و فراخ روزی باشد و مال او از حکومت بود یا کارهائی که بخواهد تعلق دارد با معادن و اگر مقبول
بود کار قوی تر باشد و پادشاه یا بزرگان او را توانگر کنند و اگر میان او و صاحب این خانه نظر مودت
باشد مال بی زحمت حاصل آید و اگر نظر عداوت باشد توانگر شود اما بسختی و اگر زحل بد و ناظر بود حال او
از ضمان داری بود یا از سروری قومی و اگر هر دو بد حال بوند مال او از ریاست دیه بود یا دهقانی و اگر مشتری
بد و ناظر بود مال از امانت حاصل کند و خزانه داری و اگر عطارد با او بود مال از مدرسین حاصل کند
و معلمی و دبیری و نیابت و تجارت و شاعری و اگر زهره با او بود مال از پیرایه سازی بدست آید و عطر
فروشی و خاتونان و اگر قمر ناظر بود مال او از رسالت و رسول داری و فرستادن کسان تجارت و از
کاروان سالاری و مهتری عوام اما بودن راس درین خانه دلیل توانگری مولود در اوائل عمر و قوت رب
مثلثهٔ دوم دلیل توانگری بود در اوسط عمر و قوت ترین مثلثهٔ سوم دلیل توانگری بود در آخر عمر و اگر میان این
ارباب نظر باشد مودت با قوت از اول تا آخر عمر توانگری باشد و اگر بخلاف بود بر عکس باشد۔

شعبهٔ ششم در احکام خانهٔ سوم از طالع — چهار ثمره **ثمرهٔ اول در احکام کلیات**

دلیل های او این خانه است و صاحب او و مستولی بر او و سهم برادر یا صاحب او و زحل و قمر و زهره و آن
کوکب که در وسط بود و ارباب مثلثات او و اگر این دلایل مسعود بوند یا بیشتر ایشان دلیل اند بر صلاح
احوال برادران و خواهران و اقربا و اگر بهم دیگر ناظر باشند بنظر مودت سازگاری بود میان ایشان و دوستی و
محبت و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت بهم و اگر دلائل در اوتاد بود دلیل سعادت و
کثرت برادران و خواهران باشد اما اگر دلائل نحوس بود و میان ایشان نظرهای عداوت دلیل
رنج و مشقت ایشان بود و بودن خصومت در میان و اگر میان صاحب طالع و این دلائل نظر بود

بود مولود با این جماعت دوست بود و قدم مولود بر ایشان مبارک باشد و اگر نظر عداوت باشد دشمنی
افتد در میان و ناسازگاری و اگر در خانهاے ساقط بود با همگر نیامیزند و دور افتند اما بودن صاحب
طالع درین خانه مولود بطبع ایشان بود و اگر درین خانه مقبول نبود بطبع ایشان بضرورت بود با
رنج و اگر صاحب این بیت در طالع بود خویشان منقاد او باشند و اگر نامقبول بود بجبر و اکراه
باشد و اگر میان صاحب طالع و زحل نظر مودت بود مولود با خویشان بزرگ تر دوست بود و
از یکدیگر منافع گیرند و اگر نظر عداوت بود حکم بر ضد این باشد اما اگر نظر صاحب طالع بقمر یا زهره
بود مودت و محبت با برادران و خواهران دارد و در میان خیرات بود و نظر عداوت ضد این
باشد و اگر این دلائل در اوتاد افتاده باشد و بر جهاے مذکر بوند و دلائل همچنین مولود را برادران دیگر
شوند و اگر مؤنث بود خواهران شوند ثمرهٔ دوم در احکام جزویات بودن یکے ازین دو نحس
بزرگ درین خانه یا نزدیک باین خانه دلیل مشقت خویشان بود خاصه که بدحال بوند و اگر خانه
وبال یا هبوط او بود زحمت و مشقت زیادت تر باشد مناسب آن نحس و حکم ذنب همین باشد
ثمرهٔ سوم بودن مشتری درین خانه دلیل سعادت خویشان بود و مبارک بودن قدم
مولود برین قوم و تندرستی مولود و اگر صاحب طالع مشتری ناظر بود حال قوی تر بود و اگر قمر
و زهره مشتری نگرند احوال خویشان نیکوتر باشد و مولود حرکت و انتقال بسیار کند و در علم
مساحت و موسیقی بماند و اگر آفتاب مشتری ناظر باشد یا زحل احوال خویشان بزرگ تر و نیکو
تر باشد ثمرهٔ چهارم بودن عطارد درین خانه دلیل راے و تدبیر خویشان کند و مولود
از علم حکمت چیزے بیاموزد و تجارت کند و معلم شود خویشان اما بودن راس درین خانه دلیل
کثرت برادران و خواهران بود و صلاح حال ایشان و حکم ذنب خلاف این باشد اما حکم ارباب
مثلثات چنانست که گفته شده است هر کدام که قوی تر احوال خویشان دران وقت نیک تر بود

شعبهٔ نهم در احکام خانهٔ چهارم - پنج اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلائل همین
خانه است و صاحب او همین خانه است و صاحب او و مستولی او و سهم آبا و صاحب وے
و سهم امهات و صاحب وے و آفتاب و زحل و زهره و زحل و قمر و کوکبے که در وے بود و از تا
مثلثات او باشد پس اگر این دلائل سعود باشند یا بیشتر ایشان و بهمدیگر ناظر بود و از نحوس پاک
دلیل سعادت احوال پدر مولود باشد و مادر و سلامتی هر یک و توانگری و عز و جاه و تربیت یافتن
مولود از ایشان و سازگاری هر دو با همدیگر و شفقت بردن و اگر دلائل در او تاد بود تر یادتی دولت
و شهرت ایشان باشد خاصه که مقبول بوند و دلیل سعادت و حصول املاک و مقامهاے عالی یا دان
و سعادت حال مولود در عواقب امور و اگر این دلائل بطالع یا بصاحب طالع ناظر بوند مولود حینئے
تمام یابد از مادر یا پدر و سعادت یابند از ایشان و ضیاع و عقار و ملک و خیرات یابد و اگر صاحب
طالع بدین دلائل یا بدین خانه ناظر بود بنظر مودت دلیل سعادتهاے والدین از قبل مولود بود و نیک
خواه ایشان باشد و اگر نظر عداوت بود یا کراه در خدمت ایشان بود یا التفات ننمایند و بے رحمی کنند
و از ایشان تربیت نیابد و اگر دلائل از همدگر ساقط باشند جدائی افتد میان مولود و اگر مریخ بر مرکز آن خانه
افتد و بدحال بود دلیل موت پدران باشد اگر برج مذکر بود و اگر مونث بود دلیل موت مادران و حکم
ذنب همین باشد و اگر زحل بود دلیل مشقت ایشان و رنج و بیماریها و اگر مقبول بود دلیل کسب و زرع و ثمرات
نیکو ثمرهٔ دوم در احکام بودن مشتری درین خانه دلیل عمارتها بود و ساختن مسجد و صومعه دلیل
توانگری مادران و پدران و مبارک بود قدم مولود بر ایشان و سعادت حال مولود از وے ایشان و یافتن
تربیت و خیرات از املاک و نیکی عواقب امور و اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد آبادانی و خوشی کند و
موافقت بود میان پدران و مولود و اگر عداوت بود نیکی کمتر باشد و اگر مشتری مقبول بود و آفتاب بدو
ناظر و زحل همچنین دلیل یافتن دفینه باشد و طول عمر پدران و توانگری هر یک ثمرهٔ سیوم بودن

آفتاب درین خانه دلیل نعمت پدران بود و نیکی حال مولود و ساختن عمارتها و منافع از املاک
وسعادت عواقب اگر آفتاب مقبول بود و صاحب طالع بدو ناظر بنظر قبول مولود در مقام پادشاه
و اکابر نشیند و چون این خانه سعد بود مولود هر چند بزرگتر شود کار او قوی گردد ثمرهٔ چهارم بودن
زهره درین خانه دلیل فرح و مناکحت پدر باشد خاصه که با آفتاب بود و دلیل سعادت
یافتن مولود از پدران و مادران و اگر زهره و زحل درین خانه محترق شوند موت پدر و مادر بود خاصه
که قمر با نحس یا زحل بدحال بود و اگر زهره قوی حال بود مادر مولود بیمار گردد و اگر مریخ درین خانه
محترق شود پدر مولود را آفت رسد و املاک را از لص خوف بود و اگر صاحب طالع درین خانه منحوس
بود مولود بجای در ماند بناکام و اگر در خانهٔ وبال یا هبوط او بود منحوس شود بسیار ثمرهٔ پنجم
بودن عطارد درین خانه مقبول و زهره بدو ناظر مولود خانهای منقش سازد و اگر قمر با
او بود چاه و حوض بیرون آرد خاصه که برج آبی بود دلیل رای و تدبیر پدران و مادران باشد
و بیشتر اندیشهای مولود در عاقبت کارها باشد و بیع املاک و ساختن باغ و بستان و مدرسه
و کتابخانه و اگر زحل بدو ناظر بود زاویه و خانقاه سازد و خانهای خراب آبادان کند و اگر زحل
در خانهٔ هشتم بود و یا بدحال بود گورخانه سازد و در بزرگی عمارت بیش کند و جایها و حصن سازد
و اگر مشتری بدو ناظر بود و بدحال باشد در مسجد و مدرسه ساکن شود و اگر مریخ بدو ناظر بود در مطبخ و
لشکرگاه و میان ترکان ساکن شود و اگر قمر ناظر بود دریاها و جایها که آب روان بود پس ازین
کواکب هر کدام که قوی بود او را بجایگاه نیکو برد و هر کدام که ضعیف بود او را بجایگاه ناستوده
رساند مناسب کواکب و دلائل دیگر و نظر مودت و عداوت همچنین مثلا اگر نظر مشتری بود
بمودت انچه مدرسه گفتم سرای وزرا بود و خانهای عالی و خوش و باقی را برین قیاس
همین است چون مستولیات هر یک در حال قوت و ضعف نموده‌ایم اما اگر این برج خاکی بود

مولود در عمارت و زراعت باشد و اگر برج آبی بود حوض و کاریز سازد و اگر بادی بود قصرها و بادگیرها
سازد و اگر آتشی بود حمام و دکان طباخی سازد و اگر صاحب رابع از رابع زائل بود مولود
از وطن اصلی دور افتد و در شهری ساکن شود که بدان ربع منسوب باشد خاصه که مقبول بود و اگر
در خانهٔ سوم بود یا نهم مولود سفر کند و کارش قوی تر باشد و در ان جای ساکن شود که بدان کوکب
تعلق دارد و موضع او یعنی در چهارم و اگر صاحب طالع درین خانه بود مولود در وطن خود مکان
ساکن بود و اگر حرکت کند مناسب قابل تدبیر کند و اگر مقبول بود درین خانه بخوشی باشد اما بودن قمر با عطارد
درین خانه مولود را از مسکن بیرون برد و بدانجا رساند که منسوب صاحب چهارم بود از جهت عالم
یا انجا که صاحب طالع بود یا بدانجا برد که صاحب نهم یا بدانجا که قابل تدبیر قمر با عطارد بود یعنی بموضعی
که منسوب بود بدین کواکب از اقلیم و ناحیت و شهر و ارباع عالم و ازین دلائل هرکدام که با قوت تر بود اثر آن غالب
تر باشد خاصه در وقت تربیت آن کوکب و اگر هر یکی ازین نسبت دارند مولود سفرهای بسیار کند از دور
و نزدیک اما در اوائل کتاب گفته شد که از درجهٔ طالع تا درجهٔ عاشر دلیل ایام طفولیت است و از درجهٔ
عاشر تا سابع ایام جوانی و از درجهٔ سابع تا رابع دلیل ایام کهولیت و از درجهٔ رابع تا طالع دلیل ایام
پیری پس هرکدام ربع ازین چهار ارباع که نیرین در وی بود یا سعود احوال مولود در ان سن قوی
تر بود از طبیعت آن کوکب و موضع اولی ماه اگر شرایط رو برقائم باشد مولود در ان وقت سفر بیش کند بدان
اقلیم و ناحیت و شهری که بصاحب موضع ماه بدان کوکب منسوب بود و این اصل معتبر دانند که در وی
تجربه بسیار رفته است اما بودن رأس درین خانه دلیل کثرت املاک بود و صلاح حال پدر و مادر و ذنب
خلاف این باشد اما نظر صاحب طالع برب مثلثهٔ اول بمودت دلیل تربیت یافتن مولود بود از پدر
و مادر و دیدن سعادتی که بدین خانه تعلق دارد و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس بود و اگر نظر برب مثلثهٔ
ثانی کند این احوال در اواسط عمر بود و اگر برب ثالث بود در اواخر عمر بود باعتبار نظر و قبولیت والسلام

شعبهٔ دهم در احکام خانهٔ پنجم از طالع - هشت اثمار **ثمرهٔ اول در احکام کلیات او** دلائل او سهم ازین خانه است و صاحب مستولی بر وی و سهم الاولاد و صاحب وی و آفتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات وی و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلائل یا بیشتر ازین قوی حال بوند و بعد یگر ناظر بنظر مودت دلیل بودن فرزندان بود و اگر اوتاد بوند دلیل بسیاری بوند و اقبال و جاه ایشان و اگر احوال دلائل ضد این باشد حکم بعکس بود و اگر این دلائل در بروج مذکر بوند فرزندان پسر بوند و از صفت خاصه که دلیل قوی تر مذکر بود و اگر بر ضد این باشد دختران بوند اما سهم الاولاد در خطوط آفتاب باشد یا آفتاب بهم ناظر فرزندان پسر باشند و معتدل خاصه که در اوتاد بوند و اگر این حال با قمر بود دختران باشند با دولت قیاس کواکب دیگر همین است از مذکر و مؤنث و سعد و نحس اما اگر خانهٔ پنجم برج بسیار فرزند بود و آن مثلثات آبی است فرزندان بسیار شوند و اگر برج عقیم بود و این اسد و سنبله است فرزند کم باشد اما موانع فرزند نحس است مریخ و زحل و عطارد و ذنب پس بودن این دلائل در برج عقیم دلیل نقصان فرزند بود و اگر این دلائل بصاحب پنجم نگرند بنظر عداوت یا درین خانه افتد فرزندان کم زیند اما از زحل دلیل و اگر آفتاب بد حال بود حکم او میانه باشد و اگر دلیل اسقاط و قتل باشد و اگر آفتاب بد حال بود حکم او میانه باشد و اگر عطارد نحس باشد فعل او بر طبع نحس باشد و ذنب دلیل بر زنان زفتن فرزند باشد و اگر نحسان بنظر عداوت بسهم الولد نگرند حکم همین بود از طرف فرزندان و اگر میان دلائل پدر و فرزند نظر مودت بود خلاف این باشد و اگر از یکدیگر ساقط بوند یا دلائل نحس باشد یا پیوستن صاحب پنجم بصاحب هفتم یا بکوکبی که در وی بود دلیل بودن فرزند باشد از جفت و اگر بصاحب نگرد دلیل بودن فرزند بود از کنیزک یا خدمتگار **ثمرهٔ دوم در احکام جزویات** اگر یکی از زهره یا مریخ بصاحب پنجم نگرد یا درین خانه باشد یا بصاحب طالع ممازجت کند فرزندان معشوق خاصه که ازین دلائل یکی صاحب یازدهم بود یا صاحب یازدهم بدین دلائل ناظر باشد یا درین خانه بود و اگر دلائل فرزند میان طالع و عاشر بود مولود را فرزند در خردگی شود و اگر میان عاشر

وسابع بود در سن فوت شود و اگر میان سابع و رابع بود در کهولت شود و اگر میان رابع و طالع بود در پیری شود و درست اکبر بود ختم برین ارباع استدلال که مدار بر بروج و دلائل و کواکب **ثمره سوم در طرب و عشق و بازی** اگر زهره درین خانه بود یا ناظر بر وی یا بصاحب او مولود بسیار طرب باشد با فرح و بازی و هزل نشست و باز و فرح کننده و عاشق شونده خاصه که عطارد با زهره ناظر بود میان ایشان و اگر مریخ بود فسق و فجور بسیار کند و عشق بازی فاش کند و دلیرانه **ثمره چهارم** اگر علویان درین خانه بوند یا ناظر بوند یا بصاحب این خانه طرب با بزرگان کند در سن پیری و اگر سفلیان بوند طرب با فرومایگان کند در سن جوانی تا به پیری در طرب بود خاصه که زهره درین میانه بود یا ناظر برین دلائل **ثمره پنجم** اگر مشتری درین خانه بود یا ناظر بر وی یا صاحب او مولود با علما و اهل دین دوستی دارد و اگر این خانه از خانهای زحل باشد با مشایخ و درویشان عشرتها کند و سماع و رقص دوست دارد و نظرباز باشد و سوگند خورنده بود **ثمره ششم** نظر صاحب یازدهم با صاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و تمتع نیکو یابد و اگر زهره درین میانه بود قوی و خوش باشد و اگر صاحب این خانه نور بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند و تمتع رسانند بدان کسان **ثمره هفتم** بودن قمر درین خانها دلیل رسالت کند و اگر قمر بمشتری نگرد توسط کارها کند میان مردم براستی و اگر عطارد درین میانه باشد دلالی کند و خط نویسی و معاملتها و اگر قمر و زهره درین خانه بدحال بوند یا برین خانه ناظر بوند و نقل نور از صاحب طالع دیگر کند یا جمع نور کنند مولود قیادت کند حکم عطارد همین باشد و قوی تر خاصه که نحس بود **ثمره هشتم** حکم ارباب مثلثات آنست که در صورت دیگر گفته ایم و اوقات ترتیب نموده اگر ارباب مثلثات این بیت از ین کواکب افتاده باشند در مولود زیادت کنند و اثر او در وقت تربیت ظاهرتر باشد اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت اولاد باشد و مدلولات دیگر و حکم ذنب خلاف این بود و بدی حال عشق و اولاد در رسالت خیانت رود —

شعبه یازدهم در احکام بیت سادس — پنج اثمار **ثمره اول در احکام کلیات او و دلائل وی**

خانه است وصاحب ومستولی وے وسهم مرض وے وصاحب وے وقمر وآن کوکب که درین بیت بود وارباب مثلثات او پس اگر این دلائل یا بیشتر ایشان مسعود باشند وقوی حال وسهم ناظر ونحسان ساقط دلیل صحت وسلامتی مولود باشد وپاک از عیبها واگر نحس وبدحال بوند حکم برضد باشد اما اگر این دلائل زحل نحس باشد بیماری از طبیعت زحل باشد از انچه بدو منسوب است واگر مریخ نحس باشد بیماری از منسوبات مریخ بود واگر دلائل موضع بدحال بود بیماری یا عیب دران عضو ظاهر شود که بدان برج نسبت دارد مثلاً اگر دلائل بیماری در برج آتشی بود سبب علت گرمی وخشکی شود وانچه از مادهٔ صفرا تولد کند واگر در برج خاکی بود از سردی وخشکی بود ومادهٔ سودا ودر برج بادی از گرمی وتری بود ومادهٔ خون ودر برج آبی از سردی وتری بود ومادهٔ بلغم واعتبار کنند مزاج دلائل را با مزاج بروج وقت امتزاج در موافقت ومخالفت اما اگر صاحب طالع درین بیت باشد مولود خود سبب بیماری ورنج خود شود خاصه که طالع ثور یا عقرب بود واگر صاحب این بیت در طالع باشد مولود بیشتر وقت تندرست ودر پرهیز ونگاه داشتن خود بود واگر درمیان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل سلامتی مولود باشد واگر عداوت بود مولود بیمارناک بود یا از سبب پرهیز بسیار خود را بیمار کند ودر حسرت ورنج باشد واگر قمر در موضع نحس بود یا ناظر نحسے مولود بیمارناک باشد خاصه که در طالع یا درین بیت بود واگر نظر آفتاب با نظر سعدے بود مولود پیوسته با سلامت باشد **ثمرهٔ دوم در حکم جزویات بودن نحسان درین بیت** مولود با بیماری بود وعلت دار باشد از طبیعت آن نحس واگر سعدان بوند تندرست باشد پیوسته وبی عیب واگر سعد در نظر مودت نحسین افتد مولود با بیماری متنفر نباشد وکم رنج بود واگر نظر عداوت بود بیماری او با نفرت بود وعیب دار باشد **ثمرهٔ سوم** اگر آفتاب درین بیت بود با کوکب شمالی بود ودر درجهٔ طلوع او مولود نابینا شود واگر در احتراق یکے از دو نحس باشد حکم همین بود اما این جا سبب درد چشم بود ودارو واما پس اگر زحل محترق باشد فساد چشم او از خشکی دماغ بود وخیره گشتن وفرود آمدن آب سیاه وکوفت یافتن از چیزے قوی واگر مریخ محترق باشد فساد چشم از آهن یا آتش بود ورسیدن زخم ناگاه ودارو هاے تیز اما اگر آفتاب درین بیت منکسف

شود دیم نابینا شدن باشد خاصه که در عقدهٔ ذنب بود و اگر شمس با ذنب بود و کسوف نباشد رگها و آبله در چشم پدید آید و اگر با راس باشد رگها بود و کم زیان و حکم قمر در هر دو عقده همان بود اما کمتر از آفتاب اما اگر قمر بقران زحل بود مولود چشم را آب فرود آرد و اگر دران وقت قمر ناقص النور بود بصر پدید آید یا سپیدی در چشم یا پرده و اگر بقران مریخ بود رگهای سرخ پدید آید چون سبل و ناخنه و جرب و عقرب و مانند این و محتاج شود بکاری و آهن بچشم بردن و اگر عقدهٔ ذنب بود و مریخ با او یا ناظر بود زخم رسد بر چشم او و باطل گردد و نظر آفتاب با نحوس بمودت آب در چشم پدید آید یعنی احولی شود خاصه که در برج معوج الطلوع بود و آن اول جدی است تا اول سرطان و اگر نظر آفتاب با نحوس بعداوت باشد دلیل نقصان بصر بود چنانکه با چشم تنگ بکند چیزی را نیکو نبیند و اگر این دلائل بحال بود فساد زیادت بود در بصر خاصه در چشم راست و اگر این احوال قمر را افتد نقصان در چشم چپ بیش باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود خود را در خدمت اندازد یا بندگی یا اسیر شود و اگر مقبول بود سعادتها رسد و الا رنج کشد پس اگر مریخ نحس بود گله بانی کند اگر این بیت خانهای عطارد بود یا عطارد درین بیت افتاده باشد و نحس بود و مریخ مولود بیطاری کند و اگر برج آتشی بود و صاحب طالع مقبول در وی و عطارد و مشتری ناظر بدین بیت و این بیت یکی از خانهای عطارد یا مریخ بود مولود طبیب شود خاصه که یکی ازین دلائل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر بدین دلائل ناظر باشد و باشد که دستکار یا جراح یا حجام شود اما اگر درین وقت نیرین با همدیگر ناظر باشند از خانهای زهره یا عطارد یا زهره و عطارد با هم پیوندد و قمر ناظر خاصه که زهره صاحب بیت ششم یا یازدهم یا دهم بود یا عطارد یا قمر چنین بود مولود کحال گردد و سرمه ساز و باشد که عطر آمیز یا مشاطه گردد **ثمرهٔ پنجم** در احوال بندگان قوت طالع و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد و اگر آن قوت از خانهای نحسان بود بندگان او کاهل و رنج کش باشند و اگر سعدان بود بندگان او با اعتقاد باشند و مشفق و از ایشان خیر حاصل آید و دلیل بندگان سیاه زحل است و بندگان ترک مریخ و بندگان سفید زهره و عطارد اما اگر

دلائل بندگان عطارد و زهره و قمر بوند غلام و کنیزک او جوان باشند و خوبصورت و سفید پوست خاصه که شرقی
بوند و اگر خانهٔ ششم از خانهای عطارد بود یا زهره کار قوی‌تر باشد و از بیع و شرای ایشان حاصل آید
خاصه که یکی ازین دلائل صاحب ثانی باشد یا بصاحب ثانی نظر دارد بمودت و حکم سعود نیز همین باشد
و اگر دلائل بندگان مشتری بود و مریخ بندگان او کلان سال بوند خاصه که مغربی باشد و اگر دلائل
بندگان با مشتری بود در اوتاد بوند یا مائل الاوتاد بندگانش بسیار بوند و معروف گردند و در
زائل و ساقط غیر این بوند و اگر دلائل بندگان در بروج مذکر بوند و ربع مذکر غلامانش باشند
خاصه که ششم برج مذکر بود و اگر در برج مونث و ربع مونث کنیزگان دارد و اگر بعضی در برج و ربع مذکر
و بعضی در ربع و برج مونث بوند از هر دو نوع بندگان دارد خاصه که برج ششم ذوجسدین باشد
یا دلائل در برج ذوجسدین باشد اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان بوند و باهم نظر بعداوت کنند یا بدلائل
بندگان بعداوت نگرند و بندگان مولود دروغ گوی و خیانت کننده افتد و اگر بمودت نگرند
بندگان راست کار و باوفا بوند اما اگر دلائل زهره و عطارد و قمر باشند بندگان او خرد سال بوند
و خوش طبع و دلیل کثرت اوتاد است و نظرهای دلائل باهم خاصه که بمودت پس اگر این دلائل
در خانهای مریخ بوند و نظر بزحل خاصه بمقابله دلیل بودن خادمان بود و اگر دلائل در خانهای زحل
بوند و در نظر مریخ حکم همین باشد و اگر دلائل مریخ نگرند و مریخ بدحال بود حکم همین باشد و اگر دلائل در خانهای
عطارد یا زهره یا قمر بوند و مریخ یا زحل ناظر حکم بمودت همین باشد و دلیل غلامان دست آموز بود خاصه که
از دلائل یکی صاحب هفتم بود و حکم خدمتگار همانست اما اگر آفتاب و اسد دلیل بندگان بوند بندگان
گردن کش افتند و باکبر و باشد که اصل ایشان بزرگ باشد یا باشد که بر مالک خود حاکم شوند و حکم ارباب مثلثات
همانست که گفتیم یارها و راس درین بیت دلیل تندرستی است و افزونی بندگان و ذنب دلیل بیماریست
و بجوش ریشها و لاغری و زردی و عیبها و ریختن موی و چیزی از انواع صرع و گریختن و بدافتادن

بنده و خدمتگار۔

شعبهٔ دوازدهم در احکام بیت سابع ۔ شانزده اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات

دلائل او همین خانه است و صاحبش و متولی او و سهم تزویج و صاحب وی و زهره و قمر در ارباب مثلثات
او و کوکبی که درین بیت باشد اما در طالع زنان آفتاب و زحل دلیل باشند و بهدیگر ناظر بجای زهره
و قمر و سهم تزویج از زهره و صاحب سهم پس اگر این دلائل قوی حال باشند و بهدیگر ناظر میان این دلائل
و دلائل طالع نظر باشد بمودت دلیل یافتن سعادت بود از مناکحت و برخورداری و بودن موافقت
و خوش عیشی و اگر دلائل در اوتاد بود قوی تر باشند و مدت صحبت مدید تر و دلیل کثرت نکاح بود
خاصه با کسان معروف و از قبیله اکابر خاصه که دلائل در خطوط خود باشند یا رونده بنظر او زنان
بمولود رغبت کنند و اگر دلائل طالع رونده بوند بدلائل هفتم یا بدان دلائل پیوسته باشند مولود بزنان
مائل بود و بنظرهای سعود موافقت باشد در میان و بنظرهای عداوت مخالفت بود و اگر دلائل
زن در طالع مرد افتد زنان مطیع و زیردست او بوند و اگر دلائل مرد در هفتم افتد منقاد و مطیع زنان باشد
و در خصومتها حکم همین بود **ثمرهٔ دوم در حکم جزویات** اگر زحل درین خانه بود مولود زن پیر
کند خاصه که در آخر برج افتاده بود و مغربی بود و زن نیز زشت صورت باشد و اگر مشتری بود مولود
زن میانه سال خواهد خاصه که میان برج بود و عفیفه باشد و شیرین صورت و اگر مریخ بود زن بی شرم
خواهد و کم ستر یا ترک باشد و محبوب صورت و اگر در آخر برج بود یا مغربی بود زن پیر بود و اگر درین خانه
زهره بود زن جوان خواهد خاصه که در اول برج و خوبصورت و لطیف طبع و خوش حرکات و اگر عطارد
بود زن با فرهنگ خواهد و کدبانو و زیرک و سخن گوی و دانا و اگر آفتاب بود زن سرکش باشد و حاکم و متکبر
و سلیطه یا متعلق بزرگان یا از اهل معروف و مهیب صورت باشد اگر قمر بود زن از اوساط الناس
کنند و اما اگر دلائل زن در برجهای خوبصورت بود زنان خوبصورت خواهد خاصه که دلیل زهره بود

اما هر کوکب که دلیل زن باشد چون مشتری بدو ناظر بود صالحه و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر بود بسبب شر بی
ستر باشد و قیاس کواکب دیگر چنین باید دانست اما اگر دلیل زن در حظوظ خود بود زن از اصل
بزرگان باشد و در اوتاد از معروفان و در مائل الاوتاد از مردم متوسط الحال و در زائل از مردم گمنام
و مجهول و ساقط **ثمرهٔ سوم** اگر دلیلها در اوتاد بود زن بسیار کند خاصه که برج هفتم ذو جسدین
بود و در زائل زن اندک خواهد یا نخواهد خاصه که برج ثابت بود و اما اگر دلائل در اوائل برج بود زن اندک
خواهد یا نخواهد و اگر در اواخر برج بود زن بسیار کند اما اگر درین بیت کواکب جمع آمده باشند لیکن
بسیار خواهد و اگر صاحب یا مستولی این بیت یا کوکبی درین بیت افتاده باشد به بسیار کواکب
ناظر باشند زن بسیار کند و حکم شرکت همین باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب هفتم محترق بود زن مولود
بمیرد یا بیمار ناک بود و اگر راجع بود جدائی کند و بی وفا شود و اگر در مقام اول بود شوی را نخواهد بدل و اگر
در مقام ثانی بود فرار کند اگرچه ناخواهان باشد خاصه که بصاحب طالع ناظر بود و اگر نظر عداوت بود دشمن
گیرد شوهر را و اگر منصرف باشد جدائی کند حکم دلیل مرد همین باشد **ثمرهٔ پنجم** اگر سعدی درین
خانه با وائل برج و مشرقی باشد و استحسان پاک زن او خردسال افتد و بی عیب خاصه که آن زهره
بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعد نحس باشد حکم بر ضد افتد خاصه که آن مریخ بود و اما اگر صاحب
هفتم در مقام ثانی بود و از کوکبی مقبول منصرف شده و بصاحب طالع متصل شود نه زن را شوهر دیگر
بوده باشد پس اگر آن کوکب سعد بوده باشد و این که بدو خواهد پیوست هم سعد باشد زن از هر دو شوهر
نیکی ماند و اگر هر دو نحس باشند حکم از عکس افتد و اگر یکی نحس و یکی سعد بود حکم بحسب آن کند **ثمرهٔ
ششم** اگر میان صاحب طالع و زهره نظر باشد و زهره در هفتم یا پنجم بود و مریخ درین میانه
افتاده بود خاصه که در طالع باشد مولود تیز شهوت بود و مولع بزنان و عشق بازی و باشد که زن مطربه
خواهد و اگر این احوال زن را باشد حکم همان بود و اگر برج هفتم بهیمی بود و صاحب طالع در دو

مولود باد واب جمع آید واگر بجاے زهره عطارد بود مولود زرع در زمین بے برکند وزن بود که از ان طرف بزبان رفته باشد واگر زهره درین بیت با زحل باشد یا زحل ناظر باشد حکم همان باشد واگر مریخ بود بدتر باشد وظاهرتر وزن درحرام دلیرتر باشد ثمرهٔ **هفتم** اگر صاحب هفتم در ششم بود دلیل آنکه جفت او عیب دارد یا بنده وبنده زاده یا غریب باشد یا کسے سفله خادمه که آن خانهاے زحل بود یا مریخ یا عطارد و بدحال باشد ثمرهٔ **هشتم** اگر صاحب هفتم نهم بود یا به پیوند جفت مولود غریب باشد واگر صاحب نهم در نهم باشد وبصاحب هفتم ناظر بود یا کوکبے که در هفتم باشد مولود در غربت زن خواهد واگر برج هفتم منقلب بود زن او متحرک بود وکم ثبات ثمرهٔ **نهم** اگر صاحب هفتم یا کوکبے که در وے بود بصاحب سوم ناظر بود بصاحب سوم طالع یا بصاحب طالع ناظر بود مولود زن از خویشان کند یا خویشان او را زن دهند ثمرهٔ **دهم** اگر صاحب عاشر بصاحب هفتم پیوندد یا کوکبے که در وے بود یا نور صاحب هفتم بصاحب طالع دهد یا جمع کند مولود را بزرگان زن دهند یا کار او نکاح او سازند ثمرهٔ **یازدهم** این حکمها بر مردان وزنان یکے باشد اما اگر احکام بر طالع زن نهند سهم برون آرند از زهره تا شمس واز طالع بفگنند ودلیلهاے جفت او آفتاب و زحل بود باقی احکام همین باشد ثمرهٔ **دوازدهم** اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع واستقبال افتاده بود مولود در جوانی زن کند واگر میان استقبال واجتماع افتاده بود در پیری زن کند اما در طالع زنان اگر آفتاب بالاے زمین بود در جوانی شوهر کند واگر زیر زمین بود در پیری شوهر کند ثمرهٔ **سیزدهم** اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبے که در وے باشد وصاحب طالع از وے منصرف شود وبسعد متصل گردد مولود اول زن بگذارد ودیگرے خواهد وهر دو نیکو باشند واگر بنحسے متصل شود زن دوم بد باشد واگر صاحب هفتم نحس باشد وصاحب طالع که از وے منصرف شود وبسعد پیوندد واز جهت بد و نیک دانند واین اتصالات وانصرافات نیز مودت وعداوت اثر کنند اما دلالت بر حالات پیری

وجوانی را نیز اعتبار کنند اما جمع النور در هفتم دلیل بسیاری زن خواستن بود و در طالع زنان حکم همین بود خاصه که
دلائل در برج بسیار نکاح افتاده بود ثمرهٔ چهاردهم اگر دلائل جوانی زنان تحت الارض و دلائل مردان فوق الارض
باشند مولود در جوانی زن جوان کند و اگر دلائل تحت الارض باشند مولود در پیری زن جوان کند خاصه که دلیل
قوی تر مرد در حمل افتاده بود و در اوّل برج و دلیل زن زهره باشد و او نیز در اوّل برج و با همدگر ناظر بوند
قیاس طالع زن همین باشد **ثمرهٔ پانزدهم** در احکام ارباب مثلثات اگر رب مثلثهٔ این بیت
نیکو افتاده بود احوال مولود از زنان در اوائل عمر نیکو باشد و اگر رب ثانی نیکو افتاده بود در میانهٔ عمر نیکوتر
باشد و اگر رب ثالث نیکو باشد در آخر عمر نیکوتر بود و حکم نحوست را همین قیاس است **ثمرهٔ شانزدهم**
در خصومات اگر صاحب مستولی خانهٔ هفتم یا صاحب و مستولی طالع ناظر باشند بمودت مولود را
خصومت کم افتد خاصه که سعدان بوند و اگر بعداوت نگرند خصومات بسیار افتد خاصه که سعدان و دلائل نحسان باشند
پس هر کدام که ازین دلائل که در حظوظ خود بود ظفر از آن جانب بود و اگر دلائل هفتم در طالع بوند یا در دوم طالع
خصمان با مال و یاران یا خصمان بدست مولود افتند و اگر بعکس بود او بدست خصمان افتد و مال و یاران او بهر طرف
که نحسان باشند یا ناظر بوند یا طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد و بهر طرف که سعدان بوند یا ناظر باشند صلح از آن روی
بود و حکم زن با شوهر همین باشد اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت زنان بود و عفت ایشان
و اگر ذنب بود دلیل قلت زنان بود و فتنه کردن و بلا دیدن از ایشان و حکم حرب و لشکرها
همین بود اما ظفر طرف مریخ و سعدان و کواکب مستقیم را بود خاصه در حرب ـ

شعبهٔ سیزدهم در احکام بیت ثامن ـ سیزده[۱۳] اثمار ثمرهٔ اوّل در احکام کلیات
او دلائل او همین خانه است و صاحب و مستولی بروی و سهم موت و صاحب و مستولی بر وی
و قابل تدبیر هر یک و مرکز عاشر ثامن و کوکبی که درین بیت باشد اگر این دلائل یا بیشتر ایشان
نیکو حال بوند و سعد دیگر ناظر باشند و از نحوس خالی مرگ مولود طبیعی باشد یعنی بتمام عطیت که خدا

شود برسد و مولود پیوسته در امن و راحت و فراغت بود و بی نکبت زندگانی کند و اگر این دلائل
نحسی منحوس باشد موت از طبیعت آن نحس حادث شود پس اگر آن نحس زحل بود موت از بیماریها
باشد که بزحل منسوب است و اگر از آفتاب بود بسبب بیماری بود که از آفتاب منسوب است و از
پادشاه عظیم او ران عرضه شود باشد که ببرج و کوکب منسوب باشد چنانکه شرح داده ایم اما سبب
مرگ کواکب نحوس باشد خاصه که در مواضع نحس باشد مرگ مردود و بصورت نامستوده باشد و اگر
سعدان بوند در صورت ستوده بود **ثمرهٔ دوم در احکام جزویات** احتراق صاحب
هشتم بر مرکز یا هشتم مرکز عارب یا بر درجه هشتم دلیل موت باشد از مادهٔ حرارت یا از آتش یا
از گرما یا سموم و مانند این یا از غضب ملوک خاصه که برج آتشی بود **ثمرهٔ سوم** صاحب طالع
بقران نحسی یا صاحب ثامن و سعدان ساقط از ایشان و از این خانه دلیل موت باشد یا آهن
یا با آتش خاصه که برج آتشی باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب طالع در هشتم یا صاحب هشتم نحس شود
و سعدان ساقط باشد مولود بدست خصمان هلاک شود از طبیعت آن کوکب نحس و آن برج
ثمرهٔ پنجم مریخ چون با راس الغول بود و تسییر درجهٔ طالع یا هیلاج با کدخداه بقاطعه
رسیده بود خاصه براس الغول و این بیت طالع یا دوم طالع بود و سعدان ساقط مولود
را بکشند و اگر در آن وقت زحل بر مرکز عاشر باشد و با آفتاب نحوس خاصه باحتراق موت
او از دار باشد و اگر زحل در رابع بود بمقابلهٔ آفتاب و بیت الرابع خاکی بود موت از زیر
ماندن دیوار و خانه بود و اگر برج آبی بود از آب در افتادن موت رسد. و اگر برج آبی بود از
آفتاب در آب در افتادن موت رسد و اگر برج بادی بود از خبه کردن و گرفتن دم او باشد
و اگر زحل در وبال بود و یا بمریخ نظر عداوت باشد از ضرب و قتل بدست رسد و اگر برج آتشی
بود موت او از آتش رسد اما اگر این اسباب حاضر شوند سعدی در طالع بود یا در ثامن یا تسییر

اوتاد یا بیشتر دلائل عمر در حدود سعدان رسیده بوند و طالع تحویل سال و بروج انتها سعد بود بسلامت
بیرون آید از همه فسادها ثمرهٔ ششم اگر صاحب طالع و قمر منحوس باشند بمریخ و مریخ در طالع یا
در ثامن بدحال بود مولود در بیابان هلاک شود خاصه که برج ثامن اسد یا جدی باشد ثمرهٔ هفتم
اگر قمر در دهم باشد و زحل در چهارم و عطارد در هفتم منحوس بمریخ و صاحب طالع نحس باشد مولود بدست
غوغا هلاک شود و فتنه و خصومت خاصه که زحل در وبال یا هبوط باشد یا در خانهٔ غریب ثمرهٔ هشتم
اگر طالع حمل باشد و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل در طالع مولود خود را بدست هلاک دهد
یا خود بکشد و اگر مریخ در عقرب بود یا ذنب و زحل در سرطان و آفتاب در میزان مولود در جنگ
و مبارزت کشته شود و اگر مریخ در میزان بود و تحت الشعاع بود یا در عقرب مولود کشته شود بدان
شرائط که گفته شد ثمرهٔ نهم اگر طالع میزان بود و زهره بر مرکز غارب محترق شود و زحل در هشتم
و مریخ بر درجهٔ طالع مولود خود را هلاک کند بسبب زنان و شهوت و خصمان و اگر زهره در عقرب
بود یا طالع حمل یا مریخ در ثور باشد و سعدان ساقط بوند و طالع میزان یا مریخ در طالع و طالع حمل یا
زحل در طالع مولود بسبب دزدی هلاک شود ثمرهٔ دهم اگر نحسی در دوم بود و بدحال باشد و
نحسی دیگر منحوس باشد و عطارد دهم از نحسی منحوس بود خاصه که برج دوم خاکی یا آبی بود و خانهٔ
هفتم و صاحب او بدحال موت مولود از دارو باشد خاصه که طالع حمل بود یا میزان و اگر
بسعدی بدوم یا بهشتم ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که از مشتری یا آفتاب بود خاصه
بنظر مودت ثمرهٔ یازدهم اگر خانهٔ چهارم هبوط صاحب هشتم بود و او در آن بیت بزحل منحوس
و صاحب طالع محترق یا نحس شوند مولود در زندان بود و اگر آن بیت چهارم وبال صاحب
هشتم بود و او و مریخ منحوس و صاحب طالع بزحل منحوس و قمر بصاحب طالع ناظر بعداوت
یا بصاحب ثامن موت مولود از سکته باشد و ضرب مولم اما دلائل موت از جهت کلیات

رسیدن تسییرات هیلاج است و کدخداه و توابع او بمواضع نحوس و صورت طالع اصلی از اصلی و فرعی و کواکب تا بسبب
که قاطع اند و آن و عمل تسییرات نموده شود **ثمرهٔ دوازدهم** در مکروهات و آن در مقدمه زحمت
که از سعد پیش برود انصراف موقوف مستولی شود از کسانی مکروه رسد که توقع نباشد و اگر نحسی مستولی شود
مکروه از کسی رسد که توقع بود و چون این خانه بیت غم و نکبت است پس هر کوکبی که درین خانه باشد از
طبیعت خود غم و اندوه رساند از کسی که منسوبست بخود مثلاً اگر صاحب ششم درین بیت بود یا آفت
و مکروه از خفیت و خصمان رسد و اگر صاحب یازدهم درین بیت بود مکروه از دوستان رسد و اگر
سعد مناسب طبع آن کوکب رسد و آن برج و اگر کوکبی دیگر نظر بآن دارد کوکبی به موضع او نیز اثر باشد بحسب
نظر و سعادت و نحوست و قبول ورد را اعتبار کنند **ثمرهٔ سیزدهم در حکم میراث و حال گنج**
این خانه بیت المال از وجه بیت و خصمان و شریکان و بیت المال آن موضع که مسافران
بدنیا از ... پس اگر صاحب یا مستولی او در دوم طالع بود یا بیت صاحب دوم مولود از زنان
شریکان و خصمان یا دوری بود و اگر صاحب ثامن در رابع بود یا بیت صاحب ثانی پیوندد مولود میراث
یابد از طرف پدران و مادران و اگر از پنجم نور بصاحب ثانی دهد از فرزند میراث گیرد و اگر از هفتم بصاحب
رابع نگرد میراث از خفیت گیرد و شریک با خصم قیاس بر وجه این باشد پس اگر نظر با سعد بود آسانی
رسد و اگر نحس بود بدشواری رسد اما اجناس میراث را از هر برج طلبند اگر دلائل در برج آتشی باشد
میراث انواع معادن بود و اگر در برج خاکی بود از نوع نباتی و ضیاع و عقار بود و اگر در برج بادی
بود از نوع برده و حیوان بود و اگر در برج آبی بود از نوع کاریز بود و حوض و چاه و آنچه بآن ماند اگر در برج
بهیمی بود از نوع بهائم بود و آنچه در منسوبات برج و کواکب یا ... و کواکب را به برج امتزاج
و حکم اجناس از آن میان بیرون آرند اما اگر دلیل قوی بود و کثرت ... باشد و اگر نحس بود مال میراث حلال
نسب خلاف ... او بود.

شعبهٔ چهاردهم در احکام بیت تاسع - پانزده اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات او
دلائل او همین خانه است و مستولی او و سهم سفر و صاحب او و تنزویج و عطارد و قمر و مشتری و
ارباب مثلثات او و کوکبے که درین بیت بود پس اگر این دلائل قوی بوند و بهمدیگر ناظر دلیل کند
بر سفرهاے نیکو و نفع بسیار خیر و راغب بود مولود در آموختن علوم و پاکی مذهب و اعتقاد در دین
و دیدن خوابهاے نیکو و راستی تعبیر و بودن علم و عمل ستوده و اگر احوال دلائل برخلاف این بود
حکم او برعکس باشد و اگر صاحب این بیت درین بیت بود مولود سفر بسیار کند برغبت و مراد دل و اگر
بسوے مسعود بود و مقبول تمتع بسیار گیرد از سفر و اگر در طالع بود حکم همین باشد و آموختن علوم بروے
آسان بود و رغبت نماید بتحصیل علوم و باشد که علوم او اغلب در سفر حاصل آید و او بعلم و مذهب
شهرت تمام یابد اما اگر صاحب طالع درین بیت باشد مولود سفرهاے بسیار کند بے رضا و رنج و زحمت
بیند و در تحصیل علوم کاهل بود و رنج بیند و اگر نامقبول بود بدتر باشد و اگر مقبول بود سفر و دست بود و
با حاصل و اگر مسعودے بوے ناظر بود جهت کسان دیگر سفرها کند و نفع بیند و باشد که او را تحصیل فرما بیند
اما اگر نحسے بدو ناظر بود حکم برخلاف افتد از نوع مشقت و جاهل و بے حاصل ماند اما اگر میان صاحب
طالع و صاحب این بیت اتصال بود سفرهاے بسیار کند و دور بود و نیک باشد خاصه که نظر
مودت بود و اگر این هر دو دلیل بود بر جهاے شرقی سفر او جانب مشرق باشد خاصه که بروج شرقی
بوند و حکم سه جهت دیگر همین است و اگر هر یکے در جهتے باشد از بروج و ربع سفر او در میان آن جهت
شود و از هر دو دلیل هر کدام مقبول بود سفر بدان طرف باشد و اگر هر دو بقوت برابر بوند بهر دو طرف
رفته شود و حکم ارباع طالع همین باشد و پیوستن قمر با این دو دلیل موجب سفر بسیار باشد ثمرهٔ دوم
در احکام جزویات اگر صاحب بیت زحل بود با او درین بیت باشد سفر مولود جهت چارپایان
بود خاصه که برج بهیمی باشد و اگر برج آتشی بود طلب علوم دارد و از علوم دقیق و بر ده خرد و فروشد

ودر دین مطعون و صلب بود و کم عبادت بود و خوابهاے درست بیند و در دین سهو بیامیزد
ثمرهٔ سوم اگر مشتری درین بیت بود یا صاحب این بیت سفر مولود جهت بازرگانی بود و با [illegible]
نفیس خرد و فروشد و سود بسیار گیرد و اگر نامقبول بود بیع و شرے نبشتا باشد و طعامها
و اگر برج بهیمی بود جهت دواب سفر کند چون گوسفند و آنچه غذا را شاید و اگر برج آتشی بود بیع
برده کند و لباسها و در تحصیل علم جهد نماید و باورع بود و فقیه و تفسیر داند و عابد و پاک باشد
و بسفر کعبه و بمزارهاے متبرک برود و خوابهاے راست بیند و بمذهب ستوده باشد و با وفا
بود و پاکیزه ثمرهٔ چهارم اگر مریخ صاحب این بیت بود یا درین بیت باشد مولود سفر کننده
بود و براههاے مخوف و در اضطراب باشد میان لشکریان و ترکان سفر کند و اگر مقبول باشد
امیر لشکر بود و سرور قوے سلاح دارد و اگر در برج بهیمی بود چهارپایان دارد و اگر در برج آتشی بود
و نامقبول دزد بود و راهها زند و علم سلاح و سواری داند و اگر برج آتشی بود نفاط بود و آتشکار و
بیشتر سفر او بسبب گریختن بود و در دین و مذهب سست باشد و خوابهاے پریشان بیند ثمرهٔ
پنجم اگر آفتاب درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرها کند بجهت ملوک یا بصحبت ملوک
و اکابر و بازرگانیهاے با نیز کند و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فرح و نیکی بیند و
بیاموزد علم کلام و انواع معقولات و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه که برج آتشی بود و اگر
نامقبول بود سفر و جهد ستمگاری کند یا با مردم فرومایه و رنجیده باشد و جاهل باشد و در دین و مذهب ضعیف
بود و خوابهاے بد بیند و با دین نصاری در آمیزد ثمرهٔ ششم اگر زهره درین بیت بود یا صاحب
این بیت باشد مولود سفرهاے خوش کند و در عشرت باشد و سفر او بیشتر با خادمان و زنان بود و بازرگانی
و بانواع لباسها باشد با عطر و با کنیزان و بیاموزد علم دین و اسلام و با طاعت و نیکو
اعتقاد باشد و اگر نامقبول بود این صفتها در وے کمتر بود و اگر برج آتشی باشد بیاموزد [illegible]

یا دیبا بافی یا عطاری و خوابهای نیک بیند **ثمرهٔ هفتم** اگر عطارد درین بیت یا صاحب این بیت باشد مولود سفرهای بسیار کند باخیر و نفع و در بازرگانی فواید بیند و در بیع و شری زیرک و کاردان باشد و اگر برج آتشی بود بیع غلامان کند و اگر در خانهای زحل بود کار قوی تر شود و علوم دقیق و فلسفه بیاموزد و در رسنده بود بغور معانی و مصنف شود در علمی که دارد و اعتقاد او روش حکما بود و اگر در خانهای مشتری بود دبیر گردد و منشی و عمل و نویسنده خطها و کتاب فقه و تفسیر و مانند این و اگر در خانهای مریخ بود سفرهای او باخوف باشد و همراه دزدان و لشکریان و راه داران گردد و طرار و خیانت کننده و قمارباز باشد و اگر بحال بود تسخیر کند دیو و پری را و طلب علم سیمیا دارد و کم اعتقاد باشد و جراح و بیطار گردد و اگر در خانهای زهره بود سفرهای او خوش بود و طربها کند و علم دین بیاموزد و خواندن شعر و یا مقری شود و اگر میزان بود کار قوی تر باشد و اگر در سنبله بود سفر نیکو کند و با وزرا و کتّاب و حکما صحبت دارد و عالم گردد و در هر علم که خوض کند بکمال رساند و امامت قومی کند و در معرفت اشیا و معقولات بنهایت رسد و ناموس دار باشد و قوتهای باطن او بکمال باشد و اگر در جوزا باشد از همه علوم آگاه باشد و نویسنده و نقاش گردد و فصیح و متکلم بود و حاضر جواب و سفرهای نیکو کند و اگر در خانهای قمر بود سفر بسیار کند زود حرکت باشد و کم ثبات و بیاموزد مهره و ار سفتن و ساختن انواع مهرها و ساختن شهرها و زیرک بود در عقل معاش و اگر زحل منحوس بود بنا شود یا مهرهای خاکی سازد یا آسیابان بود یا کار زیره و یا کوزه گری کند و مانند این و اگر مریخ منسوب بود آبگینه سازد یا زنجیرها و قفل و حمایل و دست بندها کند و اگر در خانهٔ آفتاب بود جوهر شناس بود یا صراف یا درم زن و سکه ساز و مانند این و همه احکام بحسب نظرهای سعد و نحس باشد **ثمرهٔ هشتم** اگر قمر درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد سفر بسیار کند خاصه از وجه رسالت و پیکی بیاموزد و علم مساحت و جاسوسی و در کار دین و مذهب کم ثبات بود و حکم او در بیوت کواکب مانند بود بعطارد اما باید دانستن که

صاحب طالع بهر کوکب که متصل شود درین بیت مولود رغبت کند بعلمی که منسوب بدان کوکب بود
بنظر مودت کار آسان تر بود و بنظر عداوت دشوارتر و اگر صاحب این بیت متصل بکوکبی که درین بیت
باشد بنظر مودت مولود آن علم را که بدان کوکب منسوب بود بکمال رساند و اگر بنظر عداوت بود
بیاموزد برنج و ناخوشی و معلوم بکند و در کار ندارد **ثمرهٔ نهم** اگر صاحب این بیت در روی
بود و برب مثلثهٔ اول ناظر باشد مولود در اوائل عمر سفرها کند و در تحصیل باشد و اگر برب ثانی
نظر کند در اواسط عمر سفر کند و علم بیاموزد و اگر برب ثالث نظر کند این احوال در اواخر عمر ظاهر شود
و بسیاری دانند که علم را از قبول و رد دلیل باشد و برج آتشی و نفع و ضرر از نظر مودت و عداوت
ثمرهٔ دهم اگر صاحب این بیت بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود جهت مال و معاش باشد
و اگر بصاحب چهارم نظر دارد جهت املاک بود و پدر و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهت فرزند
بود و عشق و رسالت و اگر بصاحب ششم نظر دارد جهت بنده و بیماری بود و اگر بصاحب هفتم
نظر دارد جهت جفت و شرکت و خصمان و طلب ذریعه بود و اگر بصاحب هشتم نظر دارد جهت خوفی
بود یا میراثی یا مال زن و انباز و اگر بصاحب دهم نظر دارد جهت عمل بود یا کار سلطان یا سبب
صناعتی یا پیش بزرگان رود و اگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهت دوستان یا طمع مال سلطان
و طلب سعادتی بود و اگر بصاحب دوازدهم دارد جهت دشمنان بود یا دواب یا قرض **ثمرهٔ
یازدهم** اگر صاحب این بیت از صاحب رابع منصرف شود و بصاحب سابع متصل گردد اگر
صاحب سابع سعد بود و صاحب رابع نحس مولود را انجا که رود بهتر از اینجا باشد و اگر صاحب رابع
سعد بود و صاحب سابع نحس باشد سکونت بهتر از حرکت باشد و اگر هر دو نحس بوند سفر و حضر بد باشد
و اگر هر دو سعد بوند در سفر و حضر نیکی بیند اما اگر کوکبی در نهم بود و با وجنین حالات اقتد حکم همین باشد
و اگر کوکب سعد بود بمقصد بهتر باشد و اگر نحس بود سکونت بهتر باشد اما صاحب این بیت بصاحب

هر جهتیکه ناظر بود سفر بطبیعت و فراج آن کوکب باشد و ان برج چنانکه گفته شد ثمرهٔ دوازدهم اگر صاحب این بیت در رابع بود مولود سفر نکند حکم صاحب طالع همین باشد و اگر صاحب نهم یا قمر تحت شعاع مریخ بود و مریخ تحت الشعاع یا تحت الارض بود مولود گریخته رود و از کارهای سلطان یا بخیانت و اگر تحت شعاع زحل بود از شدت گریزد و بیخ روزگار و تنگی و اگر زحل صاحب هشتم بود یا در بیت هشتم یا صاحب هشتم را نحس کرده باشد مولود در غربت سختی کشد و در غربت میرد ثمرهٔ سیزدهم اما اگر کواکب درین بیت جمع آمده باشد مولود را اسباب سفر بسیار باید و بجایهای دور برود و بهر جهتی و از هر ملتی چیزی بداند و زیرک باشد پس هرکدام کوکب که مقبول باشد مذهب و اعتقاد او بدان مائل بود و اگر کواکب بصاحب نهم ناظر بود و او درین بیت باشد حکم همین بود و مولود از هر مذهبی چیزی بداند اما در مذهب خود ثابت باشد ثمرهٔ چهاردهم اگر صاحب نهم در هفتم بود یا ناظر بصاحب او یا کوکبی که در وی بود مولود به هیچ شهر قرار نکند خاصه که برج منقلب باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود و صاحب نهم بدو ناظر حکم همین باشد اما سفر او از جهت زنان باشد یا نبازان یا با ایشان سفر کند و بصاحب هر بیت که ناظر بود از ان قوم کسان با او در سفر باشند که در غربت ساکن شود و اگر نظر با مودت بود سفرها برضا بود و با خیر و نظر عداوت خلاف این باشد ثمرهٔ پانزدهم سفر مولود دران جهت بود بیشتر که بطالع و مثلثات او منسوب بود و یا دران جهت که صاحب نهم بود یا قابل تدبیر قمر اما از ان دلائل آنکه قوی تر بود مولود دران جهت سفر شود بیشتر و ارباع طالع را نیز حکم همین باشد چنانکه اگر دلائل سفر در دو ربع زائل باشد سفرها بسیار شود و اگر در دو ربع مائل بودند سفر نشوند و اگر شود اندک شود یا نزدیک باشد و ربع زائل از طالع است تا رابع و از سابع تا عاشر و دو ربع دیگر مائل اند اما حکم راس درین بیت مثل مشتری باشد و مولود با طاعت بود و دعا بیاموزد و خوابهای راست بیند و در سفر علم بیاموزد و دعای او باجابت رسد و اما ذنب خلاف این باشد

واگر راس با کوکبی بود درین بیت در مدلول او زیادت کند و ذنب کم کند.

شعبهٔ پانزدهم در احکام بیت عاشر هشت اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات و

دلائل او همین خانه است و صاحب وی و مستولی بر وی و سهم عمل و سهم سلطان و صاحب بهره
و بروز آفتاب و بشب قمر و عطارد و مریخ شریک این دلائل و ارباب مثلثات و کوکبی که درین بیت باشد
پس اگر این دلائل قوی حال بوند و بهمدیگر ناظر مولود با درایت بود و حرمت و جاه و رفعت و ملک و حاکم گردد
بهر قومی و کامران بود و معروف و مشهور شود و آنچه بدین ماند اما بعضی کسان گفته اند که این خانه و صاحب
وی و زهره و قمر و سهم مادر و صاحب او دلیل مادر اند پس اگر این دلائل نیکو حال بوند مسعود باد مولود
را حال نیکو شود و دولت روز بروز زیادت کند بمناسب حال او و اگر این دلائل با دلائل پدر ناظر باشند
بمودت میان ایشان موافقت زیادت و سازگاری کنند با همدیگر و مولود سببیت
نیکو یا بد و اگر نظر عداوت بود و در خصومت و تشویش باشند و اگر از همدیگر ساقط بوند
در میان طلاق و فراق افتد و ذکر این حال در بیت رابع رفته است اما اگر دلائل
این بیت برخلاف آن باشد که در پیش رفت حکم این بیت بر ضد افتد اما اگر صاحب طالع
بدین خانه نگرد بمودت این اسباب حاصل آید بآسان ترین وجهی و برخورداری یابد و
اگر نظر عداوت بود بخلاف آن باشد یا چیزی حاصل آید برنج و مشقت و بی برخورداری بود
اما اگر بعضی دلائل نیک حال بوند امتزاج دهند پس هر کدام دلیل که قوی تر بود سعادت از آنجا رسد و از
منسوبات آن کوکب و هر کدام که بد حال بود از وی تهمت رسد ثمرهٔ دوم در صناعت مولود اگر دلائل صناعت در حمل افتاده
بود صناعتی کند که بسروری و اطراف تعلق دارد و اگر در ثور افتاده بود صناعتی کند که بگردن
حوالی او تعلق دارد و قیاس بر بروج دیگر همین است و تعیین صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود و
موضع او پس اگر دلیل در آن برج که بود مقبول باشد بنظر ای سعد مولود صناعتهای شریف کند

واز دست او نیکو بیرون آید و قبول یابد و منحوس نظرهای نحس صناعات خسیس کند و از دست او بی قیمت
بیرون آید و مرده و بود بیشی خلائق مثلاً اگر آفتاب دلیل صناعت افتد و او در حمل افتد کلاه دوز
یا لحافی یا مزین شود و آئینه دار بود و اگر عطارد بود مولود عمامه سازد و طاقیها دوزد و اگر قمر بود شانه سازد
یا سرخاب و سفیداب و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه دوزد از نمد و پوست و پر حیوانات و اگر مشتری
بود عمامهای عالی سازد و زیر دستارهای قیمتی و اگر مریخ بود خود سازد از آهن و جبه
و روی بند و امثال این و اگر زهره بمریخ ناظر بود مولود آئینه داری کند و مشاطه شود و اگر بزحل
نگرد مولود مقنعه سازد از ابریشم یا حاشیه و قصبها و قرینه اما اگر عطارد بزحل نگرد مولود دستارهای
صوف سازد و پشمینه و اگر بمشتری نگرد صوفهای قیمتی سازد و دستارهای فوطه و ملون نقابها
اما اگر قمر بمشتری نگرد یا بزهره چیزهای لطیف سازد جهت بزرگان و مقبول افتد و اگر بزحل نگرد یا بمریخ
چیزها که سازد به پسار سازد و لائق عوام مردم دون اما اگر آفتاب با مشتری یا زهره بود مولود تاج و پیرایه
سازد و حلقه و سربند و عنبرینه مرصعات کند و اگر آفتاب با زحل و مریخ بود مولود آنچه سازد از برنج سازد و روئی
و قلب کار بود و عنبرینهای و روغن سازد اما وجه دیگر آنست که اگر دلائل صناعت در برج آتشی
باشد مولود صنعتهای کند که با آتش میان تعلق دارد چون ساختن انواع جامها و دوختن الوان
رنگها و الوان و ترکیب سلاحها و امثال این و اگر دلائل در برج بهیمی بود مولود از آنچه سازد به دواب
و چهارپایان تعلق دارد چون زین و لجام و قلاده و پالانها و جلها و پالانها و نعل ستور و آنچه بدین
ماند و باشد که شتربان و خربنده بود اما اگر بعضی دلائل در برج آتشی بود و بعضی در برج بهیمی تمزاج بینند
مولود صناعتی کند که بمردم تعلق دارد و آلات آن از حیوانات بود چون ساختن جامدان و
مفرش و زیلو و موزه و نمد و نرد و شطرنج و مانند این اما هر کدام کوکب که بدلائل صنعت نگرد چیزی
از طبیعت خود در مدلول زیادت کند اگر سعد بود شکل و سیاست آن مصنوع خوب‌تر گرداند و

مقبول و با قیمت تر گرداند و اگر نحس بود بر خلاف این باشد مثال آنست که چون زحل دلیل است
بر ساختن آلات از پشم و پوست و استخوان اگر مشتری بدو ناظر بود و آن چیزها زر و نقره بکار برد
و ظرائف سازد و اگر مریخ بدو نگرد آنچه زیلومی بافند سازد و آنچه چادران میدوخت پاپوش
دوزد و آنچه شطرنج میساخت از عاج شاخ گاو بکار برد و قیاس دیگرها همین است اما اگر دلائل صنعت
مریخ و زحل باشند و در خانهای عطارد بوند مولود درودگر و گل کن و بنا و کوزه گر و مانند این بود
و اگر عطارد در خانهای یکی ازین دو کوکب بود حکم او مانند این بود اما اگر مریخ و زحل در خانهای
زهره بوند مولود سازنده سازهای موسیقی یا خراط یا ترازوگر بود و امثال این و اگر زهره در یکی
از خانهای ایشان بود حکم او بدین نزدیک تر بود و در وقت احکام باید چیزهای که مناسب
از آنچه گفته شد در خاطر آوردن و استنباط کردن و اگر مریخ و زحل در خانهای مشتری بود مولود
کتابها جلد کند و کمان سازد و کشتی و منبر تراشد و اگر مشتری در یکی از خانهای ایشان بود
قیاس همین باشد اما اگر این هر دو نحس در اسد باشد مولود آبگینه سازد و هوس کیمیا دارد و یا ریخته گر
یا مس گر شود و در دو برج آتشی دیگر نسبت همین باشد مگر در قوس که دلیل ضرابی و صرافی باشد اما
اگر مریخ و زحل در خانهٔ قمر بوند مولود آبکش بود و دراویه یا آب ران دیه و امثال این اما اگر عطارد و
صاحب نهم یا سوم افتد و بصاحب طالع ناظر بود و صاحب شرف عاشر در عاشر بود مولود واعظ
گردد یا خطیب و معروف و مشهور شود خاصه که طالع برج با آواز بود و اگر صاحب حادی عشر در شرف بود یا آن
شهر آن حکم همان باشد یا نائب واعظ شود و چندان شهرت نیابد خاصه که طالع برج بی آواز بود و اگر عطارد
در طالع بود و صاحب شرف عاشر در عاشر حکم همین باشد و او واعظ ملوک شود و فصاحت و بلاغت او بغایت
بود اما اگر مشتری بعطارد نگرد یا او در خانهای مشتری بود سخن از تفسیر بود و حدیث و اگر بجای مشتری زحل باشد
سخن او از جنس حکمت باشد و طریق مشایخ اما اگر قمر بر مرکز عاشر بود و در نقطهٔ اوج که یکی از زهره و عطارد

اگر مولود بر داربازی کند یا بر رسن خاصه که برج بادی باشد **ثمرهٔ سوم در حکم جزویات** اگر زحل
درین بیت باشد و صاحب طالع نگرنده بد و مولود حرفت دهقانی کند خاصه که این برج خاکی یا آبی
بود یا پیش بزرگان کاری کند که بزحل منسوب باشد و اگر مشتری درین خانه و صاحب طالع بد
نگرنده مولود قاضی شود یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه که برج آتشی بود و امام شود یا مدرس و کاری
کند که بمشتری منسوب باشد و اگر مریخ این چنین باشد مولود امیر لشکر شود و سازندهٔ انواع سلاحها خاصه
که برج آتشی بود و در علم صلاح و سواری نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود والی و حاکم و ملک شود یا
از بزرگان پادشاه بود یا سرور قومی شود یا خزانه داری یا جوهرشناسی کند و اگر زهره بود مولود بزازی
یا عطاری کند یا درزی شود یا زنندهٔ سازهای موسیقی باشد یا خدمت خاتونان یا خادمان کند
خاصه که برج بادی یا خاکی بود و اگر عطارد بود مولود مستوفی شود یا محرر یا نایب دیوان یا مشرف
یا وکیل خاصه که برج بادی بود یا خاکی و یا حجابت کند یا دبیری یا دلالی و اگر قمر باشد ولی عهد شود
یا خلیفه و حاکم گردد بر عوام الناس یا نیابت خاتونان کند یا کودکان خاصه که برج آبی یا خاکی بود اما درین
اتصالات حکم مناسب نظر قبول و رد بود و از مودت و عداوت و سعادت و نحوست کوکب دلیل
و اما اگر کواکب بیش از یکی یا دو بود امتزاج دهند و حکم صنعت بیرون آرند و اگر بجای صاحب
طالع صاحب این بیت ناظر بود بکوکبی که درین بیت باشد خاصه که نظر قبول باشد کار صنعت
و رفعت مولود قوی تر بود و اگر نظر نحس بود یا کوکب نامقبول مولود متنفر بود از آن عمل و صناعت
و آن صنعت خسیس باشد یا مولود آن را نیک بداند مثال آنست که اگر زحل درین بیت مقبول بود و صاحب
طالع یا صاحب این بیت بدو ناظر بود بمودت مولود نایب خاندان قدیم گردد و مشایخ و سرور قوم
گردد و در کار زراعت و عمارت نیکو داند و اگر نامقبول باشد و صاحب طالع بد و منحوس بود مولود
مزدور گل کاران شود یا حمال و اگر در هبوط بود چاه کن شود یا کاریز ساز دیا گورکن بود و نیز ازین عمل

بهر جی بطبیعت تعلق دارد چنانکه اگر برج آتشی بود کارها سازد و مهرها سازد و اگر در برج آتشی نحوست شود
مولود راه‌نشین گردد و فال‌گوی و اگر زحل در برج آبی بود و بدحال و صاحب ششم بد و منحوس بود
مولود مرده‌شوی گردد و اگر صاحب ششم بد و منحوس بود مولود خادم گرمابه شود و اگر برج بهیمی باشد
چرم‌ساز یا انبان یا دوزندهٔ موزه بود و مانند این اما اگر بجای زحل مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب
ششم از وی منحوس و برج بهیمی باشد مولود قصاب شود و اگر برج آتشی بود جلاد شود یا جراح و در برج آتشی
بریان‌گر شود و در برج آبی ماهی‌گیر یا کشتی‌بان و در برج خاکی خشت‌زن شود و قیاس دیگر همین باشد
و این اصل را نیکو نگاه دارد که اگر کواکب قوی حال بوند و در نظر سعدان حکم بر نیکی مدلول او کند و
شریف بودن آن چیز و اگر ضعیف بود و در نظر منحوس حکم بر بدی مدلول کند بر حسب آن چیز مثلا اگر مشتری
قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی شود و اگر ضعیف بود مولود خادم عالمان بود یا وزیران یا خدمت
مسجد یا مدرسه یا خانقاه کند و پیدا کرده ایم قوتها و ضعفهای هر یک را ثمرهٔ چهارم اگر میان صاحب
طالع و صاحب این بیت نظر باشد مودت بزرگان مولود را عزیز دارند خاصه که نظر قبول بود و اگر عداوت
بود عزیزش ندارند و اینجا اگر ساقط باشد مولود پیش بزرگان راه نیابد و گم‌نام بود مگر دلائل دیگر قوی افتاده
باشند ثمرهٔ پنجم چنانکه احکام صاحب طالع با کواکب گفته شد در ثمرهٔ سوم از این شعبه همان طریق بود
حکم قمر و صورت طالع با کواکب و بروج چون ناظر بود اما وجود هر عمل و صنعتی را شخصی دیگر سبب شود
غیر مولود چنانکه کسی دیگر فرماید او را یا جهت دیگر کس در آن افتد ثمرهٔ ششم اگر مستولی بر سهم
السلطان آفتاب بود مولود از پادشاه دولت یابد و از نزدیکان او شود و حکم قمر همین باشد اگر طالع
شبی بود و قمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل باشد مولود فراش یا دربان پادشاه شود و مثال
این و اگر مستولی مشتری باشد مولود امین و معتمد پادشاه شود و مانند این و اگر مستولی مریخ باشد امیر لشکر
یا سرهنگ شود یا مطبخی و اگر زهره بود امیر مجلس شود یا جامه‌دار و آنچه مناسب زهره باشد و اگر عطارد

باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی یا ندیم یا مداح پادشاه بزرگان شود پس احوال هر کوکب بقدر قوت و ضعف
او باشد و اگر دو یا سه کوکب متولی باشند امتزاج دهند و قوی تر را مقدم دارند و اگر سهم در وتد بود قوت
او تمام باشد و اگر در مایلی الوتد در وسط بود و حکم مستولیان او همچنین باشد **ثمرهٔ هفتم در حکم مبتز**
اگر کوکب مبتز درین خانه بود همه احوال مولود که بدین خانه نسبت دارد طبیعت آن کوکب بود و عمل
و صنعت مولود از مزاج کوکب مبتز خیزد مثلاً اگر مبتز آفتاب بود مولود معروف گردد یا ملک یا حاکم
یا سرور قوم شود و علم سیاست و ولایت داری نیکو داند و این صفات در مولود بشهرت ظاهر بود
که بدین برج منسوب باشد و باقی کواکب همین است و این اصل را در شعبهٔ اخلاق نیکو یاد کرده ایم
در همه حکمها ازان غافل نباشند اما اگر طالع کوکب مبتز نباشد و مستولی نبود و بیشتر کواکب از طالع ساقط
باشند و ضعیف بوند مولود مجهول ماند و بیکار و کاهل و روزگار گذارد و بهیچ جای نرود و بر طبع در بطالت
رود **ثمرهٔ هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود و رب مثلثهٔ اول این بیت نظر مودت و هر دو مسعود باشند
مقبول جاه و رفعت مولود در اوائل عمر پدید آید خاصه که این کوکب سفلی باشند و مولود در حرفت و صنعت
و عمل نیکو افتد مناسب کوکب قوی تر موضع او پس اگر این حال با رب مثلثهٔ ثانی بود این صفات در میانهٔ
عمر پدید آید و اگر با رب ثالث بود در آخر عمر پدید آید خاصه که کوکب علوی باشند احوال مولود در همه بیکدیگر
پیوند دارد از اول عمر تا آخر عمر و بر یک نسق گردد و از طبع هر کوکب متاثر باشد اما اگر هر سه ضعیف افتاده
بوند حکم برخلاف این باشد اما اگر راس درین خانه بود در پرستش خدای تعالی بکمال بود و مولود شناسندهٔ
ذات و صفات او بود و متعبد باشد و مستجاب الدعوت و ازین سبب کار او بالا گیرد و دولت و جاه او بر ترقی
باشد و شریف نفس بود و حاکم بود بر ملوک و سلاطین و اگر مشتری در نهم افتاده بود حضرت باری تعالی
را بخواب بیند و راست قول باشد اما اگر ذنب درین خانه بود مولود خوار و بی قدر شود و صنعت و علم که
نیکو باشد نداند و هر چه کند از عیب خالی نباشد و معروف شود بعیب و خست —

شعبهٔ شانزدهم در احکام بیت حادی عشر - پنج اثمار **ثمرهٔ اوّل در احکام کلیّات** او
دلیل او همین خانه است و صاحب و مستولی بروے و سهم دوستان و صاحب وے و مشتری و زهره
و ارباب مثلثات و کوکبی که درین خانه بود پس اگر این دلائل قوی حال باشند بمودت و بهدیگر ناظر
یا درین بیت باشند دلیل یافتن سعادت بود و کثرت دوستان صادق و یافتن تمتع از ایشان
و رسیدن بهر امید که دارد و اکثر احوال دلائل حاصل شود شایان تر وجهے و اگر ناظر بعداوت بود چیزے
حاصل آید بجهد و رنج و زحمت و اگر این دلائل از نحسان دور بوند دلیل پیوستن بود بمطلوب و
بهره‌خورداری یافتن از ان و سعادت از وے نماید و مراد حاصل شود و اگر نحسان ناظر بوند حکم برخلاف
افتد اما اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود پیوسته در طلب امید خود باشد و طماع بود و مطیع دوستان
و دوست فرزندان بود و اگر صاحب این بیت در طالع بود دوستان فرمان بردار مولود بوند
و امید هاے او بے رنج برآید و لهو و زینت دوست دارد و از بیت المال پادشاه و اکابر یاروزی
بود و اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر بود بمودت مولود از دوستان و دوستان
از مولود شکر گویند و بهدیگر خیر و نفع رسانند و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس باشد و از بهدیگر ساقط افتاده
بوند مولود را دوستان کم باشند اما اگر صاحب طالع درین بیت بود و صاحب او ساقط بود بیوفائی
از مولود خیزد و اگر صاحب این بیت ساقط بود از طالع و صاحب و بیوفائی از دوستان پدید آید
پس اگر صاحب این بیت در دوازدهم بود دوستان با مولود دشمنی کنند و اگر در هشتم بود قصد
مولود دارند و اگر در ششم بود مولود را رنجه دارد و اگر در دوم بود قصد مال مولود کنند **ثمرهٔ دوم در احکام
جزویات** اگر سعدان درین خانه باشند مولود را دوستان باوفا بوند و معتقد او و از ایشان نیکیها بیند
پس اگر سعد مشتری بود سعادت او از وجه آن امانت رسد و راستی و انچه خیرات باشد و شادیها بیند
بود دوستان او از منسوبات مشتری بوند و اگر زهره بود سعادت او از روے معاشرت رسد و لهو و طرب

و زینت و عشق از کسانی که به زهره منسوب بوند اما اگر زحل درین خانه بود مکروه از امساک دوستان
رسد و کاهلی و تعویق و تقصیر ایشان و دوستان از منسوبات زحل باشند و اگر مریخ بود اندوه از بی
اعتقادی دوستان رسد و قصدهای بد و خیانت و دروغ و حیلت دوستان از منسوبات
مریخ بوند و باشد که مولود در مال سلطان و اکابر خیانت کند خاصه که بدحال و نامقبول بود و اگر عطارد
درین بیت بود و مسعود باشد مولود دل خوشی ها بیند و خوش بختی معاملت نیک و اگر بمریخ یا زحل نسبت دارد
یا مریخ بعطارد ناظر بود یا این بیت خط مریخ باشد مولود به تعویذ نوشتن دوستان انگیزد و ساختن حیلت و اگر عطارد
منحوس بود مولود در حیلت غلو کند و مکروه بیند و نفاق بیند در دوستان و تهمت کشد از منسوبات عطارد
در مال بزرگان خیانت اندیشد و اگر قمر درین بیت بود غم از بی ثباتی دوستان بیند و تحرک و سفر
ایشان و اگر آفتاب درین بیت بود مولود را دوستان و بزرگان باشند و معروفان و توانگران او را
از سبب دوستان شهرت یابد و پیش بادشاه معروف شود و درین صورت قبول کواکب را درین بیت
عظیم اعتبار باید کردن و نظرهای هر یک را سعد و نحس اما اگر با راس درین بیت بود فعل مشتری کند
و در دوستان بیفزاید و با میدها برساند و ذنب فعل زحل کند و در دوستان وفا کند بیوفائی بیند
از ایشان **ثمرهٔ سوم** جنس دوستان مولود و صفات ایشان از منسوبات کوکبی بیند
که درین بیت باشد و از صاحب این بیت و قابل تدبیر وی و اما جوانی و پیری ایشان را از
منسوبات تشریق و تغریب کواکب دانند و بودن ایشان در اول و آخر برج و اما خوبی
و زشتی و لطافت و خوشی و مباشرت و مجاورت و زینت و پاکی و مجالست و امثال
این را از زهره و عطارد و مریخ نگرند پس اگر هیچ کوکب درین خانه نبود بصاحب بیت و
قابل تدبیر وی نگرند و اگر قابل تدبیر نبود حکم از صاحب بیت پس اگر صاحب بیت در اوتاد
بود دوستانش بسیار باشند و در مائل الوتد بر توسط بوند و در زائل الوتد چیزی نباشد اما وجه دیگر آنست

که صاحب هر بیتی که بدین بیت نظر کند یا بصاحب او ناظر باشند بمودت دوستان مولود از
منسوبات آن کوکب بود مثلاً اگر دلائل بیت سوم ناظر باشند بدین بیت یا بصاحب وی خویشان
او را دوست باشند قیاس بیوت دیگر همین است نظر مودت و عداوت آنقوے که تثلیثات این
بیت منسوب باشند مولود را دوست دارند و این بیت هفتم است و سوم و حکم مثلثات طالع
همین است و این نهم است و پنجم ثمرهٔ چهارم اگر مستولی بر سهم دوستان سعدان باشند از دوستان
سعادت بیند و اگر نحسان باشند شقاوت بیند و سعادت و نحوست و نفع و ضرر و خیر و شر از
طبیعت آن سعد بود یا آن نحس باشد و بودن سهم در اوتاد دلیل بسیاری دوستان باشد و قوت
سهم و صاحب او دلیل سعادت از ایشان باشد و دوستان مولود از منسوبات کوکب مستولی
بوند بر موضع سهم و سعادت و نحوست ایشان از قوت و ضعف سهم صاحب او بود ثمرهٔ
پنجم اگر صاحب طالع رب مثلثهٔ اول این بیت ناظر بود بمودت مولود را در اوائل عمر دوستان
باشند بسیار و اگر رب ثانی نظر دارد در میانهٔ عمر بسیار باشند و اگر رب ثالث نظر دارد در آخر عمرش
دوستان بسیار باشند اما اگر دلائل دوستان در برجهاے منقلب باشد دوستان بسیار شوند
اما زود منقطع گردند و اگر در برجهاے ثابت باشند در دوستی فاولر باشند و در برجهاے ذوجسدین کار
بر توسط بود و کم اعتماد باشند و بر دو دل بوند اما اگر قمر یکے از دلیل افتد دوستان بسیار شوند از عوام
خلق متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود اما اگر زحل یکے از دلیل دوستان افتد دوستانش
رنج کش باشند و در دوستی پایدار بوند خاصه که در برج ثابت باشد قیاس کواکب دیگر همین است

شعبهٔ هفتم در احکام بیت ثانی - پانزده اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات

و دلائل او همین خانه است و صاحب و مستولی بر وے و سهم دشمنان و صاحب وے و زحل
و ارباب مثلثات این بیت و کوکبے که در وے بود پس اگر دلائل مسعود باشند و قوی حال دلیل سعادت

حال دشمنان بود و فراغت مولود از ایشان و ایمنی و سلامتی و اگر حال بخلاف این باشد حکم برعکس بود و اگر دلائل
در اوتاد بود یا مایل الاوتاد دلیل کثرت دشمنان باشد و احترام ایشان و شهرت و اگر در زائل و ساقط بود حکم
برضد افتد اما اگر این دلائل بصاحب طالع ناظر بوند یا بطالع بعداوت مولود را دشمنان بسیار باشند
و اگر صاحب طالع بدین دلائل ناظر بود مولود دشمن انگیز باشد و اگر صاحب طالع درین بیت بود حکم همین
است و مولود بدست دشمنان گرفتار باشد و بدتر آن بود که این بیت وبال یا هبوط او باشد یا غریب بود در
وی و اگر صاحب این بیت در طالع افتد دشمنان بدست مولود افتند خاصه که طالع وبال یا هبوط
او بود و اگر صاحب طالع بصاحب این بیت منحوس شوند بدی رسد از دشمنان و اگر مسعود شوند نیکی
رسد و اگر صاحب این بیت بصاحب طالع نحس شود مولود بدشمنان ضرر رساند و اگر نحسان درین بیت
باشند مولود بسیار دشمن بود و با او بد اندیشند و خود از بدی خود در رنج و مشقت افتد و از ایشان ایمن
نباید بود و اگر سعدان بوند دشمنان کسانی باشند که از ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق حسن
دشمنی کنند و باشد که از ایشان ضرری نرسد و توقع نفع باشد بسبب اختیار ایشان **ثمرهٔ دوم در احکام
جزویات** بودن صاحب یازدهم درین بیت دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن صاحب
این بیت در یازدهم دلیل دوستی کردن دشمنان بود با مولود پس اگر کوکب مسعود و مقبول بود
برغبت بود و اگر نامقبول و نحس باشد باکراه بود **ثمرهٔ سوم** نظر دوستی میان صاحب یازدهم
و صاحب دوازدهم دلیل محبت بود میان دوستان و دشمنان مولود پس اگر صاحب یازدهم بدو
پیوندد دوستی از جانب دشمنان باشد و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس باشد و این حکم با صاحب ششم
همین وجه کند چنانکه اگر اتفاقات با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی با فرزندان مولود کند
بحسب نظر سعد و نحس **ثمرهٔ چهارم** هر کوکب که درین بیت باشد بنگرند تا او صاحب کدام خانه است
از طالع آن قوم دشمن مولود شوند و آن دشمنان از منسوبات آن کوکب و بیت او باشند مثلاً

صاحب بیت سوم درین خانه بود خویشان دشمن شوند و اگر آن کوکب زحل بود پیران باشند دانان که
بزحل نسبت دارند قیاس بروج وکواکب دیگر همین است **ثمرهٔ پنجم** اگر بموضع سهم اعدا مستولی
نحسان باشند از دشمنان مضرت رسد و اگر این دلائل در اوتاد باشند یا مائل الاوتاد دشمنان بسیار بود
وقوی حال باشند و در زائل ضعیف باشند و از مولود دور افتند **ثمرهٔ ششم** صاحب این بیت
در هر خانه که بود دشمنان از فراج آن خانه انگیزد چنانکه اگر در خانهٔ دهم بود پادشاه و بزرگان دشمن شوند بسبب
عمل یا دولت یا صناعت قیاس بروج دیگر همین است **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب و مستولی خانه تحت الشعاع
بود دشمنان مولود را نکبت از پادشاه رسد و اگر نحسی منحوس بود شقی و رنجمند باشند و رنج و مشقت ایشان از طبیعت
آن کوکب نحس باشد و اگر در وبال یا هبوط بوند بدبخت باشند و درمانده و اگر در شرف یا خانهٔ خود بوند قوی حال
و یا دولت باشند **ثمرهٔ هشتم** بدلائل مختلف دوستی و دشمنی را از طالع دو شخص نگرند و آن چنان باشد
که اگر طالع دو مولود یک برج بود آن هر دو با همدیگر دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم دیگری افتد دشمن
آن باشد و اگر دو طالع مولود را صاحب یکی افتد با همدگر دوست باشند و اگر خداوندان دو طالع مولود
با همدگر بنظر عداوت نگرند میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در اوائل شجرهٔ چهارم ذکر رفته است روشن
ثمرهٔ نهم در حبس و قرض اگر طالع ثور یا عقرب بود و صاحب طالع در دوازدهم باشد مولود
محبوس ماند و در دست دشمنان افتد و اگر صاحب طالع یا صاحب ثانی منحوس شود در برج دوازدهم بسبب
حبس او مال بود و قرض و اگر دهم منحوس شود بسبب کار پادشاه بود و صنعت و اعمال او کار قیاس بروج
دیگر همین است اما اگر صاحب ثانی در دوازدهم منحوس شود مال و معاش مولود بسبب قرض دادن تلف یا
مستهلک شود و اگر مسعود باشد مال زیاده شود از قرض دادن از اینجا حاصل شود پس اگر مریخ بدو
ناظر بود یا دلیل در خانهٔ مریخ افتد مال او بوجه حرام زیادت گردد و اگر این حال با مشتری افتد از وجه
شریعت زیادت گردد و اگر این کوکب نحس شده باشد و یا نحس بود و سعدی بدو ناظر باشد مال حرام

درصورت حلال گیرد و اگر آن نحس زحل باشد و او را در بیت ثانی حظ بود یا بصاحب بیت ثانی نگرد مولود
مال از سبب دواب بدست آرد برنج و سختی خاصه که نظر عداوت بود و مشقت بیشتر باشد و راحت کمتر و اگر
زحل مقبول بود درین بیت فائده بیش دهد و رنج کمتر باشد و اگر سعدے بدو ناظر بود کار قوی تر باشد خاصه
که درین بیت فرح دارد **ثمرهٔ دهم در حکم چهارپایان** بودن زحل درین بیت دلیل بودن دواب
بارکش باشد و از وحوش آنچه در قید دارند و مشتری دلیل بودن حیوانات شریف بود چون گوسفند و آنچه در
منسوبات او ذکر رفته است و بودن مریخ دلیل خر باشد و آفتاب دلیل اسپان و زهره دلیل گاو
و مریخ و عطارد دلیل شتر و طیور چنانکه گفته ایم و قوی تر آنگاه باشد که این برج بهیمی بود و پس ازین کواکب هر کدام
که درین بیت بود یا صاحب او باشد و بصاحب ثانی متصل بود وجه مال و معاش مولود ازان جمع آنات
حاصل آید که بدو نسبت دارد و اگر نظر مودت بود خیر و نفع بیشتر باشد و حصول او آسان تر باشد و بے رنج
و با برخورداری و اگر نظر عداوت بود حکم برخلاف این باشد و اگر صاحب ثانی درو سعدے باشد خیر بسیار تر بود
خاصه که مسعود باشد و مقبول و اگر این دلائل بصاحب طالع ناظر باشند کار بهتر باشد اما باقی ماندن مال را
بنگرند و درین دلیلها اگر در بروج ثابت بوند مال خود را نگاه دارد و اگر در بروج منقلب بوند خرج کنند و
تلف دهند و اگر در بروج ذوجسدین باشند کار بر توسط بود و مولود کدخداه باشد و خرج دانسته کند و جه دیگر آن نسبت
که اوتاد دلیل باقی ماندن مال بود و مائل الاوتاد دلیل توسط مال و زائل دلیل نابودن مال و ساقط دلیل
فقر و سختی اما ماندن و ناماندن بکوکب سعد و نحس تعلق دارد و براجع و مستقیم **ثمرهٔ یازدهم** حکم ارباب
مثلثات در مرتبت ذکر رفته است پس هر کدام ازین سه ارباب که قوی حال تر بود اثر او بایام تربیت
او ظاهر تر شود در سعادت اما اگر رب اول و دوم مستولی بوند برین بیت و مسعود باشند احوال مولود از طبیعت
این بیت بر یک نسق گردد از اول تا آخر در سعادت —

شجرهٔ پنجم

در اعمال تسییرات و احکام مدبر و قاسم بر هر جزوی و احکام صاحب هفت زبان بر مولود و چگونگی عمل فردارات و صاحب ادوار و نمودن مثالها از طالع خود و ذکر حالهای گذشته و ختم کتاب و این پنج شعبه است **شعبهٔ اوّل** در کیفیت تسییرات ـ شش اثمار **شعبهٔ دوم** در اعمال تسییرات ـ چهار اثمار **شعبهٔ سوم** در اعمال تسییر اعظم ـ نه اثمار **شعبهٔ چهارم** در احکام مدبرات و قاسم ـ شش اثمار **شعبهٔ پنجم** در احکام زبانها و صاحب دور و فردارات ـ چهار اثمار ـ

شعبهٔ اوّل در کیفیت تسییرات ـ شش اثمار **ثمرهٔ اوّل در اعمال تسییرات** اعمال تسییرات دشوارتر علمهاست در فن نجوم و حرکت او تصوری است نه تحقیقی و محسوس نیست موهوم است و اگر حقیقت طلب ارند گویم رسیدن اثر دلیل اوّل است بثانی بقوت تا آن قوت از امتزاج هر دو دلیل بفعل آید مناسب موضع مثل موجودی که از دو تن دو عنصر وجود یابد و اما تسییرات پنج نوع است **اوّل تسییر اعظم** است که هر یک سال شمسی یک درجهٔ مطالع رود و هر ماه پنج دقیقه و هر شش روز یک دقیقه بتقریب پس او تا درجهٔ طالع و هیلاج و کدخداه و دلائل اصلی را بدین تسییر اعتبار کنند تا احوال عمر مولود معلوم گردد از رسیدن او به دلیلهای قاطع و غیر آن **ثانی تسییر اکبر است** که هر یک سال شمسی یک برج رود و هر ماه دو درجه و سی و هشت دقیقه و هر روز پنج دقیقه بتقریب پس برج انتها عبارت ازین تسییرات و او را تسییر سنوی نیز خوانند و حکم یک سال از وی کنند **ثالث تسییر اوسط است** که هر یک سال شمسی سیزده برج رود و یک برج انتها و دوازده برج طالع و هر یک ماه یک برج و دو درجه و سی دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه و آن را تسییر شهوری نیز گویند و حکم هر ماه از وی کنند و این سه تسییر را جدولها ساخته اند و ما نیز در زیج عمدة الایلخانیه آورده ایم **رابع تسییر اصغر است** که از درجهٔ برج انتها رانند هر ماه سیزده برج و کسری و هر روز سیزده درجه و کسری پس در اول ساعت تحویل سال درجهٔ برج انتها را مثل درجهٔ طالع کنند و حصهٔ ماه و روز از تسییر سنوی حل فزایند بران درجه و همچنین حصهٔ ماه و روز از تسییر شهوری هر دوازده ماه را با تمام سالی این هر دو تسییر هم بدان درجه

مثال طالع میلاد ست سیزده درجه و هشت دقیقه انتها بود که بعد ازین برج انتها بدرجه باشد رسیده طالع دقیقه و
و هشت درجه و بیست و دو درجه یکماه حصه طالع دقیقه دقیقه و درجه بدین پس بود رسیده بطالع انتها سیزدهم سال و
دقیقه و هشت و بیست درجه و دو درجه یکماه حصهٔ دقیقه دقیقه و درجه برج بدین پس بود رسیده بطالع انتها سیزدهم سال و دقیقه
ماه هر شهوری تسییر از روز و ماه حصهٔ کردیم زیادت بروے هم سنوی تسییر از دقیقه پنج روز هر و کردیم زیادت
گذشت ساعت شش و روز پنج و شصت و سیصد چون سال تحویل زمان از دقیقه سه و درجه دو و برج یک
شهوری تسییر و باشد رفته برج یک سنوی تسییر پس دقیقه بیست و درجه سیزده همان رسیدند بتقریب تسییر دو هر این
باشد همین یومی تسییر حکم و گذشته فرعی و اصلی دلائل کل بر بود بریده طالع خانه دوازده و انتها برج یک سیزده
روز هر او که آنست خامس نکنند اعتبار چندان و بر آرند عمل در اکثر او روزگار اهل وسعت سبب تا
سال تمام تا کنند عمل تسییر بدین را تحویل طالع و آفتاب وسط حرکت مثل رانند ثانیه هشت و دقیقه نه و پنجاه
عمل طریق و رسیده باز جزو همان دیگر سال تحویل بوقت و گذشته فرعی و اصلی دلائل بهمه بر بود کرده دور او
دوم ثمرهٔ برگیرند آفتاب ایام و شهور حرکت جدول از او روز و ماه حصهٔ تسییر دو دران گفتیم که است همان
در معرفت درجات نحس و قاطع کواکب قاطع اجزاء قطع کنندهٔ عمر کواکب بر دو قسم اند اصلی
و فرعی اصلی آنست که در وقت ولادت اتفاق افتاده باشند چون موضع نحسین در صورت طالع و شعاع تربیعات
و مقابلات و موضع آفتاب و شعاع دو تربیع و مقابلهٔ او و ماه و عقدهٔ ذنب و موضع عطارد اگر نحس بود
شعاع تربیع و مقابلهٔ او و مرکز قمر که در حد نحس افتاده بود از حد و نحسان و موضع سهم الموت و درجهٔ
هشتم و موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد و مرکز سابع و مواضع ذوات الاذناب و درجات طلوع
و درجات غروب او و درجات قمر کواکب ثابته آنچه قاطع است و سحابیات اما فرعی آنست که بعد از
ولادت واقع شود چون جزو قران نحسین از جزو با اجتماعات و استقبالات و جزو مقارنات
کواکب با نحسان و جزو محاسدهٔ کواکب با ذنب و جزو قران نحسین و جزو با اجتماعات و استقبالات

وجزو مقارنات کواکب بانحسان وجزو مجاسده وجزو احتراقات کواکب وجزو کسوف وخسوف ودرجهٔ طالع هردو وموضع مدبر کسوفات وجزو مجاسدهٔ نیرین با ذنب ودو تربیع آفتاب وماه ومقابلهٔ هردو در وقت تحویل سال مولود وهمچنین مواضع وشعاعات هردو نحس اما یک سهم آنست که قاطع ترین دلائل قطع طریق استخراج او آنست که بروز بگیرند بعد از مریخ بزحل واز طالع بیفگنند وشب برخلاف این ثمرهٔ سوم

در معرفت اولاالموت وآن دوازده است اوّل رسیدن هیلاج است بدان دلائل قاطع ثانی رسیدن کدخداه است بدان دلائل ثالث رسیدن تسییر درجهٔ طالع ورابع رسیدن صاحب طالع است بدان دلائل

سادس رسیدن تسییر برج انتهاست سابع تسییر صاحب برج انتهاست ثامن تسییر درجهٔ طالع تحویل است تاسع تسییر صاحب اوست عاشر تسییر درجهٔ هشتم است حادی عشر تسییر صاحب اوست ثانی عشر تسییر مستولی است بر طالع اصل پس اگر یکی ازین دلائل خاصه هیلاج یا کدخداه بمواضع قاطع رسد خوف قطع عمر مولود باشد خاصه که در اصل هیلاج یا کدخداه ضعیف افتاده بود یا عطیت کدخداه بثلث رسیده باشد یا بنصف یا بثلثان اما اگر سعدی ناظر باشد در وقت رسیدن تسییر عمر بدین مواضع یا برج انتها وجایگاه سعدی رسیده باشد از دوازده برج طالع خاصه که در وتدی بود یا موضع یکی از دو نیر شبه طالع باشد یا ناظر بود وبود خاصه از اوتاد ونحوس ساقط باشد از سهم طالع یا طالع اصل دور از مواضع هردو بنوعی از انواع یا تسییر دلائل اصل یا بیشترین تسییرات درجه وسعود باشد یا صاحب فرد از شریک او بود پس دفع آن فساد کنند ومانع آن گردند واثر آن بسلامت بگذرد خاصه که در اصل دلائل عمر قوی افتاده باشند اما چون دلیل دافع ومانع قدیم باشد در آن وقت عارضه افتد گذرنده مناسب دلیل مفسد وتسییر او از اعظم واکبر واوسط ودفع مضرت مناسب دلیل مفسد وتسییر او از طبیعت او اما اگر تسییر

دلائل اصلی بموضع سعود رسد و برج انتها و سالخداه سعد بوند و طالع تحویل و صاحب او منحوس و پاک باشد از نحوس
دلیل خوشی عیش باشد و صحت و سلامتی نفس و برترقی بودن قواے نفسانی و سعادت احوال و از خارجی
و داخلی **ثمرهٔ چهارم در معرفت قاسم** و مدبر بقول بطلمیوس آنست که تسییر بجهة هر کوکب که
رسد آن جه را درجهٔ قسمت خوانند و صاحب حد را قاسم از حد. و مصریان حکم آن تسییر بحسب طبیعت قاسم بود با تسییر و حد او یا شد
و گفته شده است که اثر تسییر اعظم قوی بود در حکم اعمار و کلیات طالع و اثر تسییر اکبر کمتر از وے بود در احوال
عمرها و جزویات طالع را هر سال حکم از وے بود در احوال و اثر تسییر اوسط کمتر از اکبر بود در جزویات طالع
و حکم هر ماه از وے کنند و حکم تسییر اصغر روز بروز باشد اما شرط آنست که بدرجهٔ قسمت بنگرند و قاسم
اگر سعد باشد حکم بر سعادت باشد و کیفیت سعادت را از طبیعت او نگرند و بدانند حالات او را از قوتهاے
ذاتی و عرضی در اصل و در وقت بنگرند ببرج تسییر که چه نسبت دارد بطالع اصل و برج انتها و طالع تحویل
و مناسب این همه احکام کنند و اگر قاسم نحس باشد ذاتی یا عرضی و آن نسبت نیک نباشد پس حکم
بنسبت آن کنند و اگر بعضے سعد و بعضے نحس افتاده بوند احکام بطریق تمزیج کنند اما در تسییر سنوی
حکم بر سالخداه از برج تسییر باشد و چون تسییر بشعاع یا بجرم کوکبے رسد و دران برج ان کوکب مدبر باشد
بر احوال آن برج و حکم از وے کنند تا بوقتے که تسییر از شعاع یا جرم او بگذرد باز حکم بر سالخداه افتد
پس چنانکه در وقت نگاه دارند نصف شعاع یا جرم کوکب و همان نسبتها که گفته شد بکار دارند **ثمرهٔ
پنجم در استخراج اجزاء ساعات** جهت مطرح شعاعات اجزاء ساعات کوکب
موضع او باشد پس اگر کوکب بر درجهٔ عاشر بود یا بر درجهٔ رابع اجزاء ساعات او پانزده باشد درست
و اگر بر درجهٔ طالع بود یا هفتم اجزاء ساعات بحسب موضوع ولادت او بود اما اگر کوکب میان
عاشر و رابع افتاده باشد فضل بگیرند میان پانزده درجه و اجزاے ساعات درجهٔ آن کوکب
و آن را ضرب کنند در ساعات بعد کواکب از وتد دهم بود یا چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل

حاصل آید و ساعت بعد از وتد بعد از این خواهد آمد پس اگر فصل پانزده را بر اجزای ساعات کوکب میان عاشر و طالع باشد یا رابع مقابل او تعدیل را از پانزده کم کنند و اگر فصل اجزای ساعات کوکب را بود تعدیل بر پانزده افزایند انچه حاصل آید اجزای ساعات کوکب بود بحسب موضع او و اگر کوکب میان عاشر و سابع یا رابع مقابل او انچه حاصل آید یا بمانا اجزای ساعات بود بحسب موضع او **ثمرهٔ ششم در معرفت مطرح شعاعات کواکب** و این بر دو قسمت است

یکی بدرجه کوکبها و حدان در تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله معلوم است اما قسم دوم بدرجات مطالع باشد و آن را حد و دیدنبود بنسبت عروض کواکب و جه عمل آنست که ضرب کنند اجزای ساعات درجه آن کوکب را که خواهند در چهار انچه برآید آن را از مطالع درجه آن کوکب بخط استوا من اول الحمل کم کنند انچه باند قوس او بگیرند مطالع خط استوا انچه حاصل آید موضع تسدیس الیسر کوکب بود و نظیر او موضع تثلیث ایمن بود باز ضرب کنند اجزای ساعات را در شش و مضروب را کم کنند از مطالع کوکب و قوس باقی گیرند مطالع خط استوا موضع تربیع الیسر حاصل آید و نظیر او تربیع ایمن بود باز کم کنند اجزای ساعات را از سی و انچه باند نظیر اجزای ساعات کوکب بود پس ضرب کنند او را در چهار و مضروب را بر مطالع خط استوا زیادت کنند و قوس او بگیرند مطالع خط استوا تسدیس ایمن حاصل آید نظیر او تثلیث الیسر باشد و درجه مقابله نظیر درجه کوکب باشد و آفتاب را این عمل حاجت نبود چون او عرض ندارد۔

شعبهٔ دوم در اعمال تسییرات – چهار اثمار ثمرهٔ اول در مقدمهٔ این اعمال و اصطلاحات

او هر کوکب که با دلیل او را تسییر خواهند کرد اگر بر درجهٔ طالع بود و او را عرض باشد عمل بر درجهٔ طلوع او باید کرد و اگر بر درجهٔ سابع بود عمل بر درجهٔ غروب او باید کرد و اگر درجهٔ او مثل درجهٔ عاشر یا رابع بود بر درجهٔ ممر او عمل باید کرد و اگر بر وتد رابع بود و مطالع نظیر او باید گرفت و از ان عمل باید کرد اما اگر دلیل

میان او باشد بر درجهٔ حمل باید کرد که میان درجهٔ طلوع یا غروب یا قمر او بود و اعتبار نکنند درجهٔ تقویم را چنانکه جهال کنند اما معتبر در تسییر موضع مقدم بود نه موضع تالی را و مقدم او را میخواهیم که از افق اول طالع شود و تالی آن را که بعد از وی طالع شود چنانکه در صورت طالع آفتاب را تسییر میکنیم به درجهٔ غارب چنانکه قول بطلمیوس است اما در حقیقت درجهٔ غارب را تسییر کرده می‌شود بموضع آفتاب جهت آنکه درجهٔ غارب مقدم است در طلوع بر درجهٔ آفتاب زیرا که حمل پیش از ثور طالع شود اما چون دلیلی را که تسییر کنند اگر بر گذر آن دلیل مرکز وتدی بود دلیل را اول تا بدان مرکز برانند به قاعده و بعد از ان چنانکه رفتار این مرکز برانند اما دیدیم در اعمال بعضی از معروفان این علم که بسر این دقیقه نرسیده بودند ثمرهٔ دوم در تسییر بر دلیلی که ما بین وتد سابع و عاشر باشد به درجهٔ سابع تسییر کنند بقول بطلمیوس وجه عمل آنست که شش برج بر مرکز غارب زیادت کنند و مطالع او بگیرند به بلد و در حقیقت آن مطالع نظیر طالع باشد و او را مقدم خوانند باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند و در حقیقت مطالع او بگیرند ببلد و آن را تالی گویند و آن مطالع نظیر او بود پس مقدم را از تالی کم کنند آنچه باند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و در تقریب سبب شش برج افزودن آنست که مطالع هر درجه از برجی با مغارب او برابر است چنانکه مطالع نیر است بیست و سه درجه مطالع او مطالع با مغارب بیست و سه درجهٔ حمل برابر است جهت آنکه هر درجه که از فلک البروج برابر نظیر او فرو رود و از معدل النهار همچنین **مثال** طالع نیر است بچندین یح له. غارب حمل بچندین یح له. آفتاب در ثور بچندین ی کح. شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد این قح له. مطالع او ببلد این قطو لط. و این مطالع طالع بود که او را مقدم خوانند باز شش برج بر موضع آفتاب زیاده کردیم شد چندین ذی کح. مطالع او ببلد شال کح. و این را تالی خوانند پس مقدم از تالی کم کردیم ماند چندین کح ند پس درجات او راسی و سه سال حساب کردیم و پنجاه و چهار

دقیقه را در شش ضرب کردیم و بر سی قسمت کردیم شد خارج این ننه کلکا. و این ده ماه و نود و بیست و چهار روز بتقریب یعنی ۴۰ این مدت را تسییر مرکز غارب بموضع آفتاب خواهد رسید اگرچه قول بطلمیوس چنانست اما خواست او در حقیقت چنین است جهت آنکه این عمل بر عکس اعمال دیگرست

ثمرهٔ سوم در زیادت و نقصان عطیت کواکب اگر نحسی بکدخداه بعداوت ناظر

باشد چیزی از عطیت او نقصان کند و آن بقدر اجزاء ساعات این نحس باشد فوق الارض یا تحت الارض و بقدر بعد او از طالع یا غارب وجه عمل آنست که مطالع طالع ببلد از مطالع کوکب نحس ببلد کم کنند اگر فوق الارض باشد و ما بین المطالعین را بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد کوکب بود از طالع نصف سدس از تمامی نقصان اصلی نحس کم کنند آنچه کم کنند ماند حصهٔ نقصان آن نحس باشد از عطیت کوکب عطیت عمر آن را وضع کنند باقی عطیت معدل ماند **مثال** درین صورت طالع موضع زحل این ىه ه مط اجزاء ساعات او این یب یط اگر زحل بر درجهٔ طالع بودی مقدار اجزاء ساعات خود کم کردی چون دور افتاده است از طالع بقدر ساعات بعد او از طالع چیزی کم شود از حصهٔ نقصان او چنانکه گفتیم مطالع طالع چندین فصو نط. مطالع موضع زحل این شکد مخ تفاضل این قلو ما بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع که هست این یدا یذ قسمت کردیم شد خارج این ح نب. و این ساعات بعد زحل است از طالع پس بقدر هر ساعتی نصف سدس بعد از نقصان اصلی زحل که هست این یب یط کم کردیم طریق عمل آنست که ساعات بعد را در نقصان اصلی زحل که هست این ضرب کنند و بر دوازده قسمت کنند که نصف سدس بعد است آنچه خارج شود حصهٔ نقصان باشد از نقصان اصلی زحل کم کنند باقی که ماند نقصان زحل باشد آن را از تمام عطیت کم کنند عطیت معدل چنانکه ما را ساعات بعد هست چندین ح نب در نقصان اصلی زحل که هست

این یط یط - ضرب کردیم شد مضروب این ۴۸ ۳۱ ۹ ۳ این را بر دوازده که نصف سدس بود قسمت کردیم شد خارج این ط - ح - واین حصهٔ نقصان زحل است بقدر بعد او از طالع این را از عطیت شمس کم کردیم باقی عطیت معدل ماند این ل - لی - واین مدت سی سال باشد و هفت ماه و هجده روز تقریب و در زیادت کردن سعدان طریق عمل همین است اگرچه ذکرے زشت ازین عمل درین شعبه هیلاج و کدخداه اینجا صالح دیدیم یاد کردن بدین وجه که مناسب است واگر دلیل تحت الارض باشد بعد از مرکز غارب گیرند و بر اجزاے ساعات کوکب عمل کنند

ثمرهٔ چهارم در عمل تسییر اوسط

چون خواهند تا زمان معلوم بدانند که تسییر اوسط بکجا رسیده است طالع بنهند و بعد و سالهاے تامه برج بر طالع افزایند اگر از دوازده زیادت شود دوازده وے طرح کنند انچه ماند موضع تسییر بود و در مبدا سال ناقصه واگر با سالهاے ماه و روز بود حصهٔ هریک از جدول برگیرند و بان موضع تسییر جمع کنند موضع تسییر بود مثال طالع این ۵ یج نه - بر طالع چهارده سال فرض کردیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده روز پس چهارده سال تامه را چهارده برج بر طالع زیادت کردیم و دوازده بیفگندیم ماند این ح یج لف واین موضع تسییر بود در مبدا سال ناقصه حصهٔ دو ماه این ۵ لو حصهٔ ده روز این مط مبلغ این ۵ ضه - این را بر موضع تسییر زیادت کردیم شد چندین - ح یط ۵ - واین موضع تسییر باشد در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول باشد و مسیر الیه معلوم پس این عمل مبلغ عکس اول بود چون خواهند تا بدانند که بچند مدت این تسییر بدان موضع رسد طالع وضع کنند از موضع مسیر الیه دگر بتوانند دو چهار انچه ماند هر برجے سالے بود و هر دو درجه و بیست و هشت دقیقه ماهے و هر پنج دقیقه یکے روز چنانچه خمده انچه جمع شود مدت زمان رسیدن تسییر بود از درجهٔ طالع بموضع معلوم مثال طالع این ۵ یج لف - موضع مسیر الیه این ا ۵ له - وضع کردیم طالع از وے وقتے که دور بیاریم ما

این و کح ح از وے حصه سال و ماه بدادیم حاصل آمد شش سال از شش برج و از بیست و هفت
درجه و هشت دقیقه یازده ماه معلوم شد که این مدت را تسییر درجهٔ طالع بموضع آفتاب خواهد رسید۔

شعبهٔ سوم در تسییر اعظم۔ و فیه اثمار ثمرهٔ اول در تسییر مرکز عاشر و رابع چون خواهند
که تسییر وتدی کنند ازین دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که او را عرض نباشد و در میان ربع بود بگیرند
مطالع درجهٔ عاشر بخط استوا و این تالی بود پس مقدم از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالے
بود و هر دقیقه شش روز و این مدت رسیدن تسییر مقدم بود بتالی اما اگر تسییر یکے ازین دو مرکز
کنند بکوکبے که او را عرض باشد اول عرض او بدانند و درجهٔ ممر او استخراج کنند و مطالع درجه
ممر بگیرند بخط استوا و این تالی باشد مطالع وتد عاشر تا رابع که مقدم است از تالی کم کنند باقی درجات
تسییر هر درجه سالے و هر دقیقه شش روز باز مطالع دلیل بگیرند بخط استوا و این تالی بود مثال
فرض کردیم مرکز عاشر این ح یه مح مطالع او بخط استوا این حنا و که مقدم است موضع سهم السعادت
این د یو لب مطالع او بخط استوا این قمه یه ع که تالی است پس مقدم از تالی کم کردیم
باقی ماند این لب ند و این مدت رسیدن تسییر وتد عاشر است بسهم السعادت و طریق عمل مرکز رابع همین است

ثمرهٔ دوم در تسییر درجهٔ طالع و غارب چون خواهند که تسییر وتدی کنند ازین دو وتد
بموضع سهمی یا کوکبی که عرض ندارد مطالع بگیرند ببلد و آن مقدم باشد و بگیرند مطالع آن دلیل ببلد و آن
تالی باشد و اگر بکوکبے رانند که او را عرض باشد عرض او بدانند و درجهٔ طلوع او استخراج کنند
و مطالع درجهٔ طلوع او بگیرند و آن تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالے بود چنانکه
گفته ایم اما اگر تسییر درجهٔ غارب کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد یعنی مطالع طالع آن مقدم باشد و مطالع
نظیر دلیل دیگر که تسییر بدو رانند ببلد این تالی بود و اگر مسیر الیه را عرض بود درجهٔ غروب او استخراج
کنند و مطالع نظیر آن درجهٔ غروب ببلد بگیرند تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند باقی درجات تسییر ماند

ثمرۂ سوم در استخراج ساعات بعد دلیل از اوتاد پیش از انکہ تقریر مطلوب کنم
مقدمہ گفتہ می شود و آن چنان است کہ معلوم است بتحقیق کہ ہر ربعے از ارباع معدل النہار شش
ساعت معوج طالع شود و طلوعات ارباع فلک البروج پیش و کمی باشد بعلت عرض بلدان
پس چون اجزاے دلیلے را کہ مقدم گفتہ ایم تسییر خواہند کرد اگر مثل اجزاے وتدی بود یعنے
برجا آن وتد باشد تسییر او چنان کنند کہ تسییر اوتاد اما اگر مقدم از وتد دور افتادہ باشد اینجا واجب
کند معرفت ساعات بعد او از ان وتد جہت آن گفتہ ایم کہ اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بود اجزاے
ساعات او پانزدہ درجہ باشد راست و چون فرض کردیم کہ در گذشتہ مقدمہ است لازم نسبت کہ اجزاے
ساعات او تفاوت کردہ بود پس ساعات معوج آن وتد با دلیل معلوم نباشد و از دلیل با وتد
بعد از وے ہم معلوم نبود پس ضروری باشد معرفت ساعات بعد دلیل از وتد و نسبت او و معرفت
نسبت اجزاے ساعات او بسبب موضع تا بدین دو نسبت مطالع دلیل کہ او را مقدم خواندہ ایم
معدل شود در ہر ربع کہ باشد و مطالع تالی کہ مسیر الیہا است ہم معدل گردد بدان ساعات بعد مقدم
از وتد اما شبہتے می آید برین علم و آن چنانست کہ اگر طالع مقدم را بساعات بعد او از وتد معلوم کنند
بعلت دوری او از وتد و تفاوت اجزاے ساعات او جزو واجب کند مطالع تالی را بدان ساعات
بعد مقدم معدل گردد چون بعد تالی از ان وتد زیادت از بعد مقدم باشد و نسبت ساعات او بیشتر و
تفاوت بسیار باشد میان اجزاے ساعات تالی و اجزاے ساعات مقدم اما از روے قیاس
چنان بایستی کہ ساعات بعد تالی ہم معلوم گشتے و نسبت اجزاے ساعات او تا مطالع تالی را
بدان نسبتہا معدل کردندے اما او انستن اجزاے ساعات چنان باشد کہ قوس النہار را بر دوازدہ
قسمت کنند اجزاے ساعات او حاصل آید چون آن را از سی کم کنند باقی اجزاے ساعات نظیر
او باشد چون این مقدمات معلوم شد و خواہند کہ ساعات بعد دلیل بدانند کہ میان دو وتد افتادہ باشد

بعد بگیرند از وتد تا دلیل و اجزای ساعات او استخراج کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود چنانکه اگر دلیل
مطالع او بگیرد از خط استوا بر اول الحمل و مطالع عاشر هم بخط استوا از وی کم از وتد عاشر در گذشته
بود مطالع او بگیرند بخط استوا از وی کم کنند آنچه ماند بعد او بود از وتد عاشر چون این بعد را از نود کم کنند باقی
بعد باشد از دلیل تا وتد طالع پس آن بعد از وتد عاشر را بر اجزای ساعات موضع دلیل قسمت کنند
خارج قسمت ساعات بعد بود معوج از وتد عاشر تا دلیل چون آن ساعات بعد از شش کم کنند ساعات
بعد ماند از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل مابین رابع افتاده بود و سابع نظیر دلیل مطالع وتد رابع بخط استوا
از مطالع دلیل کم کنند بعد حقیقی ماند تا وتد رابع آن را بر اجزای نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات
بعد دلیل بود از وتد رابع اما اگر دلیل مابین رابع افتاده بود مطالع طالع ببلد از مطالع دلیل ببلد
کم کنند باقی بعد دلیل بود یا وتد طالع آن را بر اجزای ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج
قسمت ساعات بعد بود از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل مابین سابع و عاشر افتاده بود مطالع
نظیر وتد سابع ببلد یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر دلیل کم کنند باقی بعد دلیل بود از وتد سابع آن را
بر اجزای ساعات دلیل قسمت کنند ساعات بعد دلیل حاصل آید از وتد سابع

ثمرهٔ چهارم

در تسییر دلیل که مابین مطالع و عاشر افتاده بود چنانکه هم درین ربع بود

گفته شده است که ما دلیلی را که تسییر میکنیم مقدم میخوانیم و مسیر الیه را تالی پس چون مقدم میان عاشر
و طالع افتاده بود و تالی هم درین ربع باشد بگیرند مطالع مقدم بخط استوا و تفاضل بینهما
میان هر دو مطالع و بلد آن را در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند
آنچه حاصل آید تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع خط استوا را بود بر مطالع بلد تعدیل از مطالع
خط استوا کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا در هر دو
حال مطالع خط استوا معدل گردد و همچنین مطالع تالی بگیرند بخط استوا و بلد و تفاضل بینهما

دهم در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه خارج شود تعدیل بود پس اگر
فضل مطالع خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع
خط استوا زیادت کنند تا بدین هر دو عمل مطالع خط استوا معدل گردد پس مطالع معدل و مقدم بخط استوا
از مطالع معدل تالی بخط استوا کم کنند باقی ماند هر درجه را سالی حساب کنند و هر دقیقه را شش روز و تعدیل
این مدت را تسییر مقدم بتالی رسد و این عمل تسییر جزو معلوم است بمعلوم ثمرهٔ پنجم در تسییر دلیلی
که مابین رابع و سابع افتاده بود بدلیلی که هم درین ربع بود اگر مقدم میان رابع و سابع افتاده بود
و تالی نیز درین ربع بود بنگرند بمطالع نظیر مقدم بخط استوا و بلد و تفاضل مابین دو مطالع را در ساعات
بعد مقدم از وتد رابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع نظیر خط
استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل بر مطالع نظیر خط استوا
افزایند تا مطالع خط استوا معدل گردد باز مطالع نظیر تالی بخط استوا و بلد بگیرند و تفاضل مابین دو
مطالع را هم در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل بیرون آید چنانکه گفتیم از مطالع
نظیر تالی بخط استوا کم کنند اگر فضل او را بود و بر وی زیادت کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود و مطالع نظیر
مقدم بخط استوا از مطالع نظیر تالی بخط استوا وضع کنند باقی درجات تسییر بود ثمرهٔ ششم در تسییر دلیلی که مابین
وتد طالع و رابع دلیل دیگر هم درین ربع بود اگر مقدم میان وتد طالع و رابع باشد و تالی هم درین ربع
بود بگیرند مطالع طالع ببلد و خط استوا و تفاضل میان هر دو در ساعات بعد مقدم از وتد طالع
ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع بلد را بود بر مطالع خط استوا
تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع خط استوا را همین عمل کنند پس مطالع معدل بلد تا مطالع بلد افزایند
تا مطالع معدل گردد و با مطالع تالی همین عمل کنند پس مطالع معدل مقدم ببلد از مطالع معدل
تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسییر باشد ثمرهٔ هفتم در تسییر دلیلی که مابین سابع و عاشر

افتاده بود بدلیل که هم درین ربع بود اگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر او بگیرند ببلد و خط
استوا و تفاضل هر دو در ساعات بعد مقدم از وتد سابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند نظیر تالی ببلد
همین عمل کنند پس مطالع نظیر بلد معدل شود و با مطالع معدل نظیر تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسییر بود

ثمرهٔ هشتم در تسییر اوتاد اربعه که پیش ازین یاد کردیم عملی که پیش ازین یاد کردیم تسییر بجز و معلوم
بود بجز و معلوم و این عمل تسییر بجز و مجهول و وجه عمل آنست که اگر تسییر وتد طالع کنند تا دلیلی را که بحقیقت وتد باشد
بعد و هر یک سال یک درجه بر مطالع زیادت کنند یا بر مطالع دلیلی که بر درجهٔ طالع بود وا ورا مطالع معدل
خوانند و قوس او بگیرند بمطالع بلد موضع تسییر درجهٔ طالع یا موضع تسییر آن دلیل حاصل آید پس صاحب
حد آن درجه را قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و نظیر این تسییر موضع تسییر درجهٔ
غارب بود و صاحب حد او قاسم باشد اما اگر مولود سالهای گذشته باشد و خواهند که در وقتی معین دانند
که تسییر درجهٔ وتدی بکجا رسیده است مثلاً خواهند تا موضع تسییر درجهٔ طالع بدانند سالهای تامه
گذشته را بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر با سالها ماه و روز بود حصهٔ هر یک بر آنجا افزایند تا
مطالع معدل شود قوس او بگیرند بمطالع بلد تسییر معلوم شود و نظیر او موضع تسییر وتد غارب باشد
اما همین مطالع معدل را قوس کنند در جدول مطالع خط استوا من اول الجدی موضع تسییر وتد عاشر
حاصل آید و نظیر تسییر وتد رابع بود پس احکام هر یک از قاسم کنند و حکم دلیل که بر اوتاد افتاده باشد
همین است **ثمرهٔ نهم در تسییر دلیلی که ما بین الوتدین افتاده بود بجز و مجهول** این
عمل شبیه تر آینده است و آن چنان است که ما هر دو دلیل را که میان دو وتد است بجز و معلوم
تسییر میکنیم واجب است مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد چنانکه در پیش ذکر رفت
اینجا این عمل حاجت است یا نیست چون تسییر او بجز و معلوم رانده نمی شود اما از روی قیاس آنست
که معدل کردن مطالع دلیل جهت بعد او است و ذکر رفته است که تعدیل مطالع مقدم مناسب

ساعات بعد او بود از وتد مناسب اجزاء ساعات او بحسب موضع و این هر دو علت انحبا
موجود است پس واجب کند مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد اگر نسبت مسیر الیه مجهول
گو باشد چون مطالع دلیل معدل کنند تسییر او بحسب ربع او را نند چنانکه هر یک را نموده ایم روشن

شعبهٔ چهارم در احکام مدبرات و تو اسم شش اثمار ثمرهٔ اول در احکام مدبرات

در پیش گفته ایم که مدبران کوکب باشد که تسییر شعاع یا بجرم او رسد و حکم آن برج از مدبر کنند تا تسییر
در شعاع او بود یا با جرم او پس اگر مدبر سعد بود و در اصل مسعود بوده و او را در طالع حظی باشد یا در موضع
شعاع خود دلیل کند بر سعادت حال قوتهای روحانی مولود و صحت بدن و دور بودن از مکروهات
و عوارض ظاهری و باطنی و اگر مدبر در بیت المال حظی باشد دلیل حصول مال بود و فراخی معاش
و معاونت هر کس و نیازمندی او در کارها و اگر در بیت السلطان حظی دارد دلیل سعادت بود از
قبل سلطان و بزرگان و بودن شغل و عمل نیک و پیش رفتن صناعات و رواج کارها و قوت جاه
و رفعت باشد و شهره در شهر و ناحیت و سعادت حال مادر بود و آنچه بدین ماند و تعلق دارد دلیل مناکحت
بود و سعادت از روی زمان اگر در هفتم و ضد و خصمان و شرکا و موضعی که مولود آنجا دارد و اگر در بیت
رابع حظی دارد دلیل نیکی احوال املاک باشد و ارتفاعات و آبادانی جایها و خوش عیشی در مسکن و قرار
گاه خود و سعادت حال پدران و مادران و عاقبت کارها قیاس هر دوازده برج همین است اما اگر مدبر
نحس باشد یا درین وقت نحس بود و حکم بر عکس افتد هر بیتی را و فسادی که افتد از طبیعت نحس باشد
و تبرسند از مضرت او اگر نحس یا منحوس بوده باشد در اصل یا محترق یا منحوس بکسوف و خسوف
و مانند این اما اگر مدبر نحس باشد و صاحب دوازدهم بود دلیل کند بر پریشانی و غلبه دشمنان و در ماندن
و حبس و قید و فساد دواب و اندوه از قرض و اگر مدبر نحسی یا منحوس باشد و صاحب ششم بود دلیل
بیماری بود و گرانی اندام و دشواری حرکت و نقصان اشتها خاصه که در ایام کهولیت یا پیری

ومکروه رسد از بنده وخدمتگار ومردم فرومایه مثال آنست که اگر مدبر زهره بود و منحوس شده در اصل
یا در وقت پس مضرت از بسیار خوردن طعام وشراب وراندن شهوت وعشق وطرب ومانند
این واگر زهره بمریخ منحوس بود مضرت از فسق وفجور بود و لواطه وطلب حرام وشهوت راندن
پلید وخیانت با زنان وخواهران وضرب وقید وبیماریها از ماده صفرا وبلغم وخصومتها ومکروه از ترکان
ولشکریان ومردم مفسد ودروغ گوی ومیخواره ومانند این واگر زهره بزحل منحوس بود مضرت از شهوت
زنان پیر وزشت وتنگی معاش وسختی وتهمت وفضیحت شدن بکارهای ناستوده وبند وزندان و
دست تنگی وفقر ورنجوری از ماده برودت ومکروه از مشایخ وبندگان وخدمتگاران وزنان پیر ومانند
این اما اگر مدبر مشتری بود و منحوس بمریخ در اصل یا در وقت پس مضرت از غذاهای چرب وشیرین
باشد وگوشت خاصه که گوشت شکار وطلب مال حرام ورخصت شرع وسالوسی ومراعات دروغ
ونفاق وزرق وسوگند خوردن ومکروه رسد از حاکمان وقاضیان ورنجوری بود از سبب حرارت ودمیدن
چیزها بر اعضا واگر بزحل منحوس باشد مضرت از دعویهای کهن باشد شرعی وکارهای قدیم با رئیسان واهل
صحرا وبندگان وخدمتگاران ومکروه رسد از مشایخ ودرویشان وزاهدان باریاولی علم ومردم منافق واندوه
دار وبیماریها بود از سبب فکر واندیشه ومعاملات اما اثر خیر وشر مدبر تا وقتی بود که تسییر در شعاع او باشد
یا با جرم او چنانکه یاد کرده ایم اما اگر مدبر عطارد بود یا هر کوکب که باشد فعل او کند از سعد ونحس یا
در بیت هر کدام کوکب که باشد اما اگر بذات مسعود بود دلیل قوت رای وتدبیر باشد وساختن معاملات بسیار
بیع وشری وکتابت کردن وآموختن علم وصحبت داشتن با ارباب قلم واهل فضل وخواندن اخبار
واشعار وبدست افتادن کتاب ونامه واگر منحوس بود دلیل کندی طبع وضعف رای وتدبیر
ومکر ساختن ودروغ گفتن بسیار وهذیان ولجاج ومکروه رسد از جور وجفای مردم فرومایه وساقط و
عاجز شدن بسبب تهمت وافترا ونفاق کردن ایشان وبی حاجت گفتن او وجه دیگران است

که مدبر در هر بیتی که باشد چون نحس شود در وقت تسییر فساد و مضرت بموضع او رسد از طبیعت آن نحس و
منسوبات او بصاحب طالع و آن بنسبت نحس بطالع مثال طالع ثور و زهره در یازدهم بحوت و مدبر
بود در دوستی و زحل در پنجم سنبله و زهره در مقابلهٔ او مولود را از دوستانی که دل بسته بود بجان ایشان خاصه
که زنان شریف باشند و اهل نصب گروه رسد یا چنین کسان مضرت رسد از بزرگان مولود یا از سفر مولود و آن
قوم مردم حکیم بوند یا از خاندان قدیم و مشائخ و دهاقین باشند یا از فرزند مولود مضرت رسد یا فرزند مولود سبب فنا شود
یا عاشق یا طرب یا اخبار بد و مولود در رنجوری پدید آید از زیاده بلغم یا از طرب یا از عشق یا سودای فاسد اما اگر
مدبر بسعدی مسعود شود حکم بسعادت باشد طبیعت آن سعد و موضع بیت او و آن سعادت مناسب آن سعد
باشد یا طالع سعد و موضع بیت و آن چنان که اگر آن سعد مشتری بود و او صاحب بیت المال باشد و سعادت
مالی دهد و اگر در خانهٔ پنجم باشد مال از وجه هدیه دهد یا از گذر فرزند یا از طرب این طریق بغایت دقیق است و در عبارت خداوندان
مفهوم شد اول تا این نیکو و خوب باید داشت و موضع مدبر انظار قبول و رد و مودت و عداوت را اعتبار کرد ثمرهٔ دوم در احکام تسییر اعظم
اول مقدمه گفته میشود که در ثمرهٔ اول یاد کرده ایم که تسییر اعظم جهت مانند هیلاج و کدخداه آنست اوتاد
اربعه و آنچه دلائل اصلی است بمواضع سعود و نحوس و دلائل قاطع تا از آنجا استدلال کنند بقا و فنا موالید
و سعادت و شقاوت او را پس چون تسییر دلائل عمر بمواضع مخوف رسد از آنچه نموده ایم قابل قطع عمر باشد
از طبیعت قاطع و موضع او و بنسبت مسیر و مسیر الیه با طالع اصل و تحویل و برج انتها و حکم کلیات اعمار
برین اصول باشد و حکم کلیات سعادت و نحوست قوتهای ظاهری و باطنی اما اگر تسییر اوتاد یا تسییر
نیرین یا تسییر نتایج هر دو یا تسییر دلیل دیگر که بدرجهٔ وتدی افتاده بود یا ما بین الوتدین باشد بموضعی نحس رسد
دلیل فساد مزاج بود و نقصان حواس ظاهر و باطن و قوتهای نفسانی بحسب دلائل و موضع تسییر و مزاج
مسیر الیه اما اگر تسییر دلائلی که نموده ایم بموضعی سعدی رسد استدلال کنند بسعادت حال آن قوتها که گفتیم
و صحت نفس و سلامتی و قوت سعادت داخلی و خارجی اما اگر تسییر بعضی از آن دلائل بسعود و بعضی

منحوس رسد حکم بر غلبه و قوت دلیل کند و قبول و رد هر یک در اصل و در وقت و اعتبار نظرها کنند چنانکه گفته ایم
تمیز کنند میان مانع و معطی بفکرت تمام و ذهن صافی پس باید که از احکام هر یک یاد کردیم بحسب قاسم
مفرد تا از آن قیاس کنند اما اگر قاسم درجات تسییرات از دلائل کلیات سعد باشد خاصه در اصل مسعود
بود دلیل طول عمر بود و خوشی عیش و سعادتهای تمام مولود از خارجی و داخلی و اگر قاسم نحس باشد
خاصه که منحوس بود حکم او برضد افتد اما اگر موضع تسییر درجه طالع قاسم مشتری باشد دلیل کند بر پاکی مولود
و راستی و امانت و دیانت و مشغول بودن بطاعات و خیرات و رغبت کردن بامور آخرتی و طلب مال
و توانگری و تحصیل علوم دینی و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و نفاق و رزق بوجه احسن و مصاحبت
با وزرا و ائمه و قضاة و مردم ستوده و شهرت یافتن بنام نیک و نمودن کرم و پوشیدن لباسهای
کبود و عالمانه و اعتدال مزاج مائل حرارت سلامتی قوتها و صحت بدن و همه احوال مناسب سال عمر باشند
و این اصل را نیکو اعتبار کنند و ضایع نگذارند در جمیع احکام اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر طلب
لذات و مناکحت و غذاهای چرب و شیرین و راندن شهوت و صحبت خوبان و اصحاب طرب
و هزل و لغات مردم معاشر و زنان و کودکان و جستن موانست با صوات و الحان و مزامیر و بویهای خوش
پوشیدن لباسهای سفید و زنانه و لطیف و نازک و ساختن زینت و اعتدال مزاج مائل رطوبت و صحت
و تندرستی و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر گرانی اندام و کسلان و تعویق در کارها و دشواری حرکات
بسبب کسالت و دلیل کند بر سختی فقر و تنگدستی و عجز و صبر و حلم و کم همتی و طمع داشت و نومید
زیستن و کشیدن جور و ستم و جفا از مردم فرومایه و دون و پریشانی خاطر و افتادن ترس و بیم
و شکسته دل شدن و پوشیدن لباسهای کهن و بی قیمت و خوردن غذاهای بد و گنده و
کهن و ناگوارنده و شور و موانست جستن با مردم جاهل و عمر ضایع کردن و مائل شدن مزاج ببرودت
و پدید آمدن امراض مزمنه و تب ربع و اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر تندی و تیزی و شتاب زدگی

عیاری و سرکشی و دلیری و شجاعی و گزاف کاری و ظفر جستن و راندن امر و نهی و کوشیدن
در آزار خلق و نابخشودن بزیردستان و ضعیفان و تلف کردن مال و اختلاط جستن با ارباب
سلاح و زندان و ترکان و عیارپیشگان و بیباکان و حرب و خصومت کردن و کار بستن انواع سلاحها
و منفعت شدن در امور آخرتی و پیش رفتن فسق و فجور و فروختن حیوانات و پوشیدن لباسهای
سرخ و جامهای حرب و میل مزاج بصفرا و یبوست (یعنی خشکی) در بدنها و موی مناسب سال عمر اگر قاسم
عطارد باشد دلیل کند بر قوت رای و تدبیر و تیزی خاطر و فصاحت و بلاغت و عقل و تمیز و خواندن اخبار
و طلب صحبت ارباب قلم و اصحاب هنر و مردم عالم و حکیم بعلوم دقیق و تجار و بیع و شرکت و غلامان و مصنوعات
و دلیل خوش زبانی باشد و لطیفه گفتن و رغبت نماید بشعر و دبیری و معلمی و ساختن نفائس و نقاشی و
لعب و لباسهای ملون پوشد و عمامه دارد و مزاج او مائل شود بمزاج برج عطارد و در قسمت **ثمرهٔ سوم**
در احکام تسییر وتد رابع اگر بجهة وتد رابع قاسم مشتری بود دلیل کند بر زیادتی املاک و اسباب
و سرای و آبادانی جایها و عمارت و مساجد و صوامع و زیارت جایها و مدارس و خانقاه و نیکی عواقب امور و
ساکن شدن در مقامهای عالی و جاهای پاک و خوش و یافتن مال خاصه مدفون و نیکی ارتفاعات و اطعمه
و فراخ دستی و توانگری و نیکی احوال پدران و مادران و قوت حرص مولود و اختلاط با علما و قضات و یافتن
سعادات از بزرگان و معارف و مشاهیر اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر کرم و احسان و بر آوردن
نام نیک و میل کند بصحبت اهل طرب و خاتونان و خادمان و لذات و رغبت نماید بطعامهای و شرابها
و غذاهای خوش و لطیف و شهرت یابد در شهرها و ناحیت بحسن سیرت و اخلاق پسندیده و عمارت
باغ و بستان و سرداب و حوض خانه و آبهای روان و جاهای با زینت و دلیل سعادت احوال
پدران و مادران باشد و نیکی دخل و ارتفاعات و انواع میوه‌ها و گلستان و شیرینیها و آنچه بنقل شاید
اگر زحل قاسم باشد دلیل کند بر سفر و انتقال از مسکن با لوث از شهر بشهر و از وطن بوطن و تنگی

شدن از مادران و پدران و دلیل انقلاب احوال این جماعت باشد به بیماری و مودت و میل کردن
بزراعت و مرمت خانها و جویها و عمارت گورخانه و زاویه و رباط و کاروان سرا و نیک یا بد از اتفاقات
خاصه از حیوانات و شدت بیماری از کار و محنت و خلاف بندگان و دوستان و یاران و طلب عزلت
دارد و عاجز و دلتنگ باشد و ترش روئی و فرودستی کند و بیچارگی و در مقامها ساکن شود که راضی نبود
در آن جایها و عاقبت اندیش باشند تا حدی که کار خود بزبان نبرد و اگر مریخ قاسم بود دلیل کند بر
خرابی خان و مان و پریشانی اوطان و املاک از ضیاع و عقار و ساختن مسکن در میان لشکریان
و ترکان و گریختن و خوف از بند و زندان و ضرب و قتل و حیلت شود و بشر و فتنه و دعوائی و راه زدن
و دزدی و خیانت و خلاف و مکر و حیلت و دروغ گفتن و آزار پدران و مادران و مستولی شدن
بیماریها خونی بدین جماعت و قصد ایشان کند و دلیل سوختن جایها باشد و بیدادی کردن و بد
عاقبت شدن در کارها خاصه در کارهای آن جهان و اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر نقاشی
بتخانها و بادخانها و خانهای با شکوه و در هم پیوسته و کوشکها و خانان و رباط و کاروان سراها و
دکانها و بیع و شری املاک و معماری کردن و بزرگ شدن به سبب اصحاب حرفت و صناعت و زنان
و اهل بازار و انتقال از وطن بتجارت و در سیاحت و دبیری و نیابت و آمیختن با اهل دیوان و متصرفان
و عمال و اهل فضل و دبیران و رغبت او بعلم مساحت و بنائی و دلیل قوت تدبیر او است به پدران
و مادران **ثمرهٔ چهارم در احکام تسییر و تدبیر سابع** اگر به تقارب قاسم مشتری بود دلیل کند
بر امن و فراغت از قبل خصمان و فراغت آن و مصالح جستن این قوم و دلیل تندرستی مولود بود
و صحت نفس و خوشی عیش و نیکی رای و تدبیر و مصیبت بودن در وعده و سخنان و صلاح حال
اهل بیت باشد و یافتن منفعت از شرکا و اهل و عیال و فخر کردن این طایفه بدو و بالادستی جستن
و سلیطی کردن ایشان و افتادن کارهای شرعی و دعویها و رسیدن بمال و توانگری خاصه بمال

بی رنج خود مرد و بسیاری ساختن معاملات و داد و ستد و بیع و شری و نیک بودن فرزندان خاصه
پسران و مبارکی عقد و نکاح و شرکت و سفر و حضور غایب باشد و گم شده و دزدیده اگر قاسم زهره باشد
دلیل کند بر قبولیت و عز و شرف از اصل زنان و شریکان و خادمان و ضدان و خصمان و یافتن
شهرت و نام نیک و معرفت از گذر این قوم و افزونی محبت با اهل بیت و دوستی کردن با اصحاب
طرب و زنان و عشق و راندن شهوت و یافتن نشاط و لذات و رغبت بنکاح و تزویج و شرکت
و حصول جفت خوب صورت و لطیف طبع و بسیار فرح از روی زنان و همراه ایشان رفتن و تسلیط
ایشان و دوستی و شادمانی کردن و افتادن سفر با خیر و نفع و یافتن مال خاصه از اهل و عیال و تنگی و کثرت
و مناکحت و زیادت شدن دوستان و فرزندان خاصه دختران و رایهای صائب و درست
رفتن سخنان و صحت و سلامتی مولود و اهل بیت و یافتن لذات از زندگانی اگر قاسم زحل باشد دلیل کند
بر شدت و کدورت میان مولود و ضدان و خصمان و شریکان و طمع کردن در وجهها و مال و قصد
خصمان و رسیدن ضرب و زیان و خوف از دعویهای کهن و ناسازگاری و بدخوئی اهل بیت و انباز
و نمودن خیانت ایشان و افتادن بغربت و رنج و مشقت و تنگدستی ایشان و بیماری با موات اهل
و عیال و ضدان و افتادن طلاق و فراق و دلیل توانگری بود از مال زنان و باشد که ما مور زنان
و خصمان شود از خوف و مولود را بیم بود از بیماری مزمن و سودای بد و ضعف قوت شهوانی و نشاط
باشد و بدی و مناکحت و شرکت و خوف از موت بود و اهل بیت با خصمان قصد کنند و حیلت و
کید اندیشند و بدی بینند از فعل خویش و بد باشد سفر و معاملت اگر قاسم مریخ باشد دلیل خیانت
زنان و انباز باشد و افتادن خصومت و خصمی از وی پدید آید نشاید درین وقت امانت نهادن و راز گفتن
و سفر کردن و زن خواستن و انبازی کردن و دوستی با ترکان و با لشکریان داشتن و دلیل ساختن
اهل بیت باشد با عزی و افتادن خصومت و بخشم رفتن او و چیز دزدیدن یا بمردم دادن و قصد

کردن و خیانت اندیشیدن و باشد که بست مولود خطائی رود یا خونی رود و از فتنهاے خطا کند و تدبیر ناصواب و در افتادن و خصومت شود و زنان بروے غضب رانند و او بدی و فحش و لواطه و راندن شهوت پلید مشهور شود و خود را در فتنها اندازد از بدراهی و بد اعتقادی خاصه در دین و مذهب اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر بیع و بسیاری بیع و شرے و معامله کردن و افتادن بغربت و آموختن علم طب و نجوم و احکام و دلیل قوت راے و تدبیر بود در معیشت و مودب گردد و مصنع و حیلت سازد و دلیل فراست باشد و شناختن مزاج مردم و مائل شدن بغلامان و امردان و اگر نکاح کند زنے بزرگ و فاحشه سیرت افتد و عاقله و کدبانو زبان آور و مولود بسیار متهم شود و در حق او بدگویند مردم او را و دو زبانی کنند با او و خاصه زن در انبازش و بروے نفاق غلبه کند و او را بسبب زنان خصومتها افتد و مال او بطارق رسد و بزرق و فسوس و او را نوشتن تعویذ و مکر و حیل در قید آرند

ثمرهٔ پنجم در احکام تسییر و تدعاشر

اگر بر موضع تسییر و تدعاشر قاسم مشتری بود دلیل کند بر شغل و عمل خیر و پیش آمدن کارهاے نیک و با نفع و دلیل تواضع بود و درستکاری و قبولیت بزرگان و خداوندان دولت و معارف ملک و میل بامور آخرت و کارهاے دینی و طلب صحبت ملوک و وزرا و اصحاب و نواب و ائمه و قضات و دلیل راندن حکم بود و افزونی جاه و رفعت و منزلت و پیش رفتن بازرگانیهاے با سود و کردن کرم و شفقت و توانگر شدن و شهرت بنام نیک و دوستی کردن با اهل بیت و طاعت و زهد و رغبت کردن بعلوم دینی و توبه و ندامت و پوشیده داشتن اسرار و ناموس کردن و نفاق و دلیل سعادت احوال مادر بود و پارسائی و صحت و سلامتی او و حرص مولود بمال و منال و جاه و منزلت اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر عمل بزازی و جامه فروشی و عطاری و امیر مطربان و زینت سازی و بیع و شرے برده ضیاع پیرایه و حلیها و ملازمت خاتونان و خادمان و جوانان و معاملت با این طائفه مردم و افزونی جاه و زینت و خرمی از گذر اصحاب طرب و پیش رفتن امور و زدن مزامیر و اوتار و مشهور شدن

بعاشقی و یافتن منفعت از طبقات زهره و از بزرگان و مردم خوب و نیکو سیرت و لطیف طبع و تازه روی
و دلیل دیدن سعادت بود و لذات و نشاط و خوشی زندگانی و تلطف با مادران و خواهران و دوستان
و توانگر شدن و عشرت کردن و بمراد رسیدن و تا امید و در لذات این جهانی باشد اگر قاسم زحل باشد
دلیل کند بر بسته شدن کارها و خوف از سلطان و نزدیکان سلطان بسبب کارهای کهن و گذشته
و دعاوی دیرینه و تعویق و افتادن از خشم بزرگان و از شغل و عمل و منزلت و در بیم و هراس
ماندن و اندیشهای محال و معزول شدن از شغلهای دیرینه و پیش آمدن کارهای درشت
و سخت و خوفناک و رسانیدن شدت بمردم و نمودن ظلم و جور و خوض کردن بشغل دشوار و بیم
افتادن از بلندیها و خوف از جایهای تاریک و صحراهای هولناک و مشغول شدن بکار زراعت و
عمارت و آبادانی زمینهای خراب و توانگر شدن و شهرت یافتن بنسبت و خوف ضرب تا در بود
یا بیماری صعب اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر رغبت کردن بسلاح و خدمت سلطان و امرا و لشکریان
و طلب داشتن جاه و حکومت و امر و نهی و جستن حرب و مکر و خدیعت و خصومت و کارهای با خوف
و بیم باشد از زخم و جراحت و مائل شدن بضرب و قتل و رنجانیدن خلائق و خیانت کردن و بدکاری و ظلم و خلاف
دعوای و هر بدی که بکند زود بدو بازگردد و سبب هلاک او شود و از در افتادن با آتش بیم بود و دلیل کند
بر ساختن انواع سلاحها و کار بستن آن و دلیل کند بر شناختن و دزدی بودن و یار شدن با دزدان و رندان و
مادر او را خوف باشد از قتل یا بیماری خونی و اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر طلب صحبت سلطان و اکابر
ازگذر و دبیری و فضل و شعر و فصاحت و بلاغت و تکلم و یافتن شغل و عمل چون نیابت یا وکالت یا منجمی یا طبیبی
یا اشغال دیوانی یا صناعت یا نسبت کفایت یا ندیمی یا خواندن کتب و دلیل شهرت باشد در شهر و ناحیت و
دلیل توانگری و تصرف خانها و چیزها و باشد که بازرگانی کند و بیاعی و برده و بیع و شری و قماش نفیس
و رغبت کند باختلاط ارباب عقل و تمیز و اهل هنر و فضل اما حکم تیر آنست که اگر آفتاب و اصل یا در وقت

بمد بر یا قاسم که سعد باشد یا ناظر بود بمودت زیادت کند طلب صحبت ملوک و توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت
و عقل عزیز و پیش رفتن کارهاے آخرت و نیک راهی و پرهیز و نیکوبست و سروری قومے واثرا و مانند اثر مشتری باشد
اگر مدبر یا قاسم که نحس باشد یا ناظر بود از نحوست او کم کند و مانع شقاوت او شود اما اگر این احوال قمر را باشد بمودت
همچنان اثرها کند اما اگر این احوال قمر را باشد نمو کند قوت عقل مکتسبی و کارهاے این جهانی را بیش رود و بزرگی
یا به عوام الناس و اقربا اما اگر مدبر یا قاسم نحس بود بکاهد از نحوست او بقدر قوت و قبولیت اما
اگر نظر تیره بین بعداوت بود مضرت رسد و فساد مزاج باشد چنانکه یاد کرده ایم در ثمرهٔ دوم از شعبهٔ اول
و اگر محترق باشد خوف موت بود اما حکم استیلاء کواکب یا بودن وبا و تاوخاصه در عین و تعیین باشد
و بارها گفته ایم که احکام مناسب شخص باشد و شرف بخت او و مناسب سال عمر او و قبول ورد مدبر و قاسم

واحوال هریک **ثمرهٔ ششم در تخریج قاسم با دلائل اصل** بوقت احکام شرط دیدن
آن هست که بوقت احکام بنگرند تا قاسم با در اصل قوی بوده است بقوتهاے ذاتی و عرضی یا ضعیف بوده
اگر قوی بوده است بقدر قوت در رسانیدن سعادت زیادت کند و از شقاوت کم کند و اگر ضعیف بوده
از سعادت کم کند و در شقاوت بیفزاید اما در سعادت و شقاوت قاسم را با دلائل طالع در اصل
نسبت دهند بدان طریق که بنگرند تا قاسم را و برج تسییر را با طالع چه نسبت است از طالع و برج تسییر
همچنین و قاسم در موضع تسییر غیر حد هیچ خط دگر دارد و با این برج او را جایگاه هست و باندازهٔ شهادت و
قوت و قبول ورد او احکام نهند و در اسرار تمه قاسم را با دلائل اصلی و اتصالات و انصرافات بنگرند
قبول ورد هریک را موضع خود در اصل و در وقت و همچنان که تسییرات را اعتبار هست سیر کواکب
حالات هریک را اعتبار هست که هریکے بهر وقتے دورے تمام کند در دوازده خانهٔ طالع پس وجوبا
باشد سیر کواکب هفتگانه و انظار هریک را با قاسم امتزاج دادن و هیچ طرفے را ضائع نکند اشتن و بسبب
همه رسیدن بقدر قدرت و احکام بر دلیلهاے قوی تر نهادن که اثر آن ظاهر تر بود اما تتمهٔ این شعبه

آن است که کل دلائل اصلی از کواکب و مراکز بیوت و سهامات تسیر اعظم رانند هر سال که طالع تحویل کنند و بیج انتها بدانند تا معلوم شود که تسیر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است و حکم سعادت و نحوست مدلول از انجا کنند و نسبت دهند قواسم و بروج باطالع چنانکه نمودیم اما از رسیدن تسیر طالع سنوی و شهوری و تسیر طالع تحویل بسعود و نحوس و شعاعات هر یک از اصلی و فرعی حکم آن سال و شهور و ایام و کنند و نیک تامل کنند که این تسیرات با تسیرات دلائل اصلی موافق اند یا مخالف در قوت و ضعف و سعادت و نحوست و احکام بمقتضی آن نهند پس اگر تسیر سنوی از حد سعد بحد نحس نقل کند فساد او ماهها باشد و اگر تسیر شهوری با تسیر طالع تحویل از حد سعد بحد نحس نقل کند حجت او روزها بود اما اگر تسیرات از حدود نحسان بحدود سعدان نقل کنند مضرت هر یک بمنفعت بدل شود چنانکه از رنج براحت پیوندد و از بیماری بصحت و مانند این کیفیت و مضرت و منفعت مناسب طبیعت تسیر و موضع او و قاسم بود و مناسب موضع قاسم و خانهای او باطالع اصل -

شعبهٔ پنجم در احکام زمانها و صاحب دور و فردارات - چهار اثمار **ثمرهٔ اول در احکام زمانها و صاحب دور** حکماء یونان احکام نجومی بر فرد اشارت گفته اند و اهل بابل از آن رموز خبر داده اند و اهل فارس دهند شرح آن اخبار کردند و از آن جمله یکی زمانهای مولود است و این عمل را با بابل نسبت کنند و فردار مفرد خوانند و اصل این عمل بر عطیت کبرے آفتاب نهاده اند که صد و بیست سال است و آن را بر هفت کوکب قسمت کرده اند مختلف قسم قمر از ولادت است تا مدت چهار سال شمسی و بعد از آن قسم عطارد است ده سال و قسم زهره است هشت سال و قسم آفتاب است نوزده سال و قسم مریخ است پانزده سال و قسم مشتری است دوازده سال و باقی قسم زحل است تا آخر عمر پس هر کدام کوکب که در صورت طالع قوی تر بود مولود در زمان استیلا و تربیت او نیکو حال و با دولت و سعادت بود و مناسب کوکب با طالع اما در چهار سال تربیت قمر تن مولود

روز افزا بود و هر لحظه از حالی بحالی گردد چنانکه قمر و غذاهای او همه مرباشد و میل او بچیزهای آبی
بود چون انواع میوها و لبنیات و مثال این بعد از چهار سال عطارد مستولی شود تا تمام چهارده سال قوت
فهم در وی روی ترقی نهد و آغاز کند دانستن چیزها و دریافتن معانی و تعلیم در وی متاثر باشد
و پدید آید قوت اخلاق و خاصیتهای اعمال و دانستن ادب و علم نیک و بعد از چهارده سال
زهره مستولی گردد تا تمام بیست و دو سال آغاز کند در وی حرکت منی و جنبیدن شهوت و آرزو
بردن نفس و طلب لذات و خوردن و پوشیدن و فریفتن مردم و فریفته شدن و آنچه تصرفات
حیوانی است و بی‌محابا قبیحی کردن بعد از بیست و دو سال آفتاب مستولی گردد تا تمام چهل و یک
سال مزاج مولود قوت گیرد و استیلا جوید و قدرت بر چیزها و هزل و لعب و جهد در وی بوقار
و صیانت آرد و میل کند بخیرات و امور آن جهان و ترحم و کرم پیش گیرد و بخشایش کند و سروری
طلب دارد و بعد از چهل و یک سال تا تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی شود آغاز کند پدید آمدن
قوت بخل و حرص و بخت کوشیدن و درشتی کردن و آزار خلق کسب مال و معاش و اندیشه
کردن بسیار در امور و آگاه شدن بضعف قوای بدنی و حواس و پوشیده داشتن اسرار و عاقبت
اندیشی و کمی شهوت و لذت بعد از پنجاه و شش سال تا تمام شصت و هشت سال مشتری مستولی
گردد طلب نام نیک دارد و جهد در کار راست دنیا کند و فرمان نگهداشتن را بتن خود کردن
و بکشد رنج و مشقت در کار دنیاوی و خود را مستعد امور پسندیده گرداند و خیرات و طاعات را
پیش رود و بعد از شصت و هشت سال تا تمام عمر زحل مستولی گردد و پدید آید کسلان و دشواری
حرکات در وی و شهوات و لذات نماند و مزاج سرد گردد و اندکی [illegible] سبکی خواب بود و از مردم
ملول [illegible] و تنهائی جوید و از این جهان روی بدان جهان آرد و امساک بغایت رسد و بخت
کش [illegible] شود و چاره طلب ثمره دوم در قسمت فردارات عمل فردارات قدیم است

و او منسوب است باهل فارس و آغاز این فردار در طالع روزی از آفتاب است و در طالع شبی آغاز از
قمر و اصل این عمل بر هفتاد سال شمسی نهاده اند بدان طریق که قسمت کرده اند هفتاد را بر هفت کوکب مخالف
چنانکه آفتاب را ده سال است و زهره را هشت سال است و عطارد را سیزده سال و ماه را نه سال
و زحل را یازده سال و مشتری را دوازده سال و مریخ را هفت سال پس اگر طالع روزی باشد
از وقت ولادت تا تمام ده سال مولود در تربیت آفتاب بود و چون ده سال بر هفت کوکب قسمت
کنند نصیب هر کوکب یکسال و پنج ماه و چهار روز و هفت ساعت رسد پس نصیب خود را بعد از
ولادت آفتاب تنها تربیت کند بعد آن زهره شریک آفتاب شود تا نصیب زهره تمام نگذرد بعد
ازین مدت شریک آفتاب عطارد شود و هر دو تربیت کنند تا نصیب عطارد نیز تمام گذرد و بعد از عطارد
شریک قمر شود و بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ در شرکت مریخ ده سال فرداریت تمام شود
بعد از ده سال نوبت فرداریت بزهره رسد از اول سال یازدهم تا کسور نصیب خود تنها تربیت
کند بعد از ان شریک زهره عطارد شود و هر دو تربیت کنند بعد از ان شریک زهره قمر شود و بعد از قمر
زحل و باز مشتری و باز مریخ و فرداریت زهره بآفتاب تمام شود شرکت تمام شود بعد از زهره نوبت
فرداریت بعطارد رسد چون نوبت او با شریکان تمام شود نوبت بقمر رسد بر همین قیاس که تمام هفتاد
سال اما اگر طالع شبی بود از وقت ولادت تا تمام نه سال صاحب فردار قمر باشد و چون نه را
بر هفت کوکب قسمت کنند هر یک را سالی رسد و سه ماه و دوازده روز و بیست و یک ساعت پس
این مدت قمر تنها تربیت کند بعد ازین مدت زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و بعد از ان مشتری
شریک شود و باز مریخ و باز آفتاب و باز زهره و بشرکت عطارد تمام شود فرداریت قمر بعد از نه سال
نوبت فرداریت بزحل رسد چون نوبت او با شریکان بگذرد نوبت بمشتری رسد و باز بمریخ با شریکان
تا هفتاد سال بر عطارد تمام شود و باید دانست که نهادیم مدت فرداریت هر کوکبی بر هفت قسمت نموده

بهفتاد

و نصیب هر یک در وی نهاده تا بوقت محتاج نشوند بقسمت کردن والله اعلم و احکم ـ

شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
۱۰سال	۸سال	۱۳سال	۹سال	۱۱سال	۱۲سال	۷سال

پس ازین کواکب هر کدام که قوی حال بوده باشد در اصل چون نوبت فرداریت با شرکت بدو رسد سعادت دهد از طبیعت خود و شریک مناسب بیت خویش با طالع و اگر ضعیف بوده باشد اثری نکند اما اگر صاحب فردار قوی بود و شریک او هم قوی افتد بوقت شرکت دادن در ان سعادت بیفزاید از طبیعت خود و اگر شریک ضعیف بود چیزی زیادت نکند **ثمرهٔ سوم** صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است یکسال اول بعد از ولادت و صاحب دور سال دوم آن کوکب که فلک و تحت فلک صاحب طالع بود و سال سوم برین قیاس تا سال هشتم صاحب خود تا صاحب طالع بود و سال پانزدهم تا چندان که عمر باشد دور میکنند برین ترتیب اما نزدیک اهل بابل سال اول صاحب ساعت ولادت بود و صاحب دور از ساعات معوج سال دوم وکی شود که صاحب دوم ساعت شود از ولادت بهمان ترتیب که گفته شد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود در نوبت دور او احوال مولود نیکو باشد مناسب طبیعت آن کوکب چنانکه یاد کردیم **ثمرهٔ چهارم در ختم کتاب** پیشوای احکام بطلمیوس این علم را بلفظ صنعت خوانده است جهت آنکه بر طالعی علیحده باید ساختن که هیچ طالعی و اوضاع دلائل او بدیگری نماند پس واجب آن کند که در صورت طالع تفکر و تامل نیکو بجای آورد و بخاطر تیز و ذهن صافی احکام سازد با اصول و قوانین این صنعت تا حق او گزارده باشند و شرایطی که در دیباچه مذکور است از سر اعتقاد و امانت بجای رسند اما آنچه این فقیر درین کتاب یاد کرده است که آن را از اقاویل استادان رحمهم الله بدو رسیده است تا کلمهٔ چند از محصول و تجارب خود چون پیوسته صورت طالعهای سلاطین را کار بردیم

ونظر بوده وازهر یکے تجربه وفائده حاصل شود بقدر حال هر شخص وطالع او پس جهد دران نمود تا آنچه بر مبتدی دانستن آن آسان تر وبفهم نزدیک تر باشد ثبت شود ودر عبارت سهل آورده ودر شرح تطویل نکرده وآنچه دور تر باشد ترک کرده ثبت شود ودر عبارت سهل آورده ودر شرح تطویل کرده وآنچه دور تر بود وترک آن واجب دید واگرچه خود را در صدد مصنفان نه بست نشانه ساخت واز حق تعالے توفیق خواست در

در اتمام آن والله ولی التوفیق ع

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

بعد حمد ونعت طالبان تشریح اسرار مکتوم وشائقان تحصیل علم نجوم را مژده باد که بلمعات انوار توفیق ایزدی وتجلیات انوار تائید ربانی آفتاب عالمتاب علوم از افق اقبال طالع شد وماهتاب فروز نجوم از اوج جلال [illegible] النور وطغراے کرامت ممهور مرکز دائره اقبال قطب سپهر اجلال فروغ بینش ذوی فهوم اعنی کتاب مستطاب موسوم به ثمره [illegible] از [illegible] خیال انور علامه عصر یگانه دهر شمع شبستان اذهان آفاق محسود رصد بندان عجم وعراق [illegible] بالعلم الخفی والجلی حضرت علی شاه بن قاسم الخوارزمی المعروف بالبخاری که دران مصنف ممدوح از اثرات اجرام علوی بر اجسام سفلی وقران اکبر [illegible] وعالم الغیب وسبعه سیاره وبروج دوازده گانه فلکی وطالع سعد ونحس وماه بار ومصار ومنسوبات بروج ومنسوبات کواکب راس وذنب مقادیر قوت [illegible] کواکب [illegible] بانواع مختلف وغیره وغیره شرحے عظیم وتفصیلے فخیم فرموده کتاب هذا را بر پنج اشجار بنا نهاده بدین تفصیل شجره اول در صفات ومنسوبات بروج وکواکب شجره دوم در حکایات قرانات وتحویلات [illegible] شجره سوم در احکام عالم شجره چهارم در احکام موالید شجره پنجم در اعمال تسییرات وهر شجره را شعبات بسیار وهر شعبه را خیلے اثمار است پس الحمد لله علی احسانه که این کتاب عدیم النظیر النقل [illegible] بالاصل بتصحیح [illegible] در مطبع نامی گرامی منشی نولکشور واقع لکهنو بعالی همتی آقا [illegible] جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقباله مالک مطبع موصوف بماه مارچ سنه ۱۹۰۳ع مطابق ماه ذی الحجه سنه ۱۳۲۰ھ بار اول بپیرایه طبع درکشید [illegible] شائقان گردید

اعلان

حق تالیف وتصنیف کتاب هذا بحق نولکشور پریس محفوظ ومحدود است —

نام کتاب	قیمت
محبوب الرمل۔ مطبوعہ مطبع غیر	۱۲ ر ب
جنتری دوامی۔ از تصنیف شیو ناتھ رائے رئیس بالاپور۔	۱ر۶/۹
کتب علوم متفرقہ نایاب مانہ فارسی	
عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات از علامہ علاء الدین زکریا کاغذ سفید با تصویرات دو طرح۔	
(۱) با تصویرات رنگین۔	عـــو پ
(۲) با تصویرات بغیر رنگ۔	ـــے پ
معلومات الآفاق عجائب خلقت از امین الدین خان کاغذ سفید با تصویرات دو طرح۔	
(۱) با تصویرات رنگین۔	ـــہ ب ۲
(۲) با تصویرات بے رنگ کاغذ رسمی۔	۱۲ ر ب
ایضاً کاغذ گندہ۔	۱۴ ر ب
مجموعہ اسکندر ذو القرنین علم کیمیا۔ ہیمیا۔ سیمیا۔ ریمیا۔	۲ر۶/۹
افشائے اسرار فریمشن۔ از منشی	

نام کتاب	قیمت
ظہیر الدین بلگرامی۔	۱ر۳/۹
دبستان مذاہب۔ مذاہب اقوام مختلفہ بتحقیق تمام۔	عہ
رسالہ مناظرہ تدبیر و تقصد بیہاز لا انجم الحق۔	۹ پائی
مطلع العلوم و مجمع الفنون۔ یکجائی علم وفن کا ذکر جامع علوم کتاب ہے۔	عـہ/ ب
مخزن علوم مع نقشہ۔	۵ر۹/۰
کتب مجموعات نایاب مانہ اردو	
مطلع العجائب ترجمہ معلومات الآفاق غرائب خلقت کا ذکر مترجمہ مولوی مہدی علی خان کاغذ سفید دو قسم۔	
(۱) با تصویر رنگین۔	ـــہ ب ۲
(۲) بغیر رنگ	عہ پ
رسالہ معلم العمل۔ از مولوی محمد عبد الحامد صاحب بہادر ڈپٹی کلکٹر بندوبست اوناؤ مصنف تحفۃ العروس۔	۴ر پ
عقل و شعور مصنفہ مولوی سید نظام الدین	

نام کتاب	قیمت
جو قبل ازین مطبع رتن پرکاش واقع رتلام مین طبع ہوا تھا اور گورنمنٹ سے مصنف کو تین سو روپیہ انعام مرحمت ہوا۔	۵ ب
دائرہ علم حصۂ اول چند معلومات مین ۔	ار
بلاغ اعجاز جواہر با تصویر بیان اسرار انگریزی تماشا وغیرہ از منشی جواہر لال صاحب اسمین بہت سے ہندوستانی و انگریزی تماشے اور شعبدے مع ترکیب درج ہین۔ کاغذ سفید ولایتی۔	۱۲ر
حرز سلیمانی ۔ یہ نقش آخری ہے اعمال و نقوش مجرب ہر قسم مین مولفہ خواجہ محمد اشرف علی۔	۱۰ر
طلسم عجائب ۔ ہر قسم کے نقوش و نیرنجات و عجائب مخلوقات کا حال مع تصاویر ۔ از مولوی احمد علی۔	۲ر
کلید سخن یعنی شرح انٹرنس کورس جو فن شاعری و تاریخ گوئی و لغات کی تحقیقات و تاریخون کے انتخاب عجائب حالات و محاورات سے ایک مجموعہ	

نام کتاب	قیمت
علمی ہو گیا ہے۔	۳ر
اندر جال ۔ جنتر و منتر ہر قسم کے از منشی سوامی دیال خط اردو و ناگری۔	۶ر
نافع الخلائق ۔ ہر قسم کے اعمال و نقوش از حاجی محمد نذر دار خان جاگیردار راج کوٹ	۴ر
طلسم فرنگ ۔ مسمریزم یعنی عمل مقناطیسی و انگریزون کے عجائب شعبدہ کا بیان جو پنڈت سوتی لال مترجم محکمہ گورنمنٹ پنجاب نے کتاب انگریزی مصنفہ ڈاکٹر گرگوری صاحب سے حرف بحرف ترجمہ کر کے حق تالیف ۱۸۶۵ء مین مطبع ہذا کو دیا	۱۲
تاثیر الانظار ۔ خلاصۂ طلسم فرنگ ۔	۴ر
طلسم روحانی ۔ تعبیر نامۂ خواب از مولوی حسین احمد عفی اللہ عنہ	۳ر
رسالۂ جوہر طلاے برقی حصۂ اول بیان ملمع سازی و تراکیب گلٹ وغیرہ مصنفہ بابو جواہر لال۔	۳ر